۱۶۷
۴-۳ع

مجموعه مفتاح الجنة و شرح منظومه فقهی
و دستورات

۱۶۷ معزی
۲۱۱۸۸۹۰

در چند موضع خلاف کردهٔ اند چنانچه بعضی گفته اند
که اگر کسی جاهل باشد بحرمهٔ پوشیدن چیزی در نماز
که پشت پا را بپوشاند و ساق نداشته باشد و در
چنین چیزی نماز کند نماز او صحیح است و نزد فقیر
اصل حرمهٔ ان ثابت نیست و همچنین گفته اند که اگر کسی
تازه شیعه شده باشد و بنا دانی بر چیزی که خوردنی
یا پوشیدنیست سجده کند نماز او باطل نمیشود و
مشهور وجوب اعادهٔ است و از کلام شیخ طوسی
رحمهُ الله در بعضی از کتب او ظاهر میشود که کسی که
از روی جهل بمسئله بعد از سلام بموقع و متذکر
شدن که نمازش تمام نشده است سخن گوید نمازش
باطل نمیشود و اشهر و احوط اعادهٔ است و اگر کسی
نداند که مکان یا جامهٔ که در ان نماز کرده است یا آبی
که بآن وضو یا غسل ساخته است یا خاکی که بآن تیمم

کرده غصبی بوده است و آخر ظاهر شود نماز او صحیح است
و در این مسئله خلافی بنظر نرسیده است و اگر فراموش
کرده باشد غصبی بودن اینها را خلافست بعضی گفته اند
که مطلقا اعاده میکند و بعضی گفته اند که در وقت
اعاده میکند نه در خارج وقت و بعضی گفته اند که
مطلقا اعاده نمیکند و این قول اقوی است و اگر نجاست
بدن یا جامه یا موضع سجده معلوم نبوده باشد و بعد از
نماز معلوم شود نماز صحیح است و بعضی گفته اند که در وقت
اعاده میکند و در خارج وقت اعاده نمیکند و بعضی گفته اند
که مطلقا اعاده میکند و بعضی گفته اند که در هیچیک اعاده
واجب نیست و مسئله در غایت اشکالست اگرچه دور نیست
که اعاده مطلقا خصوصا در خارج وقت محمول بر استحباب
باشد و احوط آنست که اعاده کند مطلقا و همچنین اگر
کسی گمان نجاستی کند و تفحص نکند و آخر معلوم شود

که بوده است

که بوده است یا شستن جامه را بدیگری بکند او و آخر
معلوم شود که ازاله نجاست نشده بوده است احوط
آنست که نماز را اعاده کند و اگر نداند که پوست
و شبه آن میته است و نماز کند در آن و بعد از آن
معلوم شود که آن پوست میته بوده است نماز
صحیح است اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته
باشد یا در بلاد اسلام از مجهولی گرفته باشد و اگر
کافری گرفته باشد یا در بلاد کفر از دست مجهولی
گرفته باشد نماز او باطل است و مشهور میان علما
آنست که اگر در بلاد اسلام از زمین برداشته باشد
نیز همین حکم دارد و احوط عمل باین قول است هرچند
از احادیث خلاف آن ظاهر میشود و ظاهرا مراد
از بلاد مسلمانان بلادیست که غالب و اکثر اهل مسلمان
باشند نه بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هر

هرچند اکثر آن کافر باشند مانند اکثر بلاد هندوستان
چنانچه اکثر اصحاب تصریح بان کرده اند واحوط انست که نماز
نکنند در پوست وجامهٔ که ندانند که از جنسی است که نماز
دران میتوان کرد واگر کرده باشد نماز را اعاده مکند خصوصا
درصورتی که شك داشته باشد چنانچه جمعی از علماء
گفته اند اگرچه اظهر آنست که تا علم یا ظن نداشته باشد
که از جنسی است که دران نماز نمیتوان کرد نماز او صحیح است
واگر از روی فراموشی در جامهٔ نماز کند که دران نماز
نمیتوان کرد ظاهرا نماز او صحیح باشد وهمچنین اگر از روی
جهل مسئله دران نماز کرده باشد نماز او صحیح است واظهر
آنست که هریك از تروك وشرایط صلواة که از روی
سهو یا مسئله ندانستن ترك شود نماز صحیح است
مگر طهارة وقبله که اگر بی وضو یا غسل نماز کرده باشد
نماز را در وقت وخارج وقت اعاده وقضا میکند اتفاقا

ودرباب

ودرباب کسی که از روی جهل مسئله یا فراموشی بغیر قبله نماز
کرده باشد خلافست واحوط اعاده است خصوصا در وقت
ووجوب اعاده در وقت خالی از قوتی نیست ودر سایر
شرایط وتروك اگر اخلال نماید احوط آنست که در وقت
اعاده کند هرچند عدم وجوب اعاده اقوی است ودر چند
موضع علما بخصوص متعرض شده اند یکی آنکه باعتبار
جهل یا فراموشی در اثنای نماز عورتش مکشوف
باشد ونماز کند ابن جنید گفته است که در وقت
اعاده میکند ودر خارج وقت اعاده نمیکند وشهید
رحمه الله گفته است که اگر در تمام نماز عورتش باز بوده
باشد نماز را اعاده میکند واگر در بعضی از نماز باز بوده باشد
در کار نیست اعاده واشهر واقوی آنست که مطلقا در
کار نیست چنانچه حدیث صحیح بر آن دلالت کرده است
وذکر مواضع دیگر مناسب این رساله نیست فصل

دویم در احکام سهو است بدان وفقک الله تعالی که اگر
کسی نیت نماز را فراموش کند تا تکبیر احرام را بگوید
یعنی در اصل در خاطر او نباشد که نماز میکند و از برای
خدا میکند نه آنکه بلفظ نگفته باشد یا الفاظ را در دل
نگذرانیده باشد و این معانی در خاطر او باشد زیرا که نیت
بودن همان معانی است که در خاطر است نمازش باطل است
و اگر قیام در حال نیت را فراموش کرده باشد جمعی از علماء
گفته‌اند نمازش باطل است و هرچند ثابت نیست و مبنی
بر عدم تحقیق نیت است ولکن احوط اعاده است و همچنین
اگر ایستادن در حالت تکبیر احرام را فراموش کند مشهور
میان علماء آنست که نمازش باطلست و احوط عمل باین
قولست و اگر تکبیر احرام را فراموش کند نمازش باطل
است و هر وقت که بخاطرش آید میباید که نماز را از سر
گیرد و همچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی

نماز او باطل است موافق مشهور و احوط آنست که مبطلی بعمل
آورد و نماز را از سر گیرد و اگر کسی رکوع را فراموش کند
تا پیشانی را بموضع سجود نگذاشته است برمیگردد
و راست می‌ایستد موافق مشهور و برکوع میرود و اگر
پیشانی را گذاشته است هرچند برچیزی باشد که سجده
بران نتوان کرد نمازش باطل است و از سر میگیرد و بعضی
گفته‌اند که اگر در دو رکعت آخر باشد هرچند هر دو
سجده را هم کرده باشد برمیخیزد و رکوع را بجا می‌آورد
و آن سجده‌ها را حساب نمیکند و نماز را تمام میکند و
بعضی مطلقا باین قول قایل شده‌اند خواه در دو رکعت
اول و خواه در دو رکعت آخر و خواه در نماز صبح و شام
و خواه در چهار رکعتی و اگر کسی باین قول عمل کرده نماز را
اعاده کند شاید احوط باشد و قول مشهور اقوی است
و اگر کسی هر دو سجده را فراموش کرده باشد تا آنکه

در رکعتی که بعد از آنست برکوع رفته باشد نماز او باطلست
موافق مشهور واقوی واگر پیش از رکوع بخاطرش آید
بر میگردد و سجده ها را بجا می آورد و نماز را تمام میکند
وبعد از نماز احتیاطاً دو سجدۀ سهو میکند و چون بعضی
درین صورة قایل ببطلان نماز شده اند اگر اعادۀ نیز
بکند شاید بد نباشد واگر کسی سهواً در یک رکعت دو
رکوع بجا آورد نماز او باطل است اجماعاً مگر در یکصورت
که شك کند در رکوع در وقتی که ایستاده است و باز
برکوع رود و هنوز سر بر نداشته بخاطرش آید
که پیشتر رکوع کرده بوده است که درین صورت خلافست
اشهر واقوی آنست که نمازش باطل است وبعضی
گفته اند سر از رکوع بر نمیدارد و بسجده میرود و
نمازش صحیح ست واگر چنین کند ونماز را تمام کند
و باز اعاده کند احوط است واگر کسی سهواً در یکرکعة

چهار سجو

چهار سجود بجا آورد نمازش باطل میشود اجماعاً واین دو
قاعده در نماز جماعة جاری نیست نسبت بماموم زیرا که
اگر کسی از روی فراموشی پیش از پیشنماز برکوع یا بسجود
برود بر میگردد و باز با پیشنماز میرود وهمچنین اگر
از روی فراموشی یا بگمان آنکه پیشنماز سر برداشته
است سر بردارد و بر او معلوم شود که پیشنماز هنوز
سر برنداشته است بر میگردد و با پیشنماز سر بر
میدارد و زیادتی رکن درین دو صورة باعث بطلان
نماز او نمیشود واگر عمداً پیشتر برود یا پیشتر سر بردارد
مشهور آنست که بر نمیگردد و نمازش صحیح ست و
اگر چنین کند و نماز را اعاده نیز بکند درین صورت
احوطست واگر کسی یکرکعت بر نماز زیاده کند سهواً
نمازش باطل است موافق اشهر واقوی وبعضی از
علماء گفته اند که اگر بقدر تشهد در نماز چهار رکعتی

بعد از رکعت چهارم نشسته است نمازش صحیح است و بعضی
گفته‌اند که اگر تشهد خوانده است نمازش صحیح است و بعضی
در غیر چهار رکعتی نیز چنین گفته‌اند و احوط اعاده است
مطلقا خواه بعد از سجده‌های رکعت پنجم بخاطرش آید
و خواه میان سجده‌ها و خواه میان رکوع و سجده‌ها و اگر
پیش از رفتن برکوع بخاطرش آید می نشیند و تشهد
اگر نخوانده است میخواند و سلام میگوید و احتیاطا دو سجدهٔ
سهو میکند و نمازش صحیح است و اگر کسی یک رکعت یا زیاده
از نماز فراموش کرده باشد و پیش از سلام و بعد از تشهد
یا پیش از تشهد بخاطرش آید نماز را تمام میکند و صحیح است
اتفاقا و برای تشهد زیادتی اگر خوانده باشد احتیاطا دو سجدهٔ
سهو میکند و اگر بعد از سلام بخاطرش آید که یک رکعت یا ز
یاده از نماز کم کرده است و هنوز فعلی که منافی نماز است
بعمل نیاورده باشد آن نماز را تمام میکند و احتیاطا دو

دو سجدهٔ سهو میکند برای سلام بی موقع و اگر تشهد بی موقع
خوانده باشد برای آن نیز دو سجدهٔ سهو احتیاطا میکند
و نمازش صحیح است خواه نماز دو رکعتی باشد و خواه سه رکعتی
و خواه چهار رکعتی و اگر وقتی بخاطرش آید که فعل از او
صادر شده باشد که اگر عمدا کرده شود در نماز بسبب آن نماز
باطل میشود و اگر سهوا کرده شود نماز باطل نمیشود مانند
سخن گفتن و قهقهه کردن و پشت بقبله کردن بنابر قولی
پس خلافست میان علماء و اشهر و اقوی آنست که نمازش
صحیح است و آنچه ترک کرده است بجای آورد و اگر سخن
گفته باشد بدو حرف یا زیاده یا یک حرف تام الفائده
احتیاطا سجدهٔ سهو میکند و بعضی گفته‌اند که نمازش باطل
است و بعضی گفته‌اند که در غیر چهار رکعتی باطل است
و در چهار رکعتی صحیح است و احوط اعاده است خصوصا
در غیر چهار رکعتی اگرچه اظهر آنست که در کار نیست

واگر وقتی بخاطرش آید که کاری کرده باشد که کردن آن باعث
بطلان صلوة میشود عمداً وسهواً مانند حدث یا فعل
کثیر یا پشت بقبله کردن بنا بر مشهور پس اشهر واقوی
آنست که نماز باطل نمیشود واز ابن بابویه علیه الرحمه نقل
کرده اند که او گفته است که در اینصورت نیز نماز را تمام
میکند و صحیح است واگر چنین کند وبعد از آن اعاده کند
شاید احوط باشد واگر کسی سلام را فراموش کند وبعد
از فعلی که عمداً مبطل نماز است بخاطر آورد نمازش صحیح است
واگر بعد از فعلی که عمداً وسهواً مبطل نماز است بخاطر آورد
مشهور میان علماء آنست که نمازش باطل است واظهر
آنست که نمازش باطل نمیشود واحوط عمل بمشهور است و
اگر پیش از تشهد اخیر وبعد از فارغ شدن از سجدها
حدثی ازو صادر شود اشهر واحوط بطلان نماز است
وبعضی گفته اند که نمازش باطل نمیشود و وضو میسازد

وتشهد را بجا می آورد واینقول بحسب احادیث خالی از قوتی نیست
واحتیاط آنست که چنین کند واعاده نیز بکند واگر در اثنای نماز
پیش از تمام کردن سجده های رکعت آخر حدثی ازو سهواً
بلا اختیار صادر شود مشهور آنست که نمازش باطلست و
اگر وضو بسازد و نماز را تمام کند واعاده کند احوط است
واگر کسی داند که دو سجده در نماز ترک کرده است ونداند
که این دو سجده از یک رکعت بوده که نمازش باطلست یا از دو
رکعت بوده که نمازش صحیح است مشهور آنست که نمازش
مشهور آنست که نمازش باطلست واحوط که دو سجده را
با چهار سجود سهو بجا آورد ونماز را نیز اعاده بکند واگر
خلل کند بفعلی از افعال نماز که رکن نبوده باشد پس بر سه قسم
است نزد فقها اول آنست که نماز را تمام میکند واحتیاج
بتدارک ندارد دوم آنست که تدارک دارد اما بسجده سهو
احتیاج نیست سیم آنست که هم تدارک دارد وهم سجده

سهواً **اما قسم اول** پس اگر کسی قراءة یا حمد تنها را یا سوره تنها را
یا بلند خواندن و آهسته خواندن قراءة را از روی فراموشی
ترک کند نمازش صحیح است و تدارک برا او لازم نیست و اگر قراءة
در هر دو رکعت اول را فراموش کرده باشد در دو رکعت آخر
متعین نیست بر او حمد خواندن بنا بر اشهر و اقوی و همچنین
نمازش صحیح است بی تدارک هرگاه ذکر رکوع یا درنگ کردن
بقدر ذکر را فراموش کند و بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش
آید یا سر برداشتن از رکوع را فراموش کند یا قرار گرفتن
بعد از سر برداشتن را و بعد از رفتن بسجده بخاطرش
آید یا ذکر سجود اول یا قرار گرفتن ذکر یا بعضی اعضاء غیر
پیشانی را بر زمین گذاشتن فراموش کند و بعد از سر
برداشتن بخاطرش آید یا نشستن بعد از سر برداشتن از
سجدهٔ اول را یا درنگ کردن در آن را فراموش کند تا بسجود دویم
برود یا آنکه ذکر سجود دویم یا قرار گرفتن در آنرا یا سجده کردن

برشش

برشش عضو غیر پیشانی را فراموش کند و بیادش نیاید تا سر
از سجود بر دارد که در این صورت همه نماز او صحیح است و اگر در همه
صورت احتیاطاً دو سجدهٔ سهو بکند برای خروج از خلاف شاید
بهتر باشد **اما قسم دویم** پس اگر کسی قراءة را یا خصوص حمد
یا سوره را یا بعضی از حمد و سوره را اگر چه یک آیه باشد
باشد یا کمتر فراموش کند و پیش از رکوع بخاطرش برمیگردد
و آنچه ترک کرده است بعمل می آورد و ما بعد آنرا هر چند شروع
بقنوت کرده باشد و هر چند شروع برفتن برکوع کرده باشد
و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد و اما بلند خواندن قرائت
و آهسته خواندن اگر ترک شود محل خلاف است که آیا پیش
از رکوع تدارک میکند یا نه و اظهر آنست که تدارک نمیکند
و نمازش صحیح است و اگر ذکر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه
از حد رکوع بدر رود بیادش آید یا سر برداشتن از رکوع را
یا درنگ بعد از سر برداشتن را فراموش کند و پیش از سجود

بیادش آید بر میگردد و بعمل میآورد و در فراموش کردن درنگ
بر میگردد و واجب است می ایستد و اندکی توقف می کند و بسجده
میرود و اگر ذکر سجود اول را یا سجود بر شش عضو غیر پیشانی را
یا درنگ در سجود بقدر ذکر را فراموش کند و پیش از برداشتن
از سجود اول بیاد آورد تدارک میکند و همچنین اگر درست
نشستن را فراموش بعد از سجود اول یا درنگ کردن در نشستن را
فراموش کند و پیش از آنکه سر بسجده دوم بگذارد بیادش آید
تدارک میکند اگر ذکر در سجود دوم یا درنگ کردن در آن یا گذا
شتن یکی از اعضای سجود غیر پیشانی بر زمین فراموش
کند و پیش از سر برداشتن بیادش آید آنچه فراموش کرده است
بعمل میآورد و اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از
رکوع بخاطرش آید بر میگردد و آن سجده یا تشهد را بجا می آورد
و بر میخیزد و قرائه را از سر میگیرد و اگر قرائه کرده باشد نمازش
صحیح است و اگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد بعد از نماز

احتیاطا

احتیاطا دو سجده سهو میکند و در صورتی که سجده را فراموش
کرده باشد اگر بعد از سر برداشتن از سجده اول نشسته باشد
و طمأنینه یعنی قرار گرفتن را بقصد واجب بعمل آورده باشد
و بعد از آن از سجده غافل شده باشد و بعد از ایستادن بخاطرش
آمده باشد چون عود بسجود کند نشستن و قرار گرفتن را بعمل
نیاورد و بسجود میرود و اگر در اصل نشستن و درنگ کردن را
بعمل نیاورده است اول می نشیند و اندک درنگی میکند و
بعد از آن بسجود میرود و اگر نشسته و درنگ کرده است اما نه
بقصد واجب بلکه بقصد جلسه استراحت که بعد از سجده
دوم سنت است در این صورة میان علماء خلاف است و ظاهرا
اشکالی نیست و دور نیست که اگر واقع سازد بقصد احتیاط
بد نباشد و شاید اگر اعاده نماز نیز بکند احوط باشد و اگر
بعد از ایستادن و پیش از رکوع جزم کند که یک سجده از او فوت شده
است و در سجده دیگر شک کند از برای سجده که جزم دارد که

نکرده است بر میکردد و بجا می آورد و در سجدهٔ که شك دارد
اشکالست و اظهر انست که نباید کرد و اکر کرد این صورة
نیز نماز را اعاده کند شاید احوط باشد **اما قسم سوم** پس اکر
یك سجده یا تشهّد را فراموش کند و بعد از رکوع بخاطر آورد مشهور
میان علماء انست که آن یك سجده یا تشهّد را بجا می آورد بعد از
نماز و از برای هر یك دو سجدهٔ سهو میکند و ظاهر احادیث انست
که در فراموش کردن سجده بهمان سجدهٔ فراموش کرده اکتفا
میکند و سجدهٔ سهو در کار نیست و در فراموش کردن
تشهّد دو سجدهٔ سهو میکند و همان تشهّد که در سجدهٔ سهو
میخواند کافیست و احتیاج بتشهّد دیکر برای قضا نیست و
احوط عمل بمشهور است و موافق مشهور سجده و تشهّد فراموش
شده را پیش از دو سجدهٔ سهو میکند و ظاهر اکر بقصد اداء
و قضا نکند و بزبان نیت نکند و در خاطر بکذراند که بجا میاورم
سجدهٔ را که در نماز ظهر مثلا فراموش کرده ام از جهت انکه واجبست

قربة الله

قربةً الی الله و در تشهّد نیز چنین قصد کند و قصد واجب نکند
بهتر است والله یعلم و بدانکه این احکام که کذشت غیر سجدهای
اخر نماز و تشهّد اخر است و اما سجدهای اخر پس اکر هر دو را
یا یکی را فراموش کرده باشد و پیش از سلام کفتن بخاطرش آید
انها را بعمل میاورد و تشهّد را از سر میکیرد و نمازش صحیح
است و دور نیست که اکر شروع در تشهّد کرده باشد بر کردد
و سجدهٔ سهو کند بنا بر رعایت بعضی از اقوال احوط باشد و
و اکر بعد از سلام بخاطرش اید اکر دو سجده باشد نمازش
باطل است موافق مشهور و اکر یك سجده باشد بجا اورد
و نمازش صحیح است و اکر تشهّد را فراموش کرده باشد و پیش
از سلام نماز بخاطرش آید باین نحو که تشهّد و سلام را هر دو
فراموش کند و بعد از سجده و پیش از انکه مبطلی بعمل اورد بخاطرش
آید هر دو را بعمل میاورد و نمازش صحیح است و اکر بعد از سلام
بخاطرش اید تشهّد را بجا می آورد و نمازش صحیح است و بعضی

در اینجا نیز بوجوب سجدهٔ سهو قایل شده‌اند و احوط است اگرچه دلیلی
ندارد و اگر در اینصورة پیش از نسیان بتشهد فراموش کرده حدثی
از او صادر شود اشهر و اقوی آنست که نمازش صحیح است و
وضو میسازد و رو بقبله می‌نشیند و تشهد را بجا می‌آورد و
اگر در اینصورة اعاده نیز بکند برای رعایت بعضی از اقوال
بد نیست و اگر صلواة بر محمد و آل محمد را در تشهد فراموش
کرده باشد و بعد از نماز بخاطرش آید احوط آنست که بجا آورد
و بدانکه اشهر میان علما آنست که فعلی که فوت شده است
که باعث سجدهٔ سهو شده است اول آنرا می‌باید کرد و بعد از آن
سجدهٔ سهو را و اگر چند فعل باشد اول فعلها را بترتیبی که
فوت شده است بعمل آورد و بعد از فراغ از فعلها سجدهای
سهو را نیز بترتیب بعمل آورد و احوط عمل باینهاست اگرچه تخییر
اظهر است و بدانکه بعضی از علماء قایل شده‌اند که اگر در دو رکعت
اول یک سجده را فراموش کند و بعد از رکوع بخاطرش آید نمازش

باطل است

باطل است و قول مشهور که فرقی میان دو رکعت اول و آخر نیست
اقوی نیست و اگر در اینصورة بعد از تمام کردن نماز و بجا آوردن سجود
و سجدهٔ سهو اعادهٔ نماز بکند احوطست **فصل ششم** در احکام
شک است بدانکه شک یا در عدد رکعتهای نماز است یا در افعال
نماز اگر در عدد رکعتها باشد اگر شک در نماز دو رکعتی باشد
مانند نماز صبح و جمعه یا در نماز سه رکعتی باشد مانند نماز شام
یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد اشهر و اقوی آنست
که نمازش باطل است و از سر میگیرد و همچنین اگر شک در عدد
بسیار کند که نداند که یک رکعت کرده است یا دو یا سه یا چهار
یا یک رکعة را نیز نداند که تمام کرده است نمازش باطلست و از
سر میگیرد و نماز آفتاب و ماه گرفتن و زلزله و آیاة نیز حکم
نماز دو رکعتی دارد اگر شک در عدد رکعتها باشد و اگر در عدد
رکوعها شک کند بنا بر کمتر میگذارد و تمام میکند بنا بر مشهور
و اقوی و اگر در نماز چهار رکعتی یقین بتحقیق دو رکعة داشته

باشد و در زیادتی شک کند صور مشهوره آن که ضرور است
دانستن این پنج است و چهار صورة از فرضهای نادر با انها ضم
نموده اند این صورتها را بیان میکنیم که شاید در ضمن انها حکم
همه صور محتمله معلوم شود **اول** انکه شک کند میان دو و سه
پس اگر پیش از رفتن بسجدهٔ دوم باشد نمازش باطلست
و اگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد اشهر و اقوی
انست که بنا بر سه میگذارد و یک رکعت دیگر بجا می آورد و سلام
میگوید و دو رکعت نماز نشسته میکند که اگر سه باشد چهار
شود و اکثر گفته اند که یک رکعت ایستاده بعوض دو رکعت
نشسته کافیست و احوط آنست که دو رکعت نشسته بکند
و اگر شک بعد از رفتن بسجود و پیش از سر برداشتن خواه
ذکر را گفته باشد و خواه نگفته باشد احوط انست که
بهمان نحو تمام کند و نماز احتیاط بکند و اعاده نیز بکند
دوم آنست که شک کند میان سه و چهار خواه پیش

از رکوع

از رکوع باشد و خواه بعد از رکوع و پیش از سجدها و خواه
بعد از سجدها بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و
دو رکعت نماز نشسته میکند یا یک رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته احوط است **سیم** آنست که شک کند
میان دو و چهار اگر پیش از رفتن بسجدهٔ دوم است نمازش
باطلست و اگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم است
اشهر و اظهر انست که نمازش صحیح است و بنا بر چهار
میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت نماز ایستاده میکند
که اگر دو باشد چهار شود و اگر پیش از سر برداشتن از سجدهٔ
دوم شک کند احوط آنست که چنین کند و اعاده نیز بکند
چهارم انست که شک کند میان دو و سه و چهار پس ۴
اگر پیش از رفتن بسجدهٔ دوم است نمازش باطلست و اگر
بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم است بنا بر چهار
میگذارد و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت

نماز ایستاده میکند و دو رکعت نماز نشسته میکند و اکر
بعد از برخواستن برکعت دیکر این شک را بکند باز
بنا بر چهار میکذارد و ان رکعت برهم میزند و می نشیند
و اکر تشهد نخوانده است میخواند و سلام میکوید و بعد
دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میکند و احتیا
طا دو سجدهٔ سهو میکند و اکر بعد از رفتن بسجدهٔ دوم و
پیش از سر بر داشتن باشد احوط انست که چنین کند پس سجدهٔ
سهو و اعاده نیز بکند **پنجم** انست که شک کند میان چهار و پنج
پس این سه صورة دارد **اول** انکه وقتی که ایستاده است خواه
شروع بقراءة کرده باشد و خواه نکرده باشد شک کند که این
رکعت که در ان ایستاده است چهارم است یا پنجم پس می نشیند
و اکر تشهد نخوانده است میخواند و سلام میکوید و دو رکعت
نشسته میکند و احتیاطا دو سجدهٔ سهو نیز میکند **دویم**
بعد از تمام کردن سجدهها شک کند که این رکعت که تمام کردم

چهارم بود یا پنجم نمازش صحیح است و تشهد میخواند و سلام می
کوید و دو سجدهٔ سهو بجا می آورد وجوبا **سوم** انکه بعد از رفتن
برکوع و پیش از تمام کردن سجدهها شک کند و در این صورت
خلافست و بعضی قایل شده اند که نمازش باطل است و
ظاهرا اکر تمام کند این رکعت را و دو سجدهٔ سهو بکند کافی
باشد و اکر با این اعاده نیز بکند احوط است **ششم** انست
که شک کند میان چهار و زیاده از پنج مثل چهار و شش یا
چهار و هفت در این صورت مشهور میان علما انست
که نمازش باطلست و بعضی این را مانند شک میان چهار
و پنج میدانند در احکامی که کذشت اکر عمل بانها بکنند
و نماز را اعاده کند احوط است و همچنین اکر شک میان
چهار و پنج و زیاده باشد احوط انست که چنین کند که تمام
کند با سجدهٔ سهو و اعاده نیز بکند **هفتم** انست که با شک
میان چهار و پنج شکهای دیکر ضم شود مثل انکه شک

کند میان سه و چهار و پنج پس اگر پیش از رکوع است بر میگردد
بشک میان دو و سه و چهار چنانچه سابقاً مذکور شد و اگر
بعد از رکوع باشد اگر تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته
و دو سجدهٔ سهو بکند ظاهراً مجزی باشد و اگر اعادهٔ نیز بکند
احوطست و همچنین اگر شک کند اگر شک کند میان دو و سه
و چهار و پنج اگر پیش از تمام کردن سجدها است نمازش باطل است
و اگر بعد از تمام سجدها باشد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت
نماز نشسته و دو سجدهٔ سهو بکند و احتیاطاً اعاده نیز بکند
و اگر شک میان دو و چهار و پنج بود باشد اگر پیش از تمام کردن
سجدها است نماز باطل است و اگر بعد از تمام کردن سجدها
باشد بنا بر چهار میکذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
میکند و دو سجدهٔ سهو بکند و احتیاطاً اعادهٔ نیز بکند هشتم
که احتمال چهار در شک او داخل نباشد مثل آنکه شک کند میان
سه و پنج یا دو و پنج یا دو و سه و پنج یا سه و شش یا دو و شش

وهمچنین

و همچنین احتمالات دیگر که میان زیاده و کم و احتمال چهار در آنها داخل
نباشد پس مشهور میان علماء آنست که نماز باطل است و شهید
رحمه الله احتمال داده است که بنا بر کمتر کذارد و نماز را تمام کنند
و اگر چنین بکند و دو سجدهٔ بکند و نماز را نیز اعاده کند شاید
احوط باشد نهم آنست که شک میان احتمالات زیاده باشد
و احتمال مساوی و ناقص مثل آنکه شک میان پنج و شش پس
اگر پیش از رکوع است بر میگردد بشک میان چهار و پنج پس
می نشیند و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجدهٔ سهو میکند
و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد
نه نشسته است نمازش باطلست و اگر نشسته است احوط آنست
که بنشیند و سلام بگوید و اعاده نیز بکند چنانچه سابقاً
گذشت و اگر شک میان پنج و هفت یا پنج و هشت یا زیاده بود
باشد اگر پیش از رکوع باشد مشهور آنست که باطل است و احوط
آنست که بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو سجده

بکند و نماز را نیز اعاده کند و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعد از رکعت
چهارم بقدر تشهد نشسته است احوط آنست که سلام بگوید
و اعادهٔ نماز بکند و اگر ننشسته است نمازش باطلست و احکام
صورتهای دیگر از آنچه گفتیم ظاهر میشود بعد از تأمل و اما
شک در افعال نماز پس اگر وقتی شک کند که از محل فعلی که در آن
شک کرده است گذشته باشد و داخل فعلی دیگر شده باشد
آن شک اعتبار ندارد و اگر محل آن فعل باقی بوده باشد آنرا
بجا آورد و نمازش صحیح است خواه شک در دو رکعت اول باشد و خواه
در دو رکعت آخر و خواه رکن باشد و خواه واجب دیگر و چون بعضی
از علما قایل شده اند که هر شکی که در دو رکعت اول واقع شود
نماز بآن باطل میشود و احوط در اینصورة آنست که عمل کند بمقتضای
شک و اعاده نیز بکند خصوصاً در صورتی که شک تعلق برکن
دو رکعت اول گرفته باشد پس اگر کسی شک کند در نیت
بعد از آنکه تکبیر احرام گفته باشد اعتبار ندارد و همچنین

اگر شک کند در تکبیر احرام بعد از آنکه شروع بقراءة حمد
کرده باشد اعتبار ندارد و اگر شک کند در قراءة حمد بعد از آن
که شروع بسوره کرده باشد محل خلافست و اظهر آنست
که ملتفت نمیشود و احوط آنست که در اینصورة نیز اعادهٔ
نماز بکند و اگر شک کند در قراءة بعد از شروع در قنوت محل
خلافست و اقوی آنست که ملتفت نمیشود و همچنین اگر شک
کند در قراءة بعد از آن که شروع در خم شدن کرده باشد
و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد اظهر آنست که اعتبار
ندارد و احوط آنست که تمام کند و نماز را اعاده کند و اگر بحد رکوع
رسیده باشد البته ملتفت نمیشود و اگر شک کند که آیا
رکوع کرده ام یا نه در وقتی که ایستاده است رکوع را بجا می آورد
و اگر بعد از رفتن بسجده شک کند ملتفت نمیشود و اگر فرو
رفته باشد و هنوز سر بسجده نگذاشته شک کند محل
خلافست و احوط آنست که التفات نکرده تمام کند و احتیاطاً

اعاده نیز بکند و اکر در حال نشستن شك کند که آیا سجده کرده ام
یا در اصل نکرده ام دو سجده میکند و اکر شك کند که یك سجده
یا دو سجده یك سجدهٔ دیکر و اکر بسجدهٔ دوم فرو رفته باشد و هنوز
سر بسجده نکذاشته شك کند که آیا درست سر از سجدهٔ اول
برداشته بوده است یا درنك بعد از سر برداشتن را بعمل
آورده بوده است محل خلافست و اظهر آنست که ملتفت
نمیشود و اکر بعد از سر کذاشتن بسجده شك کند البته اعتبار
ندارد و اکر شك کند در سجده بعد از شروع در برخاستن و هنوز
راست نه ایستاده باشد خلافست و اظهر آنست که بر میکردد
و سجدهٔ مشکوك فیه را بعمل میآورد و اکر بعد از راست ایستادن
شك کند در سجود ملتفت نمیشود و اکر کسی بعد از سر برداشتن
از رکوع یا سجود شك کند در ذکر یا درنك کردن بقدر آن
یا واجبی چند که در حقیقت انها داخل نیست اعتبار ندارد
و اکر شك کند بعد از سر برداشتن از سجود که آیا حقیقت

سجود

سجود بفعل آمده است یا اینکه در پیشانی کذاشتن که حقیقت
سجود بان حاصل میشود خللی بوده است خواه این شك بعد از
دو سجده بهم رسد یا در میان دو سجده و خواه نسبت بیك سجده
باشد و خواه دو سجده محل اشکالست و اظهر آنست که تدارك
میکند و اکر اعادهٔ نماز نیز بکند شاید احوط باشد و اکر شك
در سجده بعد از شروع در خواندن تشهد اشهر و اظهر
آنست که اعتبار ندارد و اکر شك کند در تشهد بعد از
راست ایستادن ملتفت نمیشود و اکر در اثنای برخاستن
شك کند محل خلافست و اظهر عدم التفاتست و شاید
اعاده احوط باشد و اکر فعلی را باعتبار شك بعمل بیاورد
و بعد از آن بخاطرش بیاید که آن فعل را پیشتر کرده بوده است
اکر آن فعل رکن باشد مانند تکبیر احرام و رکوع و دو سجده
نمازش باطلست و اعاده میکند و اکر غیر رکن باشد ضرر
ندارد و اکر بعد از کذشتن از محل شك کند و بر کردد و

وآن فعلی را که دران شك کرده است بجا اورد مشهور انست
که نمازش باطلست واعاده میبایگ کرد وهر شکی که بعد از
فارغ شدن از نماز عارض شود خواه در رکعات وخواه در افعال
اعتبار ندارد واکر شك کند که ایا از برای نماز ظهر مثلا نیت
ظهر کردم یا نیت عصر جمعی کفته اند که اعاده میکند واظهر
آنستکه شکش اعتبار ندارد خواه در اثنای نماز وخواه
بعد از نماز **فصل چهارم** دربیان متفرقات احکام شك وسهو است
ودران چند بحث است **اول** انکه نماز احتیاط حکم نماز اصلی دارد
در شرایط که با طهارة باشد ورو بقبله وعورتش پوشیده
باشد وسایر احکام وبایدکه نیت بکند واحوط انست که
بزبان نیت کند ودر دل قصد کند که دو رکعت یا یکرکعت نماز
احتیاط میکنم برای فریضهٔ مثلا برای انکه واجب است جهة
رضای خدا وتکبیر احرام بکوید وحمد تنها بخواند وسوره نخواند
وبدل سوره تسبیح نخواند وقول بجواز تسبیح ضعیف است

وظاهر اقنوت ندارد وتشهد وسلام بجا اورد ودر میان
ونماز اصل چیزی صادر نشود کما اکر در نماز صادر شود سبب
بطلان نماز باشد مانند حدث وکشتن از قبله وحرف زدن
عمدا واکر سهوا سخن کوید احوط انست که دو سجدهٔ
سهو بجا آورد وهمچنین احوط انست که منافی میان نماز
واجزای فراموش شده که بعد از نماز بعمل میاورد مانند
سجود وتشهد بجا نیاورد واکر حدثی درمیان نماز اصل
ونماز احتیاط یا اجزای فراموش شده واقع شود وضو
بسازد وانها را بجا آورد واحتیاطا اعادهٔ نماز نیز بکند
وهمچنین در هر مبطلی که بعمل اید احتیاط اینست چون جمعی
ببطلان نماز قایل شده اند اکرچه اظهر عدم بطلانست
دویم انکه شك وقتی اعتبار دارد که هر دو طرف ان مساوی
باشد واکر ظن بریکطرف غالب باشد بان عمل میکند خواه در
رکعت اول بوده باشد وخواه در دو رکعت آخر وخواه در عدد

رکعات باشد وخواه در افعال بنا بر مشهور وبعضی گفته اند که
در دو رکعت اول علم می باید وظن کافی نیست واگر در دو رکعت
اول عمل بظن کند واعاده نیز بکند احوط است پس اگر شك
در میان دو وسه باشد وظنش بر دو غالب باشد دو رکعت
دیگر میکند واگر بر سه غالب باشد یك رکعت دیگر میکند ونماز
احتیاط نمیکند واگر میان سه وچهار بوده وظنش بر سه
غالب باشد یك رکعت دیگر میکند واگر بر چهار غالب بوده باشد
سلام میگوید وچیزی بر او نیست واگر در این صورت سجده
بکند احتیاطا موافق مذهب ابن بابویه علیه الرحمه بد نیست واگر
میان چهار وپنج بوده باشد وظنش بر چهار غالب باشد
سلام میگوید واگر بر پنج غالب باشد نمازش باطل است مگر
آنکه بعد از چهارم بقدر تشهد نشسته باشد که احوط سلام
گفتن واعاده است چنانچه پیشتر دانستی **سیم** آنکه اشهر
آنست که اگر شك کند وبعد از تأمل ظنش بر یکطرف غالب شود

عمل بظن میکند چنانچه دانستی **چهارم** هرگاه کسی شك بسیار
کند حکم شك از او ساقط است باین معنی که اگر شك در فعلی
کند هر چند وقت از فعل باقی باشد تدارك نمیکند اگرچه
رکن باشد واگر شك در عدد رکعات باشد بنا بر اکثر
میگذارد مگر آنکه اقل اصح باشد که بنا بر اقل میگذارد مثل
آنکه در نماز صبح شك کند میان دو وسه بنا بر دو که صحیح است
میگذارد واگر در جائی سجده بسبب شك واجب باشد بر او
واجب نیست واگر صاحب اینحال عمل باحکام شك کند
موافق مشهور نماز مشروع کرده است واگر در میان نماز تدارك
فعلی بکند که باعتبار کثرة شك نباید بکند اشهر آنست
که نمازش باطل است واما حدی که چون شك بآن حد رسد
او را کثیر الشك گویند شرعا محل خلاف است واکثر حواله
بعرف کرده اند یعنی آنقدر شك کند که در عرف گویند
که او شك بسیار میکند واین اقوی است وبعضی گفته اند

که در سه نماز پی درپی شک کند یا در یک نماز سه شک بکند
و از بعضی احادیث ظاهر میشود که اگر مدتی بر این حال باشد
که در هر سه نماز یک شک کند او کثیر الشک است و چون
سه نماز پی درپی شک بکند از آن حکم بیرون میاید و در این مسئله
خلافیست که شکی که بسیاری آن باعث حکم کثرة شک میشود
آیا میباید از جنسی باشد که حکمی بر آن مترتب شود از نماز
احتیاط یا تدارک در محل یا سجود یا اعم از اینست پس بنا
بر قول اخیر اگر شک بسیار کند که بر یکطرف ظنش غالب باشد
یا بعد از تجاوز از محل شک کند یا در نافله شک کند باز کثیر
الشک خواهد بود و این مسئله محل اشکالست و احوط
آنست که چنین کسی اگر شکش موجب نماز احتیاط یا سجود سهو
باشد بجا آورد و اگر موجب تلافی در محل باشد بکند و احتیاطا
نماز را اعاده کند و اگر کثیر الشک در فعلی شک کند و بجا نیاورد
و بعد از گذشتن از محل آن فعل بخاطرش آید که آنرا نکرده

اگر رکن

اگر رکن باشد احوط آنست که نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند و اگر
غیر رکن باشد نمازش صحیح است و اگر سجود و تشهد باشد بعد از
نماز بجا آورد یا سجدهٔ سهو احتیاطا و اگر رکعت باشد و مبطلی
بعمل نیاورده باشد که عمداً و سهواً مبطل باشد مانند حدث
آن رکعت را بجا آورد و اگر مبطل بعمل آورده باشد نماز را اعاده
کند اینها حکم کثیر الشک بود و اگر کسی سهو بسیار کند که اعمال را
فراموش کند بعضی گفته‌اند که او حکم کثیر الشک ندارد و سهو
و شکی که بکند احکامش را بعمل می‌آورد و این اقوی است و
بعضی گفته‌اند که او حکم کثیر الشک دارد و بسیاری سهو باعث
این میشود که شک او نیز اعتبار نداشته باشد و لیکن
همه اتفاق دارند که اگر فعلی که فراموش کرده است رکن باشد
نمازش باطل است و اگر وقتش گذشته باشد و اگر وقت باقی
باشد آنرا بجا میاورد خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و
اگر فعلی را فراموش کرده باشد که تدارک باید کرد مانند

یك سجده وتشهد بعد از نماز بجا میاورد ولیکن میگویند که
سجدهٔ سهو از او ساقط میشود واظهر واحوط انست که
سجدهٔ سهو را نیز بجا اورد پنجم انکه کسی که نماز احتیاط یا
افعال فراموش شده را که تدارك باید کرد یا سجدهٔ سهو را فراموش
کند هر وقت که بخاطرش آید بجا میاورد ونیت ادا وقضاء
ظاهرا در کار نباشد واگر در فعلی شك کند ووقتش باقی باشد
وفراموش کند تدارك انرا تا وقتش نگذرد اگر رکن باشد
احوط انست که بعد از تمام نماز را اعاده کند واگر فعلی باشد
که بعد از نماز تدارك باید کرد احوط آنست که تدارك کند
واگر سجدهٔ سهو داشته باشد بکند واگر شك کند در فعلی که وقتش
باقی باشد وباید که ان فعل را بکند وباز شك کند که ایا کردم انرا
یا نکردم اظهر انست که اگر وقت باقی است باید که بکند واگر
اعادهٔ نماز نیز بکند دور نیست که احوط باشد ششم اگر در نماز
احتیاط یا سجدهای سهو یا افعال فراموش کردهٔ بعد از نماز

شك كند

شك کند که ایا انها را کرده ام یا نه اظهر انست که واجب است که
بجا آورد واگر در رکعات نماز احتیاط یا در افعال آن یا در عدد سجدهای
سهو یا در افعال انها یا در اجزای افعالی که تدارك میکند شك
کند مشهور میان علماء آنست که التفات بان شك نمیکند و
بنا بر طرف صحیح میگذارد مثل انکه شك کند در دو رکعت
نماز احتیاط که یکی یا دو بنا بر دو میگذارد واگر شك کند
میان دو وسه بنا بر دو میگذارد که صحیح است واگر در رکوع
یا سجود شك کند ووقتش باقی باشد تدارك نمیکند واگر
در سجدهای سهو میان یك ودو شك کند بنا بر دو
میگذارد واگر از انچه محلش باقی باشد اگر میان دو وسه
شك کند بنا بر دو میگذارد واگر از انچه محلش باقی باشد
بجا آورد واعاده نیز بکند احوطست واگر یقین داند که
شکی که در نماز کرده بود که موجب نماز احتیاط بود وشك
کند که ایا شك میان سه وچهار بود یا دو وچهار گفته اند

که دو رکعت نماز ایستاده میکند و هم دو رکعت نشسته و از
حدیث بسیار معتبری مستفاد میشود که اگر کسی شک در
نماز که موجب اعاده باشد بود در اعاده نیز چنین شکی بکند
آن شک اعتبار ندارد و اکثر علما قایل شده اند باین و اگر چنین
نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند احوط است **هفتم** آنکه اگر
یقین داند که سهوی کرد در نماز کرده و نمیداند که سهو در
سجدهٔ واحده بود یا در تشهد احوط آنست که هر دو را بجا آورد
و دو سجدهٔ سهو بکند و اگر نداند که رکوع بود یا یک سجده
احوط آنست که یک سجده را با سجدهٔ سهو بکند و اعادهٔ نماز
نیز بکند **هشتم** آنکه اگر فعلی از افعال نماز احتیاط یا سجده
های سهو یا فعل فراموش کرده را فراموش کند و وقتی
بخاطرش آید که وقت آن فعل باقی باشد تدارک میکند
و اگر بعد از گذشتن وقت بخاطرش آید احوط در نماز
احتیاط آنست که احکام نماز اصل را در آن رعایت کند

از تدارک

از تدارک ما فات و سجود سهو و در سجدهٔ فراموش شده اگر
بعد از سر برداشتن بخاطرش آید که فعلی از افعال واجبه
آن سجود را ترک کرده است تدارک در کار نیست و اگر
در تشهد بخاطرش آید که جزوی را بجا نیاورده است
بجا آورد و در سجدهای اگر بخاطرش آید که هر دو سجده
را ترک کرده است بار دیگر بکند و اگر بخاطرش آید
که یک سجده را ترک کرده است اگر پیش از شروع در تشهد
بخاطرش آید آن را بجا میآورد و اگر بعد از شروع در تشهد
باشد احوط آنست که آن را بجا آورد و بار دیگر سجدها را اعاده
نیز بکند و اگر واجبی از واجبات سجود را فراموش کرده باشد اگر پیش
از سر برداشتن بخاطرش آید بجا آورد و اگر بعد از سر برداشتن
بخاطرش آید احوط آنست که سجدها را تمام کند و اعادهٔ نیز
بکند و سجدهٔ سهو در خللی که در سجدهٔ سهو واقع شود لازم نمیشود
نهم شک ماموم با امام با یقین دیگری اعتبار ندارد و عمل

بیقین او میکند مثل آنکه امام شك کند میان سه و چهار
و ماموم جزم داشته باشد بسه و بباید که امام را تردّدی عارض
شده است باید که امام را مطّلع کرداند باینکه سه مرتبه
سُبحان الله یا الله اکبر بکوید تا امام بداند که او جزم بسه دارد
پس بر امام واجبست که بقول او عمل نماید هر چند ماموم
یکی باشد و فاسق باشد و هر چند از کفته او امام را ظن
حاصل نشود و همچنین اکر ماموم شك کند میان یك و دو
مثلا و امام یقین دارد که دو است تابع امام میشود و بشك
خود اعتبار نمیکند و همچنین اکر یکی از ایشان شك داشته
و دیکری ظن باز مشهور و اقوی آنست که صاحب شك رجوع
بصاحب ظن میکند و اکر یکی از امام و ماموم یقین داشته
و دیکری ظن باز مشهور آنست که صاحب ظن رجوع بصاحب
یقین میکند و در این صورة بعضی از متأخرین میل کر
دهٔ اند بانکه از هم جدا میشوند و صاحب ظن بظن خود
و صاحب

و صاحب یقین بیقین خود عمل میکند و اکر هر دو یقین داشته
باشند هر یك بیقین خود عمل میکند مثل آنکه امام یقین
دارد که چهار رکعت کرده است و ماموم یقین دارد که
سه رکعت کرده است از یکدیکر جدا میشوند و امام تشهّد
میخواند و سلام میکوید و ماموم قصد انفراد میکند و
بر میخیزد و یک رکعت دیکر میکند و همچنین اکر هر یك ظن
بخلاف مظنون دیکری داشته چنین میکند و هر یك
بظن خود عمل میکند و اکر هر دو شك داشته باشند خالی از آن
نیست که شك ایشان موافقست یا مخالف یکدیکرند
در شك و در صورة دوّم یا امر مشترکی در میان سهو
های ایشان هست یا نه و باز خالی ازین نیست که مامومان
متفق‌اند در شك یا مختلف اما اوّل که متفق باشند اکر شك
ایشان مبطل است مثل شك میان یك و دو نماز را از سر
میکیرند یا بجماعة یا منفرد و اکر مبطل نباشد همه عمل

بحکم انشک میکنند مثل آنکه همه شک کردند میان سه و
چهار بنا بر چهار میگذارند و نماز را تمام میکنند و دو رکعت
نماز احتیاط نشسته میکنند و دور نیست که اگر نماز احتیاط را
تنها بکنند و بجماعت نکنند احوط باشد دوم آنکه
مختلف باشند و امر مشترکی داشته باشند پس هر دو
رجوع بان امر مشترک میکنند و نماز را تمام میکنند
مثل آنکه امام شک میان دو و سه داشته باشد و
ماموم میان سه و چهار پس مشهور و اقوی آنست که
چون هر دو در احتمال سه شریکند بنا بر سه میگذا
رند و نماز را تمام میکنند بدون نماز احتیاط و اگر امام
شک میان دو و سه داشته باشد و ماموم میان
دو و سه و چهار پس امر مشترک میان سه و چهار است
بنا بر چهار میگذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز
نشسته میکنند و اگر در این صورت اعادهٔ نیز بکنند

شاید

شاید احوط باشد سیم آنکه ماموان نیز با یکدیگر در شک
اختلاف داشته باشند اگر امر مشترک در میان همه هست
رجوع بان میکنند مثل آنکه امام شک کند میان دو و چهار و
بعضی از ماموان شک کنند میان سه و چهار و بعضی میان
چهار و پنج پس بنا بر چهار میگذارند و اگر امر مشترک نیست
جدا میشوند و هر یک عمل بشک خود میکنند و اگر در هر دو
صورة اعادهٔ نماز نیز بکنند نماز را احوطست و بدانکه در
جمیع این احکام فرقی نیست میان آنکه شک ایشان در رکعتهای
نماز بوده باشد یا در افعال و میان آنکه شک یکی مبطل نماز بوده
باشد یا نه دهم مشهور میان علماء آنست که اگر امام کاری بکند
که سبب سجدهٔ سهو باشد و ماموم آن کار را نکند سجده بر امام واجب است
و بر ماموم واجب نیست و بعضی از علماء قایل شده اند که بر ماموم نیز
و عمل باین قول احوطست اگرچه اول اقوی است و اگر برعکس
باشد که ماموم کاری بکند که سبب سجدهٔ سهو باشد و اما

نکند در این شکی نیست که بر امام چیزی واجب نیست و اشهر آنست
که ماموم عمل بحکم سهو خود میکند و سجدهٔ سهو را بعمل می آورد
وجمعی از علماء گفته اند که بر ماموم نیز لازم نیست و اول اظهر
و احوطست و اگر هر دو سهو کرده باشند شکی نیست که هر دو
عمل بمقتضای سهو میکنند **یازدهم** اگر کسی شک کند در نماز خواه
در رکعات و خواه در افعال یا دیگری که امام و ماموم نباشد او را
خبر دهد با حد طرفین شک او مثل آنکه شک کند میان سه
وچهار و دیگری که نماز نکند باو گوید که سه رکعت کرده اگر او را
ظنی از گفتهٔ او حاصل گردد بنا بر آن میگذارد اگر چه فاسق یا طفل
باشد و اگر ظن حاصل نشود عمل بحکم شک خود میکند اگر چه خبر
دهنده عادل باشد علی الاقوی **دوازدهم** اگر در نافله شک کند در
در عدد رکعات مخیر است میان آنکه بنا بر کمتر گذارد یا
بنا بر بیشتر و احوط و افضل آنست که بنا بر کمتر گذارد و اگر در
نافله امری واقع شود که اگر در فریضه واقع شود موجب سجدهٔ سهو

باشد

باشد سجدهٔ سهو لازم نمیشود و جمعی از متأخران گفته اند که
فرقی که میان نافله و فریضه هست در همین دو چیز است
ولیکن از احادیث معتبره در کلام قدماء علما فرقهای
دیگر ظاهر میشود **اول** آنکه زیادتی رکن در نافله باعث
بطلان نمیشود چنانچه در دو حدیث صحیح و معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر کسی در نماز
نافله سهو کند و تشهد نخواند و برکعت سیم برخیزد و
بعد از رکوع بخاطرش آید رکوع را بگذارد و بنشیند
و تشهد بخواند و سلام بگوید و شروع در نماز بعد از آن
بکند **دویم** آنکه از کلام جمعی ظاهر میشود که اگر رکنی را
در نافله فراموش کند تا برکن دیگر داخل شود بر میگردد
و آن رکن را بعمل میآورد و اعمال بعد از آن را باز بعمل میآورد
و اما اگر باین قول در فریضه قایل شده اند احادیث را
حمل بر نافله کرده اند **سیم** سوره در نافله اتفاقا شرط

نیست و در فریضه مختلفٌ فیه است و همچنین نافله را در
حال اختیار نشسته و در راه رفتن و سواره میتوان کرد
و فریضه را بضرورهٔ شرعی با این احوال نمیتوان کرد و ابن
ابی عقیل خواندن حمد را نیز در نافله لازم نمیداند و وجه
چه است و بعضی درست ایستادن در سر برداشتن
از سجود را در نافله در کار نمیدانند و خلاف احتیاط است
اگرچه حدیثی فی الجمله دلالتی بر ثانی میکند و احوط آنست
که همهٔ آداب فریضه را در نافله رعایت کنند سیزدهم بعضی از علماء
گفتهاند که اجزائی که خارج نماز بجای باید آورد مانند سجود و
تشهد و همچنین دو سجدهٔ سهو اگر در وقت فریضه کنند بقصد
ادا میکنند و اگر در خارج وقت کنند قضا میکنند و این سخن
محل نظر است و ظاهر آنست که ادا و قضا در اینها در کار نباشد
فصل پنجم در بیان احکام سجدهٔ سهو و سببی چند است که بآنها
واجب میشود و آن مشتمل بر چند فایده است فایدهٔ اول در بیان

موجبات سجدهٔ سهو است پس آنها نه چیزند که بعضی اتفاقی است
و بعضی خلافی اول سخن گفتن بدو حرف یا زیاده یا یک حرف
تام الفایده است که دعا و ذکر قران نباشد و در این که موجب
سجدهٔ سهو است خلاف صریحی در میان علماء نیست و احادیث
بسیار بر آن دلالت کرده است دویم شک میان چهار و پنج
است در نماز چهار رکعتی چنانکه گذشت اگرچه در این فی الجمله
خلافی نقل کردهاند اما نادر است و احادیث بسیار بر آن دلالت
کرده است و بعضی در شک میان چهار و شش یا زیاده نیز
قایل بسجدهٔ سهو شده اند و مشهور بطلان نماز است
چنانچه گذشت سیم آنست که تشهد اول را فراموش
کند و بعد از رکوع بخاطرش آید چنانچه گذشت و علامه
رحمه الله در فراموشی تشهد دویم نیز قایل بسجدهٔ سهو
شده است چنانچه مذکور شد چهارم آنست که یک سجده
فراموش کند و بعد از رکوع متذکر شود بنا بر مشهور

چنانچه گذشت پنجم سلام گفتن بموقع است و بر آن نقل اجماع
کرده اند اگرچه خلافی نیز ظاهر می شود و کلینی رحمه الله
بعدم وجوب قایل شده اند و اقوی و احوط وجوب است
ششم ایستادنست در جائی که میباید نشست و نشستن
است در جائی که باید ایستاد موافق قول جمعی از علما و احوط
آنست که ترك نکند هفتم برای هر زیادتی و کمی که در نماز
واقع شود بعضی سجدهٔ سهو را واجب دانسته اند و بعضی
تخصیص بواجبات داده اند و بعضی اعم از واجبات و مستحبات
گفته اند و ابن جنید از مستحبات خصوص قنوت را قایل شده است
که اگر سهوا ترك کند موجب سجدهٔ سهو است و ابو الصلاح
لحن در قرائت را که غلط بخواند یا حرف را از مخرج ادا نکند سهوا
موجب سجدهٔ سهو دانسته است و رعایت این اقوال احوط
است اگرچه عدم وجوب اقوی است هشتم شك میان سه
و چهار است با غلبهٔ ظن بر چهار که ابن بابویه قایل شده

است

است که بنا بر چهار میگذارد و سجدهٔ سهو میکند و چون روایت
معتبره بر این دلالت کرده است احوط عدم ترکست بلکه
در هر شکی در رکعات که ظن غالب شود بر زیادتی احوط سجدهٔ
سهو است موافق بعضی از روایات نهم آنست که شك کند
میان زیاده و نقصان فعل مثل آنکه شك کند که آیا سه
سجده کرده ام یا یك سجده و داند که یکی از اینها از او صادر
شده است و این شك بعد از فوت شدن محل تدارك
باشد دو سجدهٔ سهو میکند بنا بر مذهب بعضی از علماء
و مدلول چند روایت اما روایات شامل زیادتی و نقصان
رکعات نیز هستند لهذا اما در صورت هشتم شك رکعات سجدهٔ
سهو را احتیاطا ذکر کردیم و اگر چنین شکی در رکن بکند ظاهر
آنست که نمازش باطلست مثل آنکه شك کند میان آنکه
دو رکوع کرده ام یا آنکه در اصل رکوع نکرده ام زیرا که شك او
مردد است میان دو صورت که هر دو مبطل نماز است و شیخ

مفید علیه الرحمة از برای سجدهٔ سهو در شك زیادتی و نقصان
همین مثال را آورده است و از کلام او ظاهر میشود که مطلق
نمیدانند و چون اطلاق روایات شامل این نیز هست اگر احتیاط
تمام کند و سجدهٔ بکند و اعادهٔ نیز بکند شاید احوط باشد
و در غیر صورت رکن وجوب سجده نهایة قوة دارد و باید که
ترك نشود **فایده دوم** اگر کسی چند موجب سجدهٔ سهو از او
واقع شود خلافست که آیا یکی کافیست یا بعد هر یك دو
سجده باید کرد و اگرچه اول اقوی است ولیکن احوط آنست
که از برای هر یك جدا دو سجده بکند و اولی آنست که بترتیب
آنچه لازم شده است بعمل آورد و نیت کند که دو سجدهٔ سهو
میکنم برای فلان سهو که در فلان نماز واقع شده از جهت آنکه
واجبست از برای رضای خدا و در غیر سجدهٔ اول و در سایر سجده
های احتیاطی بقصد قربة اکتفا کند و مشهور میان اصحاب
آنست که میباید بعد از نماز فوراً بعمل آورد و بعضی مستحب

میدانند

میدانند و این اظهر است و اول احوط است و باید که سخن
نگوید میان نماز و آن چنانچه احادیث بر آن دلالت کرده است
و اکثر واجب میدانند و احوط آنست که مطلقا منافی نماز را
در میان بعمل نیاورد و اگر بعمل آورد یا تاخیر کند از او ساقط نمیشود
و نمازش نیز باطل نمیشود و همیشه واجب است که بعمل آورد
بنابر اشهر و اقوی و بعضی گفته‌اند که واجب است که در وقت
نمازی که سجده از برای آن میکند و در وقت آن نماز بکند اداست
و اگر وقت بیرون میرود قضا میشود و سابقاً گفتیم که نیت
ادا و قضا در کار نیست و اگر فوراً بعد از نماز بجا آورد پیش از آنکه
سخن بگوید ظاهراً اگر نیت ادا بکند خوبست و اگر تاخیر کرده باشد
و حرف گفته باشد بهتر آنست که نیت ادا و قضا نکند و بعضی گفته
اند که اگر سجدهٔ سهو را برای نماز قضا کند نیت قضا کند و آن
نیز ثابت نیست و احوط عدم نیت ادا و قضا است و اشهر و اقوی
آنست که محل سجدهٔ سهو مطلقا بعد از سلام است خواه از برای

زیادتی باشد وخواه نقصان **فایدهٔ سیم** در بیان کیفیت سجدهٔ سهو
علما گفته اند که در سجدهٔ سهو واجب است نیت کردن و بر هفت
عضو مقرره سجده کردن و طمأنینه و قرار گرفتن در هر یک و در سر
برداشتن از سجدهٔ اولی و بعضی گفته اند که انچه در سجدهٔ نماز واجبست
در اینها نیز واجبست از در است نشستن بعد از سجود و پوشانیدن
عورة و باوضو بودن و رو بقبله کردن و اگر چه بحسب دلیل ثابت
نیست اما احوط انست که همه را رعایت کند و شیخ طوسی علیه رحمه
تکبیر پیش از سجده را ذکر کرده است و بعضی گفته اند سنت است
و اگر موافق روایتی که در باب سجود پیشنماز واقع شده است در اول
و بعد از سر برداشتن از هر سجده تکبیر بگوید شاید احوط
و اظهر انست که درکار نیست و اکثر علما تشهد و سلام و ذکر
سجده را واجب میدانند و بعضی ذکر را مستحب میدانند و در تشهد
خلافست که ایا البته تشهد صغیر میباید خواند یا تشهد کبیر که در
نماز میخوانند نیز خوبست و احوط انست که اکتفا نماید بتشهد

صغیر

صغیر باینکه **بگوید** اَشهَدُ اَن لا اله الّا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و بعد از ان سلام بگوید و احوط انست که در ذکر هر دو
سجده بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و
رحمة الله و برکاته و اگر بگوید بسم الله و بالله و صلی
الله علی محمد و آل محمد نیز خوبست و ظاهرا مطلق ذکر کافی
باشد **خاتمه** در بیان علاج کثرة شک و سهو است بدانکه علاج
این بچند وجه میشود **اول** انست که تفکر کند در عظمت
معبود خود و بداند که خداوند عظیمی را بندگی میکند که بر خفا
یای اعمال او مطلع است و کسی بغیر او قادر بر ضرر و نفع او
نیست و حیوة و روزی و عزة و کرامة دنیا و اخرة او بدست
اوست و نعمتهای غیر متناهی در هر لحظه براو دارد و
و تفکر کند در احتیاج خود بسوی آن خداوند و بزرگی
او و در عظمة نعمتهای ابدی اخرة و فنا و پستی لذات

دنیا و شدت عقوبة آخرة پس اگر در این معانی تفکر صحیحی
بکند موجب قطع علایق و قلت وساوس نفسانی میشود
و دلش متوجه جناب مقدس الهی میشود و چون دل متوجه
خدا باشد شك و سهو از او واقع نمیشود و این معانرا در
کتاب عین الحیوة فی الجمله بسطی داده ام و این رسالهٔ مختصر
گنجایش آن ندارد **دویم** آنکه پناه برد بجناب مقدس الهی از ۲
شر شیطان و استعاذهٔ حقیقی بجا آورد مانند کسی که از
انواع درندگان گریخته پناه به بزرگ قادری برد و از
او امان طلبد و در حدیث معتبر از حضرة امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که مردی بنزد حضرة ر
رسول خدای صلی الله علیه و اله آمد و گفت که بتو شکایة
میکنم از انچه بمن میرسد از وسوسهای شیطان در نماز
خود تا آنکه نمیدانم چه مقدار نماز کرده ام از کمی و
زیادتی حضرة فرمود که چون خواهی داخل نماز شوی
انکشت

انکشت شهادة دست راست را بر ران چپ بگذار و رو
کن و بکو بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم چون چنین کنی شیطا
نرا از خود دور میکنی **سیم** آنست که حساب نماز خود را
بسنك ریزها یا بگردانیدن انکشتر نگاه دارد چنانچه در
حدیث معتبر منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه
السلم شکایت کرد از بسیاری شك فرمود که عدد نماز خود را
بسنك ریزه نگاه دارد و در روایت معتبرهٔ دیگر منقولست
که شخصی با نحضرة عرض کرد که من بسیار شك میکنم و نمیتوانم
حساب نماز خود را نگاه داشت مگر بانکشتر که از انکشت
بانکشت میگردانم فرمود که باکی نیست و در حدیث معتبر
دیگر منقولست که فرمود باکی نیست که کسی نماز خود را بشما
بانکشتر یا بسنك ریزهٔ چند که در دست گیرد و بشمارد
چهارم آنست که نماز را بسیار طول ندهد و سبك بجا آو

وسورهای کوتاه بخواند چنانچه در حدیث صحیح منقولست
که شخصی بحضرة صادق علیه السلم شکایة کرد که سهو در نماز شام
فرمود که نماز را بقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون بجا
اورد راوی گفت که من چنین کردم وشك از من برطرف
شد ودر حدیث صحیح دیگر از انحضرة علیه السلم منقولست
که سزاوارست که نماز را سبك بجا آوردن از جهت سهو و در
حدیث موثق منقولست که شخصی بانحضرة عرض کرد که شك
بسیار میکنم فرمود نماز را سبك بکن راوی گفت چگونه سبك بکنم
فرمود که سه تسبیح در رکوع وسجود بگو یعنی سه سبحان الله بگو
در هریك یا سه تسبیح بزرك در مجموع سه بگو که در هریك یکی باشد
پنجم آنست که نماز را با جماعت بجا آورد که از همه نفعش بیشتراست
زیرا که همه متذکر یکدیگر میکردند ورحمة الهی بر همه نازل میشود و
صفوف جماعة که مانند صفهای جهاد در برابر لشکرهای
شیطان می ایستند موجب انهزام عساکر شیاطین

میکردد

میکردد ولهذا در منع نماز جماعة زیاده از سایر اعمال خیر دیگر
سعی مینماید و نامقدوراست او را شبهها در خاطرها می
اندازد که ایشانرا از این فضیلت محروم کرداند واستیلای
او بر ایشان باقی باشد حق تعالی جمیع مؤمنانرا در سایر
احوال از شر او محفوظ دارد بمحمد واله الطاهرین باینجا
ختم شد این رسالهٔ عجاله در مشهد منور امام المؤمنین
ومولی المسلمین وبضعة سید المرسلین علی ابن موسی
الرضا صلوات الله علیه وعلی ابائه الطاهرین واولاده
المعصومین در روز دهم ماه ذی القعدة الحرام از سال هزار
وهشتاد وپنج از هجرة والحمد لله اولا واخرا وصلی الله علی
محمد واله المقدسین تم کتابته بید الفقیر الحقیر کثیرا
التقصیر الذی هو برحمة ربه جدیر الواثق بلطف خالقه الباقی
المذنب الجانی العاصی الاثم ابن المرحوم
المغفور المبرور اخوند حاج علی حسین
الشهیر بنجار عفی الله عن جرائمهم
۱۲۲۳
فی غرة شهر محرم الحرام

هذا الفقره من کلام بسم الله الرحمن الرحیم مولانا آخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله

فصل چهاردهم در بیان جماعتی که داخل جهنم میشوند وجمعی که در آن
مخلد می باشند وجمعی که مخلد نمی باشند بدانکه خلافی نیست
در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و
هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب وخواه بعد از عذاب
دیگر بیرون نخواهد آمد وخلافی نیست میان مسلمانان
در آنکه کفار ومنافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد
در عذاب جهنم مخلد خواهند بود وعذاب از ایشان هرگز تخفیف
نخواهد شد وآیات بسیار در این باب گذشت واطفال ومجانین
کفار البته داخل جهنم نمی شوند وگذشت که داخل بهشت میشوند
یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد
بود وجمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق وباطل نتوانند کرد وجمعی
که دور از بلاد اسلام باشند وتفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان
جاهلیت فطرة بوده باشند وحجت بر ایشان تمام نشده باشد اینها

مرجون

مرجون لامر الله اند واحتمال نجات در باب ایشان هست وخلافی نیست
در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار
است ومخلد در نار است وضروری دین اسلام آنست که بد
بدیهی شده باشد در دین اسلام که هر که صاحب این باشد او را داند
مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد وهنوز نزد او
ضروری نشده باشد مانند نماز پنجگانه یومیه وروزه ماه مبارک
رمضان وحج وزکوة وامثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست
وکسی که حلال داند ترک اینها را کافر است ومستحق قتل است
وهمچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات
الهی باشد مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات بیندازد
یا لگد بر آن زند یا حقتعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا را یا ائمه
علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف
باشد خواه در نظم وخواه در نثر ویا کعبه معظمه را بی وجهی
خراب کند یا عمداً در آن بول یا غایط کند وهمچنین نسبت به
حضرت رسول صلعم وائمه هدی استخفافی کند قولاً یا فعلاً یا ترک

شریف حضرت امام حسین صلوات الله علیه را استخفاف کند و
و فعل مثل آنکه و العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث
شیعه استخفاف کند یا بقول یا فعل و بعضی کتب فقه شیعه را
چنان می دانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزا
کند و استخفاف نماید یا بت یا غیر بت را معبود قرار دهد و آنرا
بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر
باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار به بندد باین قصد یا بیرا
بروش هنود زرد کند بقصد شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن
ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فصل ششم
در بیان معنی ارتداد است نعوذ بالله منها بدانکه اکثر متکلمین
گفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شأنش این باشد که مؤمن
باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل
هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمان
خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه
امامیه است و ثمره اش بنابر مشهور عدم خلود در جهنم است
کفر

کفر باخلال یکی از آن عقاید حقه حاصل میشود خواه بشک در آنها
باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور
نکرده باشد و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط
است یا آنکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه از
ضروریات که مذهب حق امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد
و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد
مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت
یا صلیب یا زنار بستن برای اظهار شعار کفر پس بشغل
آنها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر آنها بعد از تکلم
بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت
چنانچه شیخ مفید علیه الرحمة و دیگران گفته اند که مرتد کسی
است که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از
اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد که
اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا مانند
بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات

چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت
بکفر صریحا کند مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت یا انداختن مصحف
کریم در نجاسة عمداً یا انداختن نجاسة بر کعبهٔ مشرّفه عمداً
یا خراب کردن کعبهٔ معظمه یا اظهار استخفاف آن و امّا حکم
مرتد مشهور میان علماء آنست که مرتد بر دو قسمست فطری
و ملّی و فطری آنست که متولد شود بر اسلام یا نطفه منعقد شده
باشد نطفهٔ او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست
که اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و
زنش از او جدا میشود و عدّهٔ وفات میدارد و مالش میان وار
ثان او قسمت می شود اینست حکم او ظاهرا و در این خلافی
نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند امّا خلافست
در آنکه میان او و خدا تعالی که آیا توبهٔ او مقبولست یا نه اکثر
محققین را اعتقاد در آنست که توبهٔ او مقبولست زیرا که شکی
نیست که او مکلف باسلام هست و هرگاه توبهٔ او صحیح نه
باشد تکلیف او بتوبه تکلیف محال خواهد بود پس بنابرین

اگر کسی

اگر کسی مطّلع نشود بر ارتداد او یا مطّلع شوند و قادر بر قتل او
نباشند توبه‌اش میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات
او صحیح است امّا مال و زن او باو غیر رسد و بر نمیگردد و امّا بعد
از عدّه گفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتوان خواست و
بعضی گفته‌اند در اثنای عدّه نیز میتواند خواست و این مسئله
خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته‌اند که میان او و خدا نیز
توبهٔ او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالیست
که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملّی آنست که بر کفر متولد
شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق
مشهور جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه‌اش بحسب
ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبولست و اگر توبه نکند او را
می کشند و در مدّت توبهٔ او خلافست بعضی گفته اند سه روز است
چنانچه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند که حدّی ندارد
تا احتمال دارد که او برگردد او را می زنند و جبر می کنند و بعد از آن
که مأیوس شدند آنوقت او را میکشند و این احکام در حق

مرد انست وزنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمیکشند
هرچند مسلمان زاده باشند و در وقت هر نماز او را میزنند که
مسلمان شود و این چنین از علمای ما قایل شده است که مرتد
یك قسم است خواه ملی و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر
توبه بکند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان
باین قایل اند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه
مجملا گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است
و حصری نکرده اند آنها را و متفرق در ابواب فقه گاهی
میگویند فلان چیز ضروری دین است پس ضرور است که
بعضی در اینمقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند
که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن
دین داخل شود داند مگر نادری که تازه در ان دین در آ
مده باشد یا در بلاد بعید از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد
و آنها بایشان نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب
و روز و عدد رکعات هر یك از آنها و مشتمل بودن هر یك

ازانها

ازانها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قراءة فی
الجملة بنا بر قول اظهر هرچند در بعضی از صور خفائی داشته
و مشروط بودن نماز بر طهارة فی الجمله و واجب بودن غسل
جنابة و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط و ریح
وضو را بنا بر اظهر و واجب یا راجح بودن غسل اموات و کفن کر
دن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب
بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه مبارك رمضان و ناقض
اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار را
و واجب بودن حج بیت الله الحرام و مشتمل بودن آن بر طواف
بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف بعرفاة
و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرة
همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و و
جوب جهاد فی الجملة بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی
الجملة و تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلة علم و اهل علم و فضیلت
راستگوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد

وحرام بودن زنا ولواطه بلکه بوسیدن زن وپسر مردم از روی
شهوت بنابر اظهر وحرام بودن شراب انکوری تا بوزه وشرابها که
از غیر انکور میکیرند که حرمة انها ضروری دین اسلام نیست زیرا
که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب
شیعه باشد وحرمة خوردن کوشت خوک ومیته وخون فی ا
لجملة وحرمة نکاح خواهران ومادران ودختران ودخترهای برادران
ودخترهای خواهر وعمّها وخالها بلکه مادر زن وجمع میان
دو خواهر بنابر اظهر وحرمة سود قرض فی الجملة بنابر احتمالی وحرمة
ظلم وجور وخوردن مال مردم بی جهت شرعی وحرمة کشتن مسلمان
بغیر حق ومرجوح بودن فحش ودشنام بی وجهی با مسلمانان وزدن
وتعذیب کردن ایشان بدون سببی بلکه غیبت وبهتان ایشان
ورجحان سلام وجواب آن بنابر احتمالی اقوی وراجح بودن نیکی بر پدر
ومادر ومرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح مطلق صلة رحم
بنابر احتمالی وحکم میراث فی الجملة وانکه وارث احق است بمال میت
از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجملة بنابر احتمالی وانکه تصد
تصدقات وخیرات بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر وانکه

روزه مجملا رجحان دارد وانکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و
طلاق فی الجملة باعث تفریق میشود وانکه بدن را از نامحرم باید
پوشانید فی الجملة ومرجوحیت نقل بعورة اجانب ومرجوحیت وطی
حیوانات وانکه عقد بیع واجاره وصلح فی الجملة باعث انتقال
میشود بنابر اظهر وانکه ذبح حیوانات باعث حلیت میشود و
حرمة دزدی وراه زنی مسلمانان وحقیت قرآن مجید ومنزل بودن
آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنابر اظهر ومودة اهل بیت
رسالة ص وتعظیم ایشان لهذا نواصب وخوارج کافرند که انکار
ضروری دین اسلام کرده اند واکثر ضروریات دین در عرض این
رساله سابقا مذکور شد وغیر آنها از اموری که متواتر ومعلوم
باشد نزد عامه مسلمانان وسابقا مذکور شد که بعضی از امور هست
که نزد شیعه امامیه ضروری است ونزد سایر مسلمانان ضروری
نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم وکمال علم
وفضل ایشان بنابر اظهر ومنصوص بودن ایشان از جانب
خدا بنابر اظهر وانکه امام زیاده از دوازده نیست وامام دوا

دوازدهم موجود است وظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب
خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و
یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای امامت و
خلافت بناحق کردند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمه متأخرین
زیدیه که مصر بیجا دعوای امامة کردند و لعن و برآءة از طلحه
و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله ابن زیاد و عمر ابن
سعد و سنان ابن انس لعنهم الله و هر که با امیر المؤمنین و امام
حسن و امام حسین علیهم السلام جنگ کرده و توبه نکرده و
تبرا از اعدای ایشان عموما و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و
عمار خصوصا و خواص ائمه عموما و حلال بودن متعه و حج
تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامة و مسح پاها در
وضوء بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن
در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان صبح و
رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دویم بنا بر احتمالی
واستحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارة قبور

رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تکریم
و توقیر ایشان بلکه استحباب زیارة قبور صالحان شیعه و خویشان
و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمة گوشت سگ و
بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و موش و مار و امثال
اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمة وطی محارم بلکه عدم قول بجبر مطلق
و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جملهٔ ضروریات دین
اسلام میتوان شمرد و مجملا هر چه ظهورش در دین ایمان
و مذهب ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبهٔ رسیده
باشد که هر کس در این دین داخل باشد از دانند از ضروریات
دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن
دین است و اگرچه در کلام اکثر علماء تصریح باین نیست
اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان
لازم میآید و در احادیث بسیار وارد شده است که از ما
نیست کسی که ایمان برجعة نداشته باشد و متعهٔ
ما را حلال ندانسته باشد و در باب برآءة از ابوبکر

وعمر و اضراب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث
متواتره وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان نجوید
شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ماست والسلم
علی من اتبع الهدی

افسون کردن عقرب که اذیت نرساند یکمرتبه
بخواند و او را بکیرد و براو بدمد بسم الله الرحمن الرحیم
قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ سَبْحٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَقْرَبَةٍ
وَتِيلٍ سَبْعٍ شَجَعٍ بستم قلب ما رو نیش از دم
این بردم او کفتم ولیس فرخی بجهت غنی شدن
در روز جمعه نویسد و در میان قرآن یا هیکل
کذارد و باید که چون جمعه دیکر شود آنرا بشوید
و یکی دیکر نویسد و بیک سطر بنویسد و آیه
وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ
فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ والسلم

فقره بجهت [وحاجه] غنی بیست و یکبار بخوانند بخورد و دوا نخ سُبحانك
يا لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَهُ
بر تخم مرغ خانکی نویسد
و در زیر آتش نرم دفن کنند والله یعلم
این حرز جلیل از کتاب مشایخ کبیر است

كوالعلاع١١١لا
كلا١٨١١ع١٨ ط
كلا٩٨ع١١لا١ع١٨طو
صا ر سم

پیوسته بجهت برطرف شدن تب آنرا صاحب تب بخواند
یا برو بخوانند که انشاء الله تعالی صحت خواهد یافت
و مجربست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
زَارَتْ مُمَحِّصَةُ الذُّنُوبِ وَوَدَّعَتْ ÷ ÷
تَبًّا لَهَا مِنْ زَائِرٍ وَمُوَدِّعِ ÷ ÷
÷ ÷ ÷ بَاتَتْ تُعَانِقُنِي وَبِتُّ ضَجِيعَهَا ÷ ÷ ÷
وَزَفِيرُهَا وَلَهِيبُهَا فِي اَضْلُعِي ÷ ÷ ÷ ÷
÷ ÷ ÷ قَالَتْ وَقَدْ عَزَمَتْ عَلَى تَرْحَالِهَا
مَاذَا تُرِيدُ فَقُلْتُ اَلَّا تَرْجِعِي ÷

بِالْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَضَى وَابْنَيْهِمَا

لَا تَرْجِعِي لَا تَرْجِعِي لَا تَرْجِعِي

رسالهٔ مفتاح الجنة من کلام مولانا و مقتدانا السید عبد الکریم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده و الصلوة و السلام علی افضل المرسلین
محمد و آله من بعده بدان ارشدک الله که هر عاقلی
که تأمل کند در اطراف عالم و در نفس خود بیابد که در
عالم و آنچه در او هست آفریننده دارند و اگر طفلی
که اندک تمیزی داشته باشد بگویند که فلان
عمارت خود بخود بی استاد بنا بهم رسیده باور نمیکند
پس وجود صانع عالم حق عز شانه از همه چیز ظاهرترا
ست و چون دانستی که تو و همه عالم را آفریننده هست
پس باید بدانی که این پروردگار حق تعالی عز شانه
کار بد یا عبث نمیکند زیرا که تو نسبت بخود که مخلوق
ضعیفی هستی بد و عبث راه نمیدهی پس چگونه بپرور
دگار عالمیان جل جلاله راه میدهی چون این دانستی

پس بدان

پس بدان که حق تعالی انسان را عبث و بیجهت نیافریده بلکه
از برای فایده آفریده و فایده بحق تعالی بر نمیگردد زیرا
که او آفریننده همه است و از همه بی نیاز است بلکه
فایده بانسان بر میگردد و فایده نفع ایشانست نه ضرر زیرا
که بحسب عقل قبیح است که کسی جمعی را مهمانی کند و از
برای ایشان طعام زهرآلوده بیاورد پس مقصود
از آفریدن انسان منتفع گردانیدن اوست و چون
فواید دنیویه منقطع و مشوب بانواع کدورات است
پس میباید که خانهٔ دیگر باشد از برای جزا دادن که
از برای آنجا آخری و نهایتی نباشد و آن آخرتست و چون
انتفاع رسانیدن بکسی از روی تعظیم بی تکلیف
عقلا قبیح است زیرا که عقلا نمی پسندند که پادشاه
مرد اعرابی یا کردی تمیزی را تعظیم کند بی جهتی و در
پهلوی خود نشانند و او را خلعتها و نوازشها

نمایند پس میباید که خداوند عالم بندگان خودرا
تکلیف فرماید بچیزهایی که هرگاه انهارا بجا آورند
مستحق ثوابهای او شوند و چون میان خداوند عالم و بند
گان او دوری بسیار بود و ممکن نبود که ایشان مراد
الهی و تکلیفات اورا بدانند پس جمعی از ایشانرا مخصوص
گردانید بنفسهای قدسی و حالتهای ملکوتی که احکام
از حقتعالی بگیرند و به بندگان و سایر خلق برسانند
و این جماعترا معجزها داد که راستگو از دروغگو امتیاز
بهم رسانند و آخر ایشان محمد ابن عبد الله صه که قرآن
مجیدرا آورد و بمردم گفت که پیغمبر خدایم و این معجز منست
و هیچکس نمیتواند تا روز قیامت بمثل این کلام بیاورد و همه
فصحای عرب عاجز شدند و در برابر کلام او در جواب سخنی
نداشتند و انها که تعصب بکنار گذاشتند مشرف
شدند باسلام و دین مبین و اطراف عالم پر گردید پس همه
واجب است که فرمان برداری انحضرت صه نمایند

در اصول

در اصول و فروع دین تا مستوجب رحمتهای خدا گردند
و غرض کمترین خلق الله عبد الکریم بن محمد جواد بن
عبد الله الموسوی ذکر اموری چنداست که بر همه
مکلفین واجب است دانستن آنها و هر که انهارا نداند
از مسلمانی بیرون میباشد و مستوجب غضب و سخط
الهی است باین جهت اینرا مفتاح الجنة مسمی گردانید و
مرتب بر مقدمه و پنج باب و خاتمه ساخت مقدمه در
اصول دین است بدانکه اسلام اقرار است بزبان و اعتقاد
بدل یعنی شهادتین اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادة
میدهم بانکه نیست خدای برحق مگر الله تعالی و اشهد ان
محمدا رسول الله و شهادة میدهم بدرستی که حضرة محمد
صه پیغمبر و فرستادهٔ برحق خداست و ایمان مشتملست بر پانزده
چیز اول اعتقاد بوجود واجب الوجود دویم اعتقاد بصفات
ثبوتیهٔ او سیم اعتقاد بصفات سلبیهٔ او چهارم اعتقاد
بیگانگی او پنجم اعتقاد بعدالت او ششم اعتقاد بنبوة

آخر پیغمبران محمد ابن عبد الله صلی الله علیه وآله **هفتم**
اعتقاد بانکه هرچه انحضرت صم از جانب خدا تعالی
آورده حق است انچه از ضروریات دین است یك یك و
انچه غیر آنست مجملا کافی است **هشتم** اعتقاد بامامت
دوازده امام معصوم که اول ایشان علی ابن ابیطالب
است وآخر ایشان مهدی صاحب الزمانست **نهم**
اعتقاد بمعاد جسمانی که حقتعالی این بدنها را بعد از
پوسیدن زنده می کرداند وثواب وعقاب می
فرماید **دهم** اعتقاد به بهشت ودوزخ که حالا هستند
یازدهم اعتقاد بهمه اموری که از صاحب شرع معلوم
کردیده مثل سؤال قبر ومنکر ونکیر ع وپل صراط ومیزان
وحوض کوثر ونحو انها وما بعون الله هر یك از این
چیزرا بتفصیل در فصلی علیحده بیان میکنم **فصل اول** در
وجود واجب الوجود است بدانکه وجود حقتعالی
ازهمه چیز واضح تر است ودراین مقام مشهور است

حکایت

حکایت اعرابی که سید کاینات صم از او دلیل خواست
در جواب کلام عرض کرد که مضمون اینست که ما
پشکل شتررا که در راه میبینیم عقل ما حکم میکند که شتری
ازانجا کذشته وجای پایی که می بینیم میدانیم که
راه رونده رفته پس آیا آسمانی با این برجها و زینت
وزمینی با این وسعت دلالت نمیکنند بر بودن
آفریننده لطیف دانا جناب مصطفوی صم روی
باصحاب خود نموده فرموده بر شما باد بدین اعرابی
فصل دوم در صفات ثبوتیه جناب اقدس الهی است **بدانکه**
صفات ثبوتیه ده هست **اول** انکه حقتعالی قادر مختار است
یعنی توانا است بهمه چیز زیرا که آسمان وزمین
وملائکه وجن وبهایم ودرندکان وبحر وبر ودرختان
ومرغ وماهی ومعادن ونباتات وحیوانات وهمه
مخلوقات را آفریده وهر کسی که چنین باشد البته
قادر وتوانا می باشد **دوم** انکه حقتعالی عالم است

یعنی داناست بهمه چیز زیرا که کارهای او محکم و مضبوط
می باشند و هر کس که چنین باشد البته دانا می باشد
سیوم آنکه حقتعالی حیّ است یعنی زنده است بی جان
زیرا که دانستی که او قادر است و عالم و هر که چنین
باشد البته زنده خواهد بود چهارم آنکه حقتعالی سمیع
و بصیر است یعنی شنوا است بی گوش و بینا است
بی چشم باین معنی که علم دارد بهر چه شنیدنی و بهر چه
دیدنی است پنجم آنکه حقتعالی مرید و کاره است یعنی
خواهان طاعت است و نمیخواهد معصیت را زیرا که امر کرده
است بطاعت و نهی فرموده از معصیت ششم آنکه حق
تعالی متکلم است بی زبان یعنی می آفریند حرف و صوت
را در اجسام مانند درخت کوه طور که سخن آمد با
حضرت موسی ع هفتم آنکه حقتعالی مدرک است یعنی
دریابنده است چیزها را و هیچ چیز بر او مخفی و پوشیده
نیست هشتم آنکه حقتعالی قدیم ازلی و باقی ابدی است

یعنی

یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و نیستی سابق و
لاحق بر او محال است نهم آنکه حقتعالی صادق است یعنی
راست گو است از برای آنکه دروغ قبیح است و قبیح بر
حق تعالی محال است زیرا که هر که کار قبیح مرتکب میشود یا
محتاجست بآن یا نمیداند زشتی آنرا و ندانستن و محتاج
بودن هر دو بر حقتعالی محال است دهم آنکه حق تعالی حکیم
است یعنی راست گفتار و درست کردار است و کار
بی فایده نمیکند فصل سیم در بیان صفات سلبیه جناب
احدیت است و آن هفت است اول آنکه حق تعالی جسم
نیست یعنی طول و عرض و عمق ندارد و عرض نیست
یعنی رنگ و بو و مزه و بلندی و کوتاهی و روشنائی و تار
یکی ندارد دویم آنکه حقتعالی مکان ندارد چهارم آنکه حق
تعالی بچشم دیده نمیشود پنجم آنکه حق تعالی محل حوادث
نیست یعنی بگذشتن روزگارها تغیری بذات مقدس
او راه نمی یابد ششم آنکه حقتعالی صفات مقدس او عین

سیم آنکه حق تعالی جزء و عضو ندارد

ذاتِ اوست یعنی صفاتِ زایده بر ذات ندارد هفتم آنکه
حقتعالی غنیّ بالذاتست یعنی هیچگونه احتیاج ندارد
هشتم در یگانگی حقتعالی جلّ شانه یعنی در خداوندی شریک
یکی ندارد و دلیل بر این مطلب بسیار است امّا ما در اینجا
بدو دلیل نزدیک بفهم اکتفا می‌نمائیم یکم آنکه اگر نعوذ
باللهِ دو خدا باشد هر آینه در اوضاع زمین و آسمان خلل
افتد زیرا که ایشانرا شاید نزاعی افتد یکی خواهد که
چیزی آفریند و دیگری نخواهد یا آنکه یکی خواهد که شب
شود و دیگری خواهد که روز شود و حال آنکه هرگز در
اوضاع زمین و آسمان نزاعی ندیده و نشنیده‌ایم پس
آفرینندهٔ عالم یکیست دلیل دوم آنکه صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر آمدند و کتابها آوردند از نزد حقتعالی
پس اگر خدای دیگر بودی بایست که پیغمبری یا
کتابی بفرستد و احوال خود را بمردم ظاهر کرداندی چون
چنین نشد دانستیم که خداوند عالم یکیست و اورا

شریك روا نبود فصل پنجم در عدالت حق تعالی بدانکه
جناب ایزد تعالی عادلست یعنی ظالم نیست و بظلم راضی
نیست زیرا که هر که ظلم میکند یا محتاجست بآن ظلم
و یا جاهل است یعنی نمیداند با آنکه ظلم است و آنرا میکند
و محتاج بودن و نادانی هر دو بر حقتعالی محالست فصل
ششم در نبوّتست یعنی پیغمبری بدانکه حکمت باری تعالی
قرار گرفته بآنکه جمعی از بندگان خواص خود را از برای
هدایت و راه نمونی خلق بایشان فرستد و شریعت
و احکام و ضوابطهای چند برای ایشان قرار دهد
که از آن تجاوز نکنند و اگر نه این بود هر آینه زوردار
بی زور و ضعیفانرا بر طرف میکرد و نظام عالم از
هم می‌پاشید و اوّل پیغمبران حضرت آدم و آخر
ایشان حضرت خاتم النبیّین صلعم بوده و بهترین ایشان
پنج است که ایشان اولوا العزمند یعنی صاحب
شریعت و کتاب بوده‌اند حضرت نوح و ابراهیم و

موسی و عیسی و محمد ص و بهترین ایشان محمد ص صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین و پیغمبرانی که اسم مبارک
ایشان در قرآن مجید مذکور است می باید اعتقاد
بیک بیک به تفصیل به حقیت ایشان نمود و در غیر
ایشان اعتقاد اجمالی بحق بودن ایشان کافی است و
واجب است اعتقاد کردن بانکه پیغمبران همه تماما
افضلند از ملائکه و همه ایشان معصومند از گنا
هان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر و پدران
ایشان کافر و مادر ایشان زناکار و هرزه نبوده اند
بلکه پدران ایشان مسلمان و مادران ایشان پاک
دامن بوده اند و آخر پیغمبران محمد ابن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مرة بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدر
که بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
بوده و در حدیث است که هرگاه رسید نسب من ص

بعدنان

بعدنان پس بایستید مولد شریف آنحضرت ص در مکه
معظمه در عام الفیل بوده و بچهل سالگی مبعوث گردید
و بعد از بعثت سیزده سال بمکه معظمه اقامت فرمو
دند آنگاه از بسیاری ایذاء کفار و مشرکین بامر الهی
هجرة فرمودند بمدینه منوره و ده سال در آنجا توطن
فرمودند و در سال یازدهم هجرة از دار فانی بسرای باقی ار
تحال فرمودند **شبهه** اگر کسی گوید که کسانیکه بشرف خدمت
آنجناب ص نرسیده بودند از کجا نبوت آنحضرة ایشانرا
معلوم گردد و راه دانستن پیغمبری آنحضرت ص از برای
ایشان چیست **جواب** آنکه دو راه از برای دانستن نبوة آن
حضرت میباشد یکی عام و دیگری خاص اما عام که آن از
برای همه کس است خواه خاص باشد و خواه عوام الناس
تواتر است خبر دادن جماعتی که محال است اتفاق
همگی آنها بدروغ و این راهیست که علم بهم میرسد
باجمال گذشتگان از اخبار و آثار مانند پیغمبران

پیغمبران واسکندر وفرعون ونمرود وافلاطون و
ارسطو وبلادی مانند هندوستان یا خراسان
یا ترکستان را ندیده است بچشم اما جزم دارد
که آنها را هست یا کسی که پادشاهی یا حاکم عصر را
وعلم دار بودن آنها وما در اطراف عالم سیر میکنیم
ودر همه جا هر روزی اقلا پنج مرتبه در اذان
اسم مبارک انحضرت را صم می شنویم وهمگی اهل بلاد
خبر رسید هنگامیکه انحضرت صم آمده ودعوی پیغمبری
کرده ومعجزه آورده پس محالست که اینها همه
اتفاق کرده باشند بدروغ واما خاص که مخصوص
خاص وعلما واهل فهم ودانایانست آن نیز دو چیز است
یکی قرآن مجید است که انحضرت صم با انکه امی
یعنی بیسواد بوده ونزد استادی رفت وآمد
نکرده بود بلکه در تمامی مکه معظمه وحوالی آن
عالمی نبود وکلامی بآن فصاحت وبلاغت ونظم غریب

واسلوب عجیب آورد وفصحا وزبان آوران عرب
از ریگ بیابان بیشتر بودند وبایشان فرمود
که من از جانب خدا به پیغمبری فرستاده شده ام
واین معجزه منست واز حال تا آخر دنیا کسی بمثل این
کلام را نمیتواند بیاورد وهمگی عاجز وساکت شدند واین
معجزه تا قیام قیامت باقیست وعلما وارباب فصاحت اد
راک این میکنند دوم اخلاق حمیده است وخصال کر
یمه واحکام مضبوط وشریعت محکم منسق وحدود وآداب
وقواعد که مقرر فرموده هر کس که صاحب تامل وشعور
وذکاست می فهمد که اینچنین ضوابط در قوة بشر نیست
که از پیش خود اختراع نماید بلکه لابد است که از جانب پر
وردگار خالق عالمیان که دریای علم وقدرة او را پایانی
نیست وغیبا شد آمده باشند فصل هفتم در بیان حق بودن
انجیل نیست که انحضرت صم از جانب حق تعالی آورده از ضر
وریات وغیرها بدانکه احکامی که حضرت رسالت صم

فصل هشتم

از جانب خدا آورده بر سه قسم است اول ضروری دین
است و آن هر حکمیست که تمام امت اتفاق کرده باشند
بر واجب بودن یا مستحب بودن یا حلال بودن یا حرام
بودن اما واجب بودن مانند نماز پنجگانه و زکاة و
روزهٔ ماه رمضان و حج بیت الله الحرام و اما مستحب بودن
مانند سلام بر مسلمانان کردن و تصدق کردن بر فقراء
و نماز جماعة کردن و اما حلال بودن مانند مباح بودن و
وطی زن بعقد دائم و خوردن جو و گندم و اما حرام بو
دن مانند زنا و لواطه و دزدی و خوردن شراب
انگور دوم ضروری مذهب است و آن هر حکمی است
که فرقهٔ ناجیهٔ امامیه اتفاق کرده باشند بواجب بودن
آن مانند حج تمتع از برای کسی که از اهل مکه نباشد یا
مستحب بودن مانند گفتن حی علی خیر العمل در اذان یا
حلال بودن آن مانند مباح بودن وطی زن بمتعه یا حرام
بودن آن مانند شراب آب خرما سیم احکامی چند است

که

نیست از برای پیشتران و واجبست بر زن که در ایام حیض
ترک نماز و روزه کند و بعد از پاک شدن و غسل کردن قضای
روزه واجبست نه نماز دویم آنکه هرگاه خون منقطع شود پیش
از ده روز استبرا کند باینطریق که برخیزد و بچسباند شکم خود را
بدیواری پس پنبه یا کهنه را بخود بر دارد سویم آنکه سجده کند هرگاه
گوش دهد بسجدهای واجب چهارم آنکه واجبست بر او که قضا
کند نماز را اگر در اول که پاک شد در اول وقت آن بمقدار غسل
کردن و بجا آوردن نماز با تمام و حرام سه چیز است اول مجامعت
کردن او در قبل دویم نماز و روزه سیوم آشامیدن دارو و هرگاه
یکماه حیض نه بیند و باقی محرمات در مبحث جنابت ذکر شد و هرگاه
زن از نه سال کمتر داشته باشد یا از شصت سال رسیده و از طائفهٔ
قریش یا نبط بوده و از غیر آن دو طائفه از پنجاه که رسیده باشد
خونی که بیند خون حیض نیست اما احکام استحاضه پس آنکه خونیست زرد
و سرد و تنک اما خونی که زن در میان عادت بیند از حیض است

اگر چه بصفت حیض نباشد و بعد از عادت که بیند استحاضه است
اگر چه بصفت حیض باشد و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره
و متوسطه اما قلیله پس آن اینست که سوراخ نکند خون پنبه را
و بر آن زن واجبست که از برای هر نماز وضو کند و اما کثیره پس
آن اینست که سوراخ کند خون پنبه را و جاری شود از آن و واجبست بر
آن زن سه غسل یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر
و یکی از برای نماز مغرب و عشاء و اما متوسطه پس آن اینست که
سوراخ کند خون پنبه را اما روان نشود و واجبست که یک غسل
از برای نماز صبح و از برای هر نمازی وضوئی سازد و واجبست
بر زن مستحاضه که محافظت نماید از بیرون آمدن خون و اما احکام
نفاس و آن خون زاییدنست پس بیشتر آن مثل حیض است که ده روز
باشد و حدی نیست از برای کمتر آن و واجبست بر زن نفسا که
غسل کند از برای نماز یا طواف واجب و حرامست بر مرد که مجامعت
او کند در ایام نفاس و آن که پیش از زاییدن نه حیض است و نه نفاس
بلکه واجبست

شروع اگر عبادت از نصب و تعیین امام باشد چگونه که مهمل
میگذارد هرگز عاقلی این را قبول نمیکند و وجوه دیگر غیر از
این نیز بسیار است که ذکر آنها طولی است و ائمه که پیغمبر ما از جانب
الله معین فرموده دوازده است چنانچه در احادیث عامه و خاصه
مذکور است امام اول علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف علیه السلام مولود آنحضرت در مکه معظمه در میان کعبه
و وفات آنحضرت در مشهد نجف و مدت العمر آنجناب شصت و سه
سال بوده امام دویم حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام مولود آنحضرت
و وفات آنحضرت در مدینه منوره بوده و مدت عمر شریف چهل و
هشت سال امام سیم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام مولود آنحضرت
در مدینه و شهادت او در زمین کربلای معلی و مدت عمر شریف
پنجاه و هفت سال بوده امام چهارم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیه السلام ولادت و وفات آنحضرت در مدینه و مدت عمر شریف پنجاه
و هفت سال بوده امام پنجم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و ولادت

وفات آنحضرت در مدینه و مدت عمر شریف شصت و پنج سال بوده

امام هفتم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ولادت آنحضرت در مدینه و وفات
در بغداد بمقابر قریش و مدت عمر شریف پنجاه و پنج سال بوده

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام ولادت آنحضرت در مدینه
وفات در مشهد طوس و مدت عمر شریف پنجاه و یک سال بوده

امام نهم محمد بن علی الجواد ولادت آنحضرت در مدینه و وفات
در بغداد بمقابر قریش و مدت عمر شریف بیست و پنج سال بوده

امام دهم علی بن محمد الهادی علیه السلام ولادت آنحضرت در مدینه
و وفات در سر من رای بخانه خود و مدت عمر شریف چهل و یک سال بوده

امام یازدهم حسن بن علی العسکری علیه السلام ولادت آنحضرت در مدینه و وفات
در خانه خود بسر من رای و مدت عمر شریف بیست و هشت سال بوده

امام دوازدهم محمد بن حسن المهدی علیه السلام ولادت بسر من رای و غیبت
بسرداب خانه خود در سر من رای و مدت عمر شریف غیر از آنکه کسی
بغیر از علام الغیوب بداند امام میباید که مدت العمر معصوم یعنی بیگناه

باشد

باشد و عالم تر از همه اهل زمان باشد و از هر عیبی مبرا باشد

فصل نهم در معاد جسمانی است بدانکه قاطبه اهل اسلام بلکه
کافه اهل ملل اتفاق کرده اند در معاد جسمانی که حق سبحانه و تعالی
تمام افراد آدمیان را بلکه جمیع حیوانات را بعد از مردن و پوسیدن
بقدرت کامله خود زنده میگرداند و هر جان را ببدن خود
بر میگرداند و هر کس هر چه کرده از خیر و شر جزای آن را مییابد

فصل دهم در بهشت و دوزخ است آیات بسیار و اخبار بیشمار دلالت
میکند بر آنکه سبحانه و تعالی از برای مکافات اعمال بندگان دو خانه
دیگر آفریده **یکی** بهشت از برای نیکوکاران و در آنجا انواع ماکولات
و مشروبات و مستلذات و حور العین و نعمتهای بیحد مهیا
ساخته و درد و بیماری و پیری و ناتوانی و غم و مصیبت و اندوه
و مرگ و چرک و کثافت و چیزی که باعث اذیت طبع باشد بهم نمیرسد
دیگری دوزخ که در آنجا انواع عذاب از مارها و کژدمها و آب
گرم و چرک و ریم و آتشهای بسیار گرم و اقسام دردها و مصیبتها

وغم واندوه بغیر از مرگ در انجا هست وهر که داخل بهشت میشود
از انجا بیرون نخواهد امد وهر که داخل دوزخ شود اگر از اهل
توحید باشد بفضل خدا یا بشفاعت بیرون خواهد امد انشاء الله
والا همیشه خواهد بود فصل یازدهم در سایر اموریست که حضرت
شارع از ان خبر داده وبر هر مکلف واجبست که اعتقاد واقرار
کند بحقیت انها از انجمله رجعتست وان اینست که هر گاه دنیا پر از ستم
وبیداد گردد حضرت مهدی علیه السلم امام دوازدهم است که الحال
پنهانست واز دیدها ظاهر خواهد گردید وزمین را پر از داد
وعدل خواهد کردید وزمین را پر از داد وعدل خواهد کردید
وزمین را پر از داد وعدل خواهد کرد وهمچنین حضرت پیغمبر وحضرت
امیر المؤمنین وباقی ائمه صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر خواهند گردید
وجمعی از دوستان وشیعیان خالص زنده خواهد کرد که دیگر چشم
ایشان روشن گردد بدیدن دولت اقایان خود وجمعی از معاندین
ودشمنان دین را زنده میشوند که پاره از عذاب دنیا بچشند واما

وقت چگونه

وقت چگونه بودن ان که کدام از ائمه پیش ظاهر میشود وکدام
بعد پس از اخذ اینها امید اند وتحقیق ان واعتقاد بتفصیل ان
ضرور نیست واز انجمله اعتقاد داشتن باینکه همه ملائکه معصومند وهرگز
گناه نکرده اند وجسمهای لطیفند وبالا میروند وپایین میایند
وبالها دارند وسبک شمردن ایشان یا سخنی که باعث نقص شأن
ایشان باشد یا انکار کردن کسانی که مشهور است از ایشان مانند
جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل کفر است واز انجمله اعتقاد داشتن
بحق بودن قران مجید واینکه کلام خداست ومعجز است وتعظیم ان
واجبست واز جبرائیل در مدت بیست وسه سال ایه ایه وسوره
سوره بحسب انجه مصلحت بوده بر پیغمبر فرود اورده وسبک شمردن
ان کفر است واز انجمله اعتقاد بتعظیم کعبه معظمه وسبک شمردن ان کفر است
مانند بول وغایط کردن در انجا در حالت اختیار واز انجمله تعظیم کردن
احادیث پیغمبر است وسبک شمردن کتابهای حدیث کفر است واز انجمله
احوال قبر از سوال منکر ونکیر وعذاب وثواب قبر ومنعم بودن در بعضی

مخالفان دران واحوال واهوال روز قیامت از حوض کوثر و
پل صراط و ترازو وسنجیدن اعمال غیر اینها از انچه در شرع شریف
ثابت شده واجبست بر هر مؤمن که اعتقاد نماید بانکه اینها همه حق
و راست است و هیچ شک و شبهه در انها نیست **باب اول** در احکام
نماز است و دران هفت مبحث است **مبحث اول** در مقدمات نماز است
وان هفتست **اول** بدانکه نماز واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر
زن حائض و نفسا و بالغ شدن زن بنه سالگی و مردان بتمام
کردن پانزده سالست یا بیرون اوردن ریش یا سبال یا موی
خشن بر زهار یا بیرون امدن اب منی بخواب یا بیداری و نماز
واجب هفتست **اول** نماز شبانه روزی **دویم** نماز جمعه **سیوم** نماز عید
چهارم نماز ایات **پنجم** نماز طواف خانه کعبه **ششم** نماز مردگان
هفتم نمازی که بسبب عهد یا نذر یا نحو ان واجب شود و بحث
حالا در احکام قسم اولست و اقسام دیگر بعد از این انشاء الله خواهد
امد **اما قسم اول** که نماز شبانه روزیست پس بدانکه در هر شبانه روزی
واجبست

واجبست بر حاضر هفده رکعت چهار نماز پیشین و چهار
نماز پسین و سه نماز مغرب و چهار نماز عشاء و دو نماز صبح و بر
مسافر همین نیز واجبست با انداختن دو رکعت اخر چهار رکعتی
مقدمه دویم در برطرف کردن نجاستست و نجاسات یازده است
اول بول **دویم** غایط و این هر دو از حیوانی که گوشت او حرام بوده
هر گاه او را خون جهنده داشته باشد خواه گوشت او حلال باشد
یا حرام **سیوم** منی از حیوانی که مذکور شد **چهارم** مردار از ان مگر مرده
مسلمان بعد از غسل دادن **پنجم** سگ **ششم** خوک **هفتم** کافر از جمله است
ناصبیان و خارجیان و هر کس که منکر یکی از ضروریات دین باشد نه
سنیان که ایشان پاکند بقول اصح **هشتم** بوزه است **نهم** هر مست کننده
یازدهم عرق شتر جلاله و واجبست بر هر که خواهد که نماز کند
پیش از نماز برطرف کند نجاستی را که مذکور شد از رخت و بدن و بعضی
وارد شده در نجاست چهار چیز **اول** چیزی که ستر عورت نکند مانند کلاه
و تکمه **دویم** خونی که از درهمی کمتر باشد و انقدر نجوی نیست بشرط انکه خون

حیض یا خون شخصی دیگر باشد سیوم خون زخم و دملها مادام که روان باشد
چهارم رخت زنی که تربیت طفلی نماید هرگاه غیر آن رخت نداشته باشد
اما واجبست که هر روز یکبار غسل بشوید مقدمه سیوم در طهارت و آن
سه قسمست وضو و غسل و تیمم پس در آن سه فصل است فصل اول در
احکام وضوست و نواقض وضو نه چیز است اول بول دوم غایط
سیوم باد از موضع معتاد چهارم خوابی که بر گوش غالب شود یعنی گوش
نشنود پنجم استحاضه قلیله ششم جنابت هفتم بیرون آمدن منی هشتم یقین
داشتن بحدث و شک در وضو نهم یقین داشتن بهر دو و شک در تقدم
سابق و واجبات بیت الخلا رفتن شش چیز است اول پوشیدن عورت
از نامحرم دوم بر طرف کردن نجاست از برای نماز یا طواف واجب
مگر آنچه رخصت در آنست که گذشت سیوم طهارت گرفتن از بول با آب
چهارم آنکه آب طهارت از بول دو مقدار از آنچه از حشفه مانده است
بوده باشد پنجم آنکه دو دفعه آب بریزد ششم آنکه ظاهر یعنی بیرون
مخرج را و شستن اندرون واجب نیست و محرمات آن پنجست اول نگاه
کردن

کردن بعورت مسلم هرگاه نامحرم باشد و عورت قبل است و دبر
و خصیتین دوم استنجا کردن بخوردنی سیوم بتربت معقدین حضرت امام
حسین علیه السلام چهارم بدستی که در آن انگشتری باشد که بر آن نام بزرگ حق
سبحانه و تعالی باشد هرگاه نجاست بآن برسد پنجم رو یا پشت بقبله کردن
بدن در صحراها یا خانها و واجبات وضو هیجده است اول نیت است
در اول آن و نیت چنین میکند که وضو میسازم از برای مباح
بودن نماز برای رضای خدا دوم شستن رو سیوم شستن دست
راست چهارم شستن دست چپ پنجم مسح سر ششم مسح پای راست
هفتم مسح پای چپ هشتم ابتدا کردن در شستن رو به بالای آن
که از رستنگاه مو میباشد و در شستن دستها به پای آرنج نهم
آنکه مسح بتری باشد که باقی مانده نه آنکه آب تازه بگیرد پس اگر دست
خشک شده باشد از ریش یا ابرو یا مژهای چشم بگیرد و اگر بالکل
تری نمانده از سر گیرد وضو را دهم مسح سر در پیش آن نه در پس
یا راست یا چپ یازدهم تمام شستن رو و دستها و مسح تمام سر

یا عرض پاها بلکه کافیست اگرچه مقدار یک انگشت باشد **دوازدهم**
موالات یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو پیش از آنکه اعضای
پیش خشک شوند **سیزدهم** ترتیب چنانچه گفته شد مگر پاها که جایز است
مسح آنها باهم **چهاردهم** مسح بر پوست سر یا موی آن موضع نه بر عمامه
یا معجر یا غیره مگر در حالت ضرورت و بر پوست پاها نه بر موزه
مگر در تقیه سخت یا ضرورت عظیم و کافیست مسح بر خرقه یا چوبهای
شکسته و بسته اگرچه در موضع غسل باشد هرگاه کندن آنها ممکن نباشد
پانزدهم ابتدا کردن مردان به پشت دستها و زنان بشکم آنها
شانزدهم حرکت دادن چیزی که مانع باشد از رسیدن آب
هفدهم خود وضو ساختن نه آنکه دیگری بر او فرماید بلکه اورا
وضو دهد مگر در حالت ضرورت **هیجدهم** آنکه سر دمغر دو پا
دستها را نشوید مثل سنیان در حالت تقیه و همچنین پاها را بجای
مسح نشوید و حرامست چنین کردن بی تقیه **فصل سیم** در احکام غسل
و موجبات آن شش چیز است **اول** جنابت **دویم** حیض **سیم** استحاضه

چهارم نفاس

چهارم نفاس **پنجم** مرده **ششم** بدن رسیدن بدن مرده آدمی
و واجبات غسل هفت است **اول** نیت و نیت چنین کند که غسل میکنم از برای
مباح بودن نماز برای رضای خدا **دویم** شستن سر **سیم** شستن
جانب راست بدن **چهارم** شستن جانب چپ بدن **پنجم** تمام شستن سر و
بدن **ششم** حرکت دادن چیزی که مانع باشد از رسیدن آب بدن
خواه مو و خواه غیر آن **هفتم** ترتیب چنانچه گفته اند و اما احکام جنابت
پس واجبست غسل از آن از برای نماز و طواف واجب مرد و زن
و حاصل میشود جنابت به دو چیز **اول** جماع کردن در قبل زن تا حشفه
فرو رود خواه منی بیاید یا نه **دویم** بیرون آمدن منی خواه در خواب
و خواه در بیداری پس اگر چیزی بیرون آمد و مشتبه باشد پس اگر
چنانچه جستن بیرون آید و بدن بعد از آن سست شد از منی
خواهد بود **سیم** یافتن منی در بدن یا در رخت که مخصوص او باشد
و دیگر از آن نپوشد و حرامست بر جنب نه چیز **اول** گذشتن از مسجد
الحرام یا مسجد پیغمبر پس اگر در آنجا جنب شود تیمم میکند از برای بیرون

امدن از انجا دوم درنگ کردن او در سایر مسجدها سیم خواندن
او چیزی را از سورهائی که سجدهٔ واجب دارند وان چهار است الم
سجده و حم سجده والنجم واقرا چهارم اتو الصنی یا جماع کردن در
مسجدها پنجم گذاشتن چیزی در مسجد ششم بدن رسانیدن
بنوشتهٔ قران و دیگر شش حکم شریکست زن حایض و درین
اخیر نیز نفسا و کسی که محدث باشد بحدث اصغر هفتم داخل شدن
خانهٔ پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلم و بعضی جاهای مقدس ایشان
هشتم بنجاست ایشان شتافتن نهم دست گذاشتن بدرهم یا دیناریکه
که دران نام مقدس حق تعالی باشد مگر انکه دوری جوید از جای
اسم واما احکام حیض پس چهار چیز واجبست اول غسل کردن
نزد منقطع شدن ان از برای نماز یا طواف واجب وان خونیست
گرم تازه سیاه که از برای ان جستن و سوزشی میباشد و بیشتر
اوقات زن هر ماهی یکدفعه او را میبیند و کمتران سه روز است
و بیشتران ده روز و کمتر پاکی میان دو حیض ده روز است وحکم

نیست از

که نه ضروری دین و نه ضروری مذهبست و در اول و دویم
اعتقاد تفصیلی واجبست یعنی یک یکرا میباید اعتقاد داشت
و هر کس که انکار چیزی از دویم نماید از شیعه بودن بیرون
میرود لیکن کافر نمیشود و در سیم اعتقاد اجمالی کافیست
باین طریق که اعتقاد کنی که انچه حضرت از جانب خدا تعالی اورده
همه حق است و شکی در ان نیست فصل هفتم در امامت بدانکه
امام کسی است که پیشوا و بزرگ و رئیس مردم باشد در امور دین
و دنیا بنیابت پیغمبر و دلیل محتاج بودن بامام همان دلیلی است
که مذکور شد در احتیاج بپیغمبر و جماعتی گویند که ضرور نیست
و امام را پیغمبر نصب کند بلکه هر کرا اتفاق کنند مردم بر امام بودن
او انکس امامست و این سخن بی وجهست از چند وجه یکی انکه امام نباید
و او را سرزنش نمایند و چنین کسی قابل رتبهٔ عظمای امامت نیست
بلکه میباید و در مدت العمر کار قبیحی از او سر نزده باشد تا همه طبعها
قبول کنند اطاعت و فرمانبرداری او را و چنین کسی معصومست

ومعصوم بودن امریست پنهان و بغیر از علام الغیوب دیکری کسی
بران مطلع نیست پس میباید که امام را پیغمبر بفرموده جناب اقدس الهی
نصب نماید وجه دوم انکه غرض از نصب امام دفع فتنه و فساد بر طرف
کردن هرج و مرج و اختلاف و نزاعست و هرکاه جایز باشد
که مردم از برای خود امامی نصب کنند نزاع و فساد بیشتر میشود
زیرا اکر اتفاق کردن مردم بیکی از جمله محالاتست بجهت انکه
طبعها و سلیقها مختلف میباشد و هر طائفه بلکه هر شخصی اختیار
یکی میکنند که دران او را نمیخواهند و اختلاف بسیار میشود و همدیکر را
مستاصل خواهند نمود دیکر انکه مردم بر دو قسمند یکی اخیار و دیکری
اشرار پس اکر امام از اشرار اخیار او را قبول نمیکنند و بالعکس پس
امام میباید که از جانب الله منصوب باشد تا کسی را راه سخن نماند
وجه سیم انکه حضرت پیغمبر صلعم در نهایت شفقت و مرحمت بر امت
خود بود چنانکه از احوال خیر مآل انجناب بظهور رسیده حتی
انکه اداب بیت الخلا و جماع کردن را بتفصیل بیان فرموده پس اکر

ترزیع

بلکه واجبست با ان نماز کذاردن پس اکر نتواند از درد که نماز کند
و نماز او فوت شود واجبست بر او قضای ان کند اما احکام غسل
مرده پس انواجب کفاییست و واجبست دو چیز اول غسل دادن
میت سه غسل یکی باب سدر کنار دوم باب کافور سوم باب خالص دوم
انکه این سه غسل بترتیب باشد چون غسل جنابت باینکه ابتدا کند
در هر یک از انها بسر بعد از ان بجانب راست بعد از ان بجانب چپ
و واجبست که مرده مسلمان و اطفال ایشانرا بعد از غسل کفن
پوشانیدن بسه جامه که ابریشم محض نباشد و بعد از کفن کردن
واجبست که نماز بر او کنند و واجبست که سر مرده بدست راست
نماز کذارنده باشد و اکر طفل از شش سال کمتر دارد نماز بر او نیست
و بعد از نماز واجبست که او را دفن کنند و دفن را دو چیز واجبست
اول حفر کردن با ان مقدار که مرده پوشیده شود دوم روی مرده را
بجانب قبله کردانیدن باین نوع که خوابانیده شود بر پهلوی راست
و روی او بطرف قبله باشد و اما احکام رساندن بدن بیدن مرده ادمی

پس ان هنگام واجبست غسل که مرده سرد شده باشد و هنوز
او را غسل نداده باشند و همچنین واجبست غسل بر ساییدن
بدن بپاره که از آدمی جدا شده باشد بشرط آنکه در آنجا استخوانی
بوده باشد فصل سیم در احکام تیمم است و واجبات آن هفت است
اول نیت در اوان دویم زدن شکم هر دو دست باهم یکجا گذاشتن
آنها باهم بر زمین سیم دست مالیدن به پیشانی و هر دو جبین
چهارم مسح پشت دست راست بشکم دست چپ تا آنکه بالاتر از کف است
پنجم مسح پشت دست چپ بشکم دست راست تا مقدار مذکور
ششم ترتیب چنانچه مذکور شد هفتم بیرون آوردن حایل چون
انگشتری و بخوان بدانکه روا بودن تیمم بعوض وضو یا غسل
بسبب یکی از چهار چیز اول نبودن آب و شرطست که اول طلب کند
بقدر یک تیر پرتاب کرده در زمین سنگلاخ و دو تیر پرتاب
در هموار اگر چنانچه وقت گنجایش داشته باشد دویم نرسیدن
باب بانکه عاجز باشد یا دلو یا ریسمان یا قیمت خریدن نداشته باشد

و از این

و از این قسم است کثرت و ازدحام مردم در روز جمعه و عرفه
پس تیمم میکند و نماز بجا می آورد سیم ترسیدن است از استعمال آب
بسبب آزاری یا بیماری یا سختی یا آبله شکسته عضوی یا زخمی یا دملی
یا بخوان چهارم تنگی وقت پس اگر بترسد از استعمال کردن آب فوت
شدن وقت نماز مثل آنکه پشت بامی باشد و آب بر پایین باشد یا آب
سرد است و محتاج است بگرم کردن یا آنکه حاضر باشد اما اگر آن را
استعمال کند وقت فوت میشود در این صورتها همه واجبست
تیمم و نماز گذاردن در وقت مقصد چهارم در وقت نماز است و واجبست
محافظت کردن بجا آوردن نمازها در هنگام خود پس وقت نماز
ظهر زوال آفتابست و آن معلوم میشود بزیاد شدن سایه بعد از
کم شدن یا بهم رسیدن سایه بعد از بر طرف شدن آن و وقت نماز
عصر فارغ شدنست از نماز ظهر وظهر تا آخرین نماز عصر است تا سایه
بمقدار چهار سبع شاخص شود و وقت نماز مغرب برطرف شدن
سرخیست از طرف مشرق و وقت نماز عشا فارغ شدنست از نماز

مغرب و بعد تا اخر انست تا بر طرف شدن سرخی از جانب مغرب
و وقت نماز صبح چون شدن سفیدیست از طرف مشرق و واجب است
علم بهم رسانیدن بداخل شدن وقت و اگر بگمان انکه وقت نماز
داخل شده شروع کرد بنماز پس اگر پیش از سلام وقت داخل شود
نماز صحیح است و الا فلا **مقامهٔ پنجم** در قبلهاست و ان کعبه است
از برای کسانیکه دور باشند واجبست عمل کردن بستارهٔ جُدَی
در شناختن قبله و اجتهاد کردن در ان هرگاه اشتباه داشته
باشد از برای تحصیل و گمان هرگاه علم بهم رسانیدن متعذر باشد
و اگر علم ممکن باشد عمل کردن بان واجبست چون محراب معصوم و واجبست
رجوع کردن بکوکبی که میشناسد قبله را و هرگاه مشتبه باشد
و ممکن نباشد اختیار نماز میکند بر هر طرف که میخواهد و واجب است
اعادهٔ نماز در وقت و قضا در خارج وقت بر کسی که نماز کند بغیر
از طرف قبله از روی عمد و اعاده در وقت تنها هرگاه ظاهر شود
که نماز او بغیر قبله واقع شده خواه بگمان باشد یا از روی فراموشی

یا نادانی

یا نادانی مگر انکه نماز او مابین مشرق و مغرب واقع شده باشد
که اعاده ضرور نیست و اگر در اثنای نماز معلوم شود واجبست
که رو گرداند بطرف قبله مگر انکه پشت او بقبله باشد که درین صورت واجبست
بر او که نماز را از سر گیرد **مقامهٔ ششم** در لباس مصلی یعنی رخت نماز
کننده واجبست بر مردان پوشیدن عورت خواه کسی باشد یا نه و بر زنی
که ازاد باشد تمام یا بعض او پوشیدن تمام بغیر از رو و قدم و دو کف
دست و واجب نیست پوشیدن سر بر کنیزان و ازاد نابالغ شده
در پوشانندهٔ عورت شش چیز **اول** انکه پوست مردار نباشد **دوم**
انکه پوست یا ابریشم یا کرک یا موی حیوانی نباشد که گوشت او حرام باشد
مگر خز خالص و سنجاب **سیم** انکه ابریشم محض نباشد از برای مردان مگر
در جنگ یا در حالت ضرورت **چهارم** انکه نازک نباشد که نماینده باشد
پنجم انکه طلا نباشد از برای مردان اگر چه انگشتری باشد **ششم**
انکه غصبی نباشد **مقامهٔ هفتم** در مکان است و واجبست دران دو
چیز **اول** انکه غصبی نباشد **دوم** انکه بحیثیتی باشد که پاها و پیشانی دران

قرار گیرد پس صحیح نیست نماز در زمین وحل و شوره و نمکین و
خوابیدن از انهائی که پا و پیشانی در ان قرار نگیرد اینست مقدمات
نماز بر وجه اختصار مبحث دویم در حقیقت نماز ذات نماز عبارت
از هشت امر است پنج رکن و سه فعل ارکان اول نیت است دویم
تکبیرة الاحرام سیم قیام یعنی ایستادن چهارم رکوع پنجم سجدتین
اما افعال اول قراءت است دویم تشهد سیم تسلیم و اما احکام هر یک
از این هشت امر را بعون الله سبحانه در فصل علیحده بیان مینمایم
بدانکه باید در اول هر یک از نمازهای پنجگانه اذان و اقامت گوید
فصل اول در احکام نیت است و ان اول ارکان نماز است و رکن
انچیزیست که بزیادتی و نقصان ان خواه از روی فراموشی و
خواه دانسته نماز باطل شود و نیت چنین کند که نماز ظهر مثلا میکنم
ادا واجب قربة الی الله و نیت نه انست که بزبان گفته شود یا از
خاطر گذرد بلکه قصدیست باعث بر ان کار باشد مثلا در نماز
کسیکه غرض او ریا یا زیادتی مال یا عمر یا جاه باشد نیت او همان است

هرچند

هرچند که بزبان بگوید یا از خاطر بگذراند قربة الی الله اما ان
بیفایده است و صحیح است نماز کسیکه نیت واجب کند بعد از ان گمان
کند ان نافله است هرگاه بخاطرش اید انچه نیت کرده بود و همچنین است
عکس فصل دویم در تکبیرة الاحرام است و واجبات ان پنجست اول
بزبان اوردن ان دویم شنوانیدن خود است سیم عربی بودن
انست هرگاه ممکن باشد چهارم واقع ساختن انست بعد از راست
ایستادن پنجم بجا اوردن انست باین نحو که از حضرت شارع رسیده
و ان اینست الله اکبر فصل سیم در قیام است و ان در نماز واجب
واجبست هرگاه بتواند پس اگر عاجز باشد نماز میکند نشسته و اگر
نتواند بپهلوی راست میخوابد و اگر نتواند بپهلوی چپ و اگر
نتواند بر قفا میخوابد و اشاره میکند و واجبست بلند کردن
چیزی که بران سجده میکند اگر ممکن باشد و اگر در اثنای نماز از
ایستادن عاجز شود مینشیند و واجبست که راست بایستد و قرار
گیرد فصل چهارم در رکوع است و در رکعتی از نمازهای واجبی و سنتی

یکرکوع میباشد مکر نماز کسوف که خواهد ذکر
شد و واجبهای آن هفت است اوّل خم شدن
تا برسد کف دست بر زانوها دوّیم اشاره کردن
اکر خم شدن متعذر باشد سوّیم ذکر کردن آست
دران بعربی اکر ممکن شود چهارم ارام کرفتن بقدر
ذکر پنجم سر برداشتن ازان ششم راست ایستادن
هفتم ارام کرفتن در ایستادن فصل پنجم در سجود
است واجبست در هر رکعتی از هر نماز و واجبهای
آن یازده است اوّل سجود کردن بر هفت استخوان
اوّل پیشانی دوّیم و سیّم دو کف دست چهارم
و پنجم دو زانو ششم و هفتم دو انکشت بزرک
دوّیم کذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده کردن
بران صحیح باشد یعنی خوردنی یا پوشیدنی
بحسب عادت یا جنس یا معدنی نباشد سوّیم

حفر

حفر کردن کودالی اکر پیشانی او زخمی یا دملی دارد که نمیتواند
از ابر زمین رسانند و کردانیدن در میان کودال تا انکه او صحیح است
بزمین رسد چهارم کذاشتن ابروی راست بر زمین اکر انچه مذکور
شد ممکن نباشد پنجم کذاشتن ابروی چپ اکر راست متعذر باشد
ششم کذاشتن زنخدانست اکر ابرو ممکن نباشد هفتم اشاره است
اکر ان نیز ممکن نشود هشتم بلند کردن چیزیست که بران سجده بکند
اکر خم شدن متعذر باشد نهم کشیدن پیشانیست اکر برسد بجایی
ناهمواری یا بچیزی که سجده بران صحیح نباشد دهم برداشتن پیشانیست
اندکی اکر دشوار باشد کشیدن یازدهم ذکر کردنست در سجود
بعربی اکر ممکن باشد دوازدهم ارام کرفتن بقدر ذکر سیزدهم
برداشتن سر از سجدهٔ اولی چهاردهم ارام کرفتن است در سر برداشتن
پانزدهم انست که در شرع و عرف صادق اید که این سجده است
فصل ششم در فرایضست و ان اوّل افعال نماز است و فعل چیزیست
که زیادتی و نقصان ان از روی دانستن نماز را باطل میشود نه از

روی فراموشی و واجبهای قراءت نه چیز است اول خواندن
موافق یکی از هفت قراءت مشهور دوم بعربی خواندن اگر ممکن
شود سیم یاد گرفتن است اگر نداند چهارم انکه اگر وقت تنگ باشد
هر چه از ان اموخته بخواند پنجم اگر چیزی نیاموخته و وقت تنگ
باشد تکبیر و تسبیح بگوید ششم انست که سوره حمد را بخواند در نماز
دو رکعتی و در دو رکعتی و چهار رکعتی و اختیار دارد در رکعت سیم یا از سر
و چهارم ما بین خواندن حمد و تسبیح سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا
اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ یکدفعه یا سه دفعه با اَستَغفِرُ اللهَ یا بی آن
هفتم ترتیب است میان ایات و کلمات بان نوع که وارد شده هشتم
جهر یعنی بلند خواندن قراءت است بر مرد تنها در نماز صبح و در دو
رکعت اول از نماز مغرب و عشاء نهم اهسته خواندن در غیر انچه مذکور
شد بغیر از بسمله که در هر نمازی بکند میباید بخواند و اقل جهر ظاهر گردانیدن
جوهر اواز است و محرمات قراءت ده است اول قراءت کردن
در وقتی که محتاج باشد براه رفتن دوم ترک بسمله گفتن بی تقیه
سوم امین گفتن

سوم امین گفتن بعد از حمد بی تقیه چهارم ترک جهر بجای خود
پنجم ترک اخفات بجای خود ششم برگشتن از سوره قل هو الله احد
یا قل یا ایها الکافرون هرگاه شروع بخواندن ایشان کرده مگر در
نماز پیشین روز جمعه که هرگاه فراموش کند خواندن سوره
جمعه را یا منافقون را و بخاطرش اید برمیگردد بایشان
هفتم خواندن حمد است و سایر ذکرهای واجب بنحوی که
خود نشنود مگر هرگاه با مخالف غنا نکند هشتم بسیار
بلند خواندن نهم قراءت کردن بقراءتهای غیر مشهور
دهم بقراءتهائی که در احادیث وارد شده فصل هفتم
در تشهد است و ان در نماز دو رکعتی یکدفعه واجب است
و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه و دو واجب دارد
اول نشستن است از برای ان دوم ذکر است در آن
و ان شهادتین است و صلوات بر محمد و ال محمد
و حرام دو چیز است اول سلام دادن در تشهد اول

اول گفتن تبارک اسمك وتعالی جدك ولا اله غیرك در تشهد

فصل هفتم در تسلیم است یا السلام علینا وعلی عباد الله

الصالحین است یا السلام علیکم

مبحث سوم در ترجمهٔ نماز است

بدانکه اذکار نماز چونکه بلفظ عربیست وکسانی که فارسی زبان اند
از فایدهٔ آن محروم اند زیرا که نماز مناجات است با قاضی الحاجات
وکسی که معنی لفظی را نمیفهمد نمیداند چه میگوید وحکم عرب فصیح
دارد که زبان ترکی را بر زبان گوید واصلا از آن لغت بدایتی نداشته باشد
پس درین رساله ترجمهٔ نماز را ایراد میکنیم تا فارسی زبانان بهرهٔ
کامل برند بدانکه اذان نماز هیجده فصل است الله اکبر چهار دفعه
یعنی خدای تعالی بزرگ تر است از آنکه عقل ادراک کند ذات یا صفات
مقدس او را دو دفعه اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادت میدهم
اینکه نیست خدای بر حق مگر الله تعالی دو دفعه اشهد ان محمدا رسول
الله یعنی شهادت میدهم اینکه بتحقیق محمد پیغمبر خدا است دو دفعه
حی علی الصلوة یعنی رو بیاورید بنماز دو دفعه حی علی الفلاح یعنی رو

بیاورید بر چیزی

بیاورید بر چیزی که باعث رستگاری دنیا واخرتست که آن نماز است
دو دفعه حی علی خیر العمل یعنی رو بیاورید بر بهترین کارها که آن
نماز است دو دفعه الله اکبر دو دفعه لا اله الا الله یعنی نیست
خدای برحق مگر الله تعالی واقامت هفده فصلست وفصول همان
فصول اذانست مگر دو تکبیر از اول ویک تهلیل از آخر ساقطست وبعد
از حی علی خیر العمل دو دفعه قد قامت الصلوة یعنی بتحقیق که
حاضر شد وقت نماز واقامت واذان بقول صحیح سنت میباشند
مگر آنکه اقامت تاکید دارد ودو جهر آنست که از اذان نماید مگر آنکه
بشنود کسی را که گفته باشد یا بنماز جماعت حاضر شده باشد که اینها
از نماز فارغ شده باشند وهنوز صف باقی بوده باشد یا چند
نماز قضا خواهد کرد در اول اینها اذان واقامت گویند ودر باقی
اقامت تنها کافیست یا جمع کند میان دو نماز که در آخری اقامت تنها
کافیست اعوذ بالله السمیع العلیم پناه میبرم بخداوند شنوای دانا
من الشیطان الرجیم از شر دیو رندهٔ که از رحمت خدا دور است

بسم الله الرحمن الرحیم
یاری میجوییم بنام بزرگوار خداوند بخشاینده مهربان الحمد
لله رب العالمین جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که پروردگار
جهانیانست الرحمن الرحیم بخشاینده مهربانست مالک یوم الدین
پادشاه روز جزا و روز قیامتست ایاک نعبد ترا تنها پرستاری میکنیم
و ایاک نستعین ترا مددکاری میطلبیم و در اینمقام دیگرانرا
بخود منضم کرد بجهت انکه شاید از برکت حق تا بن محی اوبدرجه
قبول رسد و بطفیل مقبولان درگاه اعظم شاید ناقص اعمال گناه
کار را اجابت فرمایند اهدنا الصراط المستقیم هدایت و راهنمائی
کن ما را براه راست صراط الذین انعمت علیهم راه کسانی که
انعام فرموده بر ایشان غیر المغضوب علیهم نه راه کسانی که غضب
کرده بر ایشان که دانسته از راه حق بیرون رفتند مانند علمای
اهل ضلال و لا الضالین و نه راه کسانی که گمراه شده اند
و ندانسته اند مانند جهال مخالفان بسم الله الرحمن
الرحیم

الرحیم قل هو الله احد بگوای محمد که خداوند عالم جل جلاله یکانه
و شریک و عضو و جزو ندارد الله الصمد خداوند عالم از همه بی
نیاز است و همه باو محتاج اند لم یلد نزاییده است کسیرا و لم یولد
و زاییده نشده است از کسی و لم یکن له کفوا احد
و نبوده است و نمی باشد او را مانند هیچ کس بسم الله الرحمن الرحیم
انا انزلناه فی لیلة القدر بدرستیکه ما فرستادیم قرانرا در
شب قدر و ما ادریک ما لیلة القدر و از کجا دانستی که چیست
فضیلت شب قدر تا ما نگوییم لیلة القدر خیر من الف شهر
عمل و طاعت کردن در شب قدر بهتر است از طاعت کردن هزار
ماه که در ان شب قدر نباشد تنزل الملائکة و الروح فیها
پیوسته فرود میایند فرشتگان و روح که خلقیست عظیم تر
~~از فرشتگان و روح که خلقیست عظیم~~ تر از فرشته در ان شب بر
امام زمان علیه السلم باذن ربهم برخصت پروردگار من کل امر از
هر کاری که در ان سال واقع میشود سلام هی سلامتیست ان شب

وسلام میکنند ملائکه بر مومنان در آنشب حَتّیٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا طلوع
سفیدهٔ صبح وذکر رکوع سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ منزه وپاکیزه میکردانم
پروردکار خودرا که بزرک مرتبه است وَبِحَمْدِهِ بازکزاردن او میطلبیم
بجمله کردنش وذکر سر برداشتن از رکوع سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ مستجاب
بکرداند خدای تعالی دعای کسی را که حمد او میکند وذکر سجود سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ همانست که در ذکر رکوع مذکور شد
وَأَعْلَىٰ بلند مرتبه است ما بین دو سجده أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي طلب
آمرزش میکنم خداوندرا که پروردکار منست وَأَتُوبُ إِلَيْهِ
وباز میکردم بسوی او وبهتر آنستکه قنوت را ترک نکنند وان در
هر نمازی دو رکعت دویم است بعد از قرائت پیش از رکوع مکو
نماز جمعه وعیدین که خواهد آمد وبهترین اذکار در آن
کلمات فرج است لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ خلیم برده بار کریم
صاحب کرم لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ علی بلند مرتبه عظیم بزرک
مرتبه سُبْحَانَ اللّٰهِ منزه وپاکیزه میکردانم خداوندرا رَبِّ السَّمٰوٰتِ

السبع

السَّبْعِ که پروردکار هفت آسمان وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ که پروردکار
هفت زمینست وَمَا فِيهِنَّ وپروردکار هر چیزیست
که در آسمانها وزمینهاست وَمَا بَيْنَهُنَّ وانچه میان اینهاست
وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وپروردکار عرش بزرک وعرش جسمیست
بالای آسمانها واز همه اجسام بزرکتر است ومحیط است بهمه
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ کذشت وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
ودرود خدا باد بر حضرت محمد وال او که حضرت فاطمه ودوازده
امام است علیهم السلام ذکر تشهد أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ در اذان
کذشت وَحْدَهُ در حالتی که یکانه است لَا شَرِيكَ لَهُ نیست مر اورا
انبازی وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا کذشت عَبْدُهُ بنده برکزیدهٔ او
وَرَسُولُهُ وپیغمبر اوست اللّٰهُمَّ خداوندا صَلِّ درود بفرست
عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ذکر تسلیم اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ
سلام باد برما وبر بندکان شایستهٔ خدا اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ

وبرکاته سلام باد بر شما ای ملائکه و پیغمبران و رحمت و برکتهای
خدا مبحث چهارم در خللی است که در نماز واقع شود و آن چهار قسمست
اول در ذکر چیزهائی است که مبطل نماز اند و آن یازده چیز است
اول شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی چون صبح و جمعه و
عیدین و آیات و طواف و سه رکعتی چون مغرب و دو رکعت
اول از چهار رکعتی دویم چیزهایی که طهارت را باطل کنند پیش از
تشهد اخیر سیم پشت بقبله کردن چهارم گریه کردن هرگاه مرده
بخاطر آورد پنجم عمدا حرف زدن ششم عمدا ناله کردن هفتم
عمدا سلام بیموقع دادن هشتم عمدا قهقهه کردن نهم فعل کثیر
بحیثیتی که او را نمازکننده نگویند دهم جمع کردن مرد موی سر را
در میان سر یازدهم عمدا ترک یکی از واجبات کردن خواه
رکن و خواه فعل و سهوا ترک رکن کردن قسم دویم در احکام
شکست بدانکه شک یا در عدد رکعات یا در افعال نماز میباشد

اما شک

اما شک در عدد رکعات پس مذکور شد که هرگاه تعلق بدو رکعت
اول از چهار رکعتی گیرد یا در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی واقع
شود نماز باطل است و غیر این پنج صورت دارد اول شکست
میان دو و سه بعد از تمام کردن دو سجده پس بنا بر سه میگذارد
و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد دویم
شک میان سه و چهار پس بنا بر چهار میگذارد و بعد از سلام
دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا میاورد
سویم شک میان دو و چهار است پس بنا بر چهار میگذارد و دو
رکعت ایستاده بعد از سلام میکند چهارم شک میان دو و سه و چهار
پس بنا بر چهار میگذارد و بعد از سلام دو رکعت نماز ایستاده و
بعد از آن دو رکعت نشسته بجا میاورد پنجم شک میان چهار و پنج
پس بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجا میاورد
و اما شک در افعال نماز پس هرگاه کسی شک کند در چیزی و داخل در
کار دیگر شد ملتفت نمیشود مثل آنکه شک کند در اذان و داخل اقامت

شد یا در هر دو و تکبیر گفت یا در تکبیر و شروع کرد در قرائت یا
در حمد و شروع کرد در سوره یا در قرائت و در رکوع کرد یا در
رکوع و هوای شد از برای سجود یا در سجود و شروع کرد در تشهد
یا راست شد در قیام و اگر شک کند در فعل و محل آن باقی باشد
بجا می آورد دوم بدانکه کثیر الشک ملتفت نمیشود و بنا بر درست
میگذارد و حد بسیاری اینست که در سه نماز شک و همچنین امام
ملتفت نمیشود هرگاه ماموم خاطر داشته باشد و بالعکس و در
نماز احتیاط واجبست خواندن حمد و اما قنوت و سوره در
کار نیست قسم سوم در احکام سهو است بدانکه سهو یا از رکن است
یا غیر آن پس اگر از رکن باشد و محل آن گذشته باشد نماز باطل
میشود مثل آنکه فراموش کند نیت را یا ایستادن را یا تکبیر احرام
گوید یا تکبیرات قرائت کند یا رکوع را یا سجود کند یا سجدتین را
تا رکوع رکعت بعد زان کند و اگر بجا آورد و هنوز محل آن باقی
باشد از آنجا می آورد و اما فراموشی غیر رکن پس آن بر دو قسم

است اول اینست

است اول اینست که تدارک ندارد مثل فراموش کردن حمد یا
سوره یا هر دو و خاطرش نیاید تا رکوع رود یا فراموش کند
بلند یا آهسته خواندن را یا ذکر رکوع یا آرام گرفتن در
آن تا سر بردارد یا سر برداشتن را تا بسجده رود یا ذکر در
سجده یا سجده کردن بر شش عضو غیر از پیشانی یا آرام گرفتن
در سجده را تا سر بردارد یا درست نشستن بعد از سر برداشتن
از سجده اولی یا آرام گرفتن در آنها تا بسجده دوم رود دوم
آنست که تدارک دارد مثل فراموش کردن حمد یا بعضی از آن و بخاطر
آورد پیش از رکوع که در اینصورت حمد را از سر گیرد یا از آنجا
که ترک کرده و اگر خوانده سوره هم دوباره میخواند یا فراموش کردن یکسجده
یا تشهد یا بعضی از آن و در خاطر آورد پیش از رکوع و اگر
یکسجده را فراموش کند و بعد از رکوع بیاد شاید نماز را تمام
و سجده را قضا میکند و اگر تشهد باشد بعد از نماز دو سجده سهو میکند
و تشهد بجا عوض تشهد فراموش شده است قسم چهارم

در چیزهایی است که موجب سجدهٔ سهو است و آنها چهار است
اول سخن گفتن از روی فراموشی یا بگمان آنکه از نماز
فارغ شده دوم فراموش کردن تشهد هرگاه محل آن گذشته باشد
باشد سوم شک کردن میان چهار و پنج چنانچه مذکور شد چهارم
هر زیادتی و کمی که نماز را باطل نکند و واجبست بعد از سلام
انها را بجا آورد و اگر فراموش کند هر وقت که بیادش و در دو
سجده میگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
و بعد از دو سجده تشهد سبکی میخواند و سلام میدهد و در این
قرائتی و رکوعی و تسبیحی و تکبیری نمی باشد بحث پنجم در حکم
نماز قضا است واجبست قضای نماز هرگاه فوت شود از روی
دانسته یا فراموشی یا بخواب یا مرتد شدن یا هرگاه بطریقهٔ شرع بعمل
نیاورده باشد مثل آنکه از پدر و مادر و استاد مکتبی آموخته باشد
و همچنین است سایر اعمال از روزه و زکوة و حج هرگاه از امام

بواسطه

بواسطه یا بی واسطهٔ عادل اخذ نکرده باشد و در این مسئله
از قدمای علمای مجلی این خلافی بنظر نرسیده و واجبست قضای
نماز ظهر بنحوی که فوت شده از قصر و اتمام و اگر نداند که نمازی که از او
فوت شده کدام است قضا میکند یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار
رکعتی و اگر نداند که چند نماز از او فوت شده واجبست که آنمقدار
قضا کند تا غالب شود بر گمانش که وفا کرده بحث ششم در احکام
نماز جماعتست بدانکه تاکید بسیار دارد جماعت در نمازهای
واجبی لیکن واجب نیست مگر در نماز جمعه و نماز عیدین چنانچه
خواهد آمد و اقل عددی که نماز جماعت میتوان کرد دو تاست
که یکی پیشنماز باشد و شرطست در امام که اثنا عشری عادل ده
ساله یا بیشتر عالم حلال زاده حد شرعی نخورده باشد و زن نبوده
هرگاه ماموم مرد باشد و بادیه نشین نبوده هرگاه ماموم مهاجر
باشد و واجبست که ماموم همه واجبات را بجا آورد مگر قرائت را که
حرامست قرائت کردن با پیشنمازی که با او اقتدا کند مگر در نماز جهری

هرگاه ماموم آواز قراءت امام یا همهمهٔ او را نشنود درین صورت
قراءت میکند و اگر ماموم در دو رکعت اول نرسد در دو رکعت
آخر امام که اول او ست اگر فرصت دارد قراءت میکند و میباید که
میان امام و ماموم حایلی نباشد که هیچ یکدیگر را نه بینند مگر هرگاه ماموم
زن باشد یا جا تنگ باشد یا حایل ستون باشد و پیشنماز بلندتر
نباشد در مکان و ماموم میباید که در افعال متابعت امام نماید
مگر تکبیرة الاحرام که با او نمیباید گفت بلکه بعد از او میباید گفت

مبحث هفتم در نماز مسافر است واجبست بر او که چهار رکعتی را
دو رکعت بکند بشش شرط **اول** مسافت و آن هشت فرسخ است یا
بیشتر چه رفتن تنها یا با آمدن **دویم** قصد مسافت پس اگر بیقصد رود
مثل آنکه پی غلام گریخته رود که هرجا که او را بیابد برگردد تمام میکند
در رفتن و در آمدن اگر هشت فرسخ باشد قصر میکند و الا اتمام
سوم نشنیدن اذان یا پنهان شدن از خانها در وقت
بیرون آمدن و نرسیدن باهل و منزل در برگشتن **چهارم** آنکه سفر
گناه نباشد

گناه نباشد چون تابعیت حکام جور **پنجم** آنکه سفر کار او نباشد
چون مکاری و ملاح **ششم** آنکه سفر قطع نشود و قطع کننده سفر
چیز میباشد **اول** رسیدن بوطن **دویم** نیت ماندن ده روز یا بیشتر
بجایی **سوم** گذشتن سی روز با تردد در منزلی و هرگاه کسی نیت ده
روز کرد و یکنماز تمام بجا آورد بعد از آن نیت برگردید واجبست
که تمام کند تا انشای سفر کند و اگر پیش از آنکه نمازی تمام بجا آورد
از نیت ماندن برگردد قصر میکند و هرگاه کسی که در حق او قصر معین
باشد تمام کند پس اگر مسئله دانسته و عمدا کرده واجبست بر او
که در وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند و اگر از روی فراموشی
بوده اعاده کند در وقت تنها و از روی نادانی بوده چیزی بر او
نیست و همچنین چیزی نیست بر کسی که نیت ایستادن بوده و از
روی نادانی قصر کرده باشد و واجبست بر کسی که بترسد از دزد
یا از درنده که قصر کند بهر نحو که ممکن باشد اگر چه ایستاده یا بغیر قبله
یا سواره یا باشاره و اسیر و کسی که بو وحل گرفته باشد یا تابع غیر مشغول

نماز میکند بحسب امکان اگر چه اشاره باشد قسم دوم از اقسام نماز واجب
نماز جمعه است و انواجب عینی است بر هر مکلف خواه امام حاضر باشد
و خواه غایب بغیر از هفت کس اول مسافر دوم بنده سوم زن چهارم
پیر عاجز پنجم ازاد دار ششم کور هفتم کسی که از جایی که نماز میشود
بیش تر از دو فرسخ دور باشد و شرط ان سه چیز است اول حاضر شدن
هفت نفر که یکی از ایشان پیش نماز باشد و در اینصورت نماز جمعه
واجب عینی است و اگر پنج نفر بهم رسد که یکی از ایشان پیشنماز باشد
مخیرند میان نماز جمعه و نماز ظهر دوم بهم رسیدن پیشنمازیست
که دو خطبه توانسته باشد بجا اورد بانکه موصوف باشد بانچه گفته
شد در نماز جماعت سوم انکه در انجا ترسی نباشد و نماز جمعه
دو رکعتست پیش از دو خطبه و واجبست که در وقت خواندن
خطبه خطیب ایستاده باشد و خطبهٔ اول مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و وصیت بپرهیزکاری خلایق و سورهٔ کوچکی از قران
و خطبهٔ دوم بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و اله

و امامان

و امامان مسلمانان علیهم السلم و طلب امرزش از برای مؤمنون و مؤمنات
و میان دو خطبه قنوط بخوانند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و یکی
در رکوع و یکی در رکعت دوم بعد از رکوع و هرگاه ماموم برکعت
دوم برسد از رکعت اول خود قرار میدهد و بعد از انکه امام سلام
داد برمیخیزد و یکرکعت دیگر را بجا می اورد و حرامست بیع وقت اذان
و سخن گفتن در وقتی که پیشنماز خطبه میخواند و نماز کردن و نماز
کردن مگر انکه یکرکعت کرده باشد که در اینصورت یکرکعت دیگر
اضافه میکند بان و واجبست تعظیم روز جمعه و تبرک جستن
بان و عید گرفتن ان و دوری از همه محرمات در ان قسم سوم
نماز عیدین است و ان دو رکعتست و واجبست بر مردان تنها
بچهار شرط اول بجماعت گذاردن ان دوم مسافر نبودن
سوم مریض نبودن چهارم حاضر شدن پنج کس که یکی از ایشان
پیش نمازی باشد که موصوف باشد بانچه گذشت در جماعت
و جمعه و واجبات ان سه است اول نه تکبیر بعد از قرائت بغیر از تکبیرة

الاحرام و تکبیر رکوع پنج تکبیر در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت
اخیر و بهتر انست که نه قنوت خواند بعد از هر تکبیری قنوتی
دویم دو خطبه سیوم واقع ساختن خطبها بعد از نماز و این نماز
مخصوص عید ماه رمضان و عید اضحی است و وقت ان از برامدن
افتاب است تا زوال است و هرگاه عید رمضان بعد از زوال ثابت
شد تاخیر نماز میشود تا فردا و حرام است در روز عید مشغول
شدن بجنگ و بازی قسم چهارم نماز ایاتست و ان دو رکعت و واجب است
نزد افتاب یا ماه گرفتن و باد تاریک و هر نشانه ترسانند از اسمان
و زمین جنبش بر مردان و زنان و کیفیت ان اینست که بعد از
تکبیرة الاحرام بخواند حمد و سوره یا بعضی از سوره را پس برکوع
رود و هرگاه که راست شد حمد را بخواند اگر چنانچه سوره را تمام
کرده بود و اگر بعضی از سوره خوانده بود حمد نمیخواند و سوره را
از انجا که گذاشته بود بخواند تا پنج رکوع باین نوع و بعد از ان دو
سجده بجا میاورد و بر میخیزد و قراءت میکند چنانچه ذکر شد و

و تشهد و سلام بجای اورد و بهتر انست که پنج قنوت بخواند
دو تا در رکعت اول و سه تا در اخری پیش از هر رکوع قنوتی
و اگر اتفاق شد گرفتن ماه یا افتاب در وقت نماز شبانروزی
پس اگر وقت هر دو وسعت دارد مخیر است هر کدام را که خواهد
مقدم دارد و اگر وقت یکی تنگ باشد انرا مقدم میدارد و اگر
قضا واجبست بر انکه ترک کرده هرگاه علم رسانیده بوده یا انکه
تمام قرص گرفته بوده و وقت نماز افتاب گرفتن یا ماه گرفتن
از ابتدای گرفتن است تا تمامی وا شدن و وقت غیران نماز زمین
جنبش و نخوان مدت العمر میباشد قسم پنجم نماز طواف است و ان واجب است
بر کسی که حج یا عمره بر او واجب شده باشد قسم ششم نماز مردگان است
و سابق مذکور شد قسم هفتم نمازیست که بسبب نذر یا عهد یا قسم واجب
شده باشد و ان واجبست هرگاه بطریقه شرع باشد پس هرگاه نماز
پنج رکعتی نذر کرده باشد صحیح نیست و هرگاه از پدر نماز فوت شده
باشد بر پسر بزرگتر واجبست که قضای انرا بنیابت او بجا اورد

باب دویم در احکام زکوة واجبست وان بر دو نوع است اول زکوة
مال وانچه تعلق است بنه چیز اول جو دویم کندم سویم خرما چهارم
مویز واین چهار چیز را شرطانست که بحد نصاب هرکدام علیحده
برسد ونصاب سیصد صاعست وصاع چهار مد است ومدی دو
رطل وربعی ورطلی نود ویک مثقالست ومثقالی وزن یک اشرفی
صنمی هرکاه باین حد یا بیشتر رسید ودر ملک مالک در امد بنزد زا
اکر بدولاب یا بدلو اب خورده باشد بیست یک ازا بیرون میاورد
واکر به بیشه یا از اسمان یا از نهر اب خورده باشد ده یک پنجم طلا
ششم نقره هرکاه طلا به بیست اشرفی صنمی ونقره بدویست درهم
رسید ویکسال ماند واجبست که چهل یک ازا بیرون اورد وهرکاه
که طلا از بیست اشرفی بالا رفت بان زیادی چیزی نیست تا چهار تا
که باز چهل یک را بی باید داد وهرکاه نقره از دویست درهم بالا
رفت بزیادی چیزی نیست تا چهل درهم که باز چهل یکرا میدهد
هفتم کوسفند ونصاب ان چهل تاست ودر کمتر ازان چیزی نیست
وهرکاه

وهرکاه یکسال کذشت چهل تا یک کوسفند اخراج میکنند وهرکاه
از چهل بالا رفت بالا چیزی نیست تا صد وبیست وهرکاه زیاد
شد یک راس دو کوسفند واجبست تا برسد بدویست وهرکاه
زیاد شد سه کوسفند واجبست تا سیصد ویکی برسد که درینصورت
چهار تا واجبست ودیکر هر قدر که بالا میرود در هر صد تا یکی واجبست
هشتم کاو وکاومیش هرکاه سی کاو ویا کاومیش یکسال در ملک شخصی ماند
یکساله یا در دو واجبست وهرکاه چهل راس باشد بعد از یکسال
یکراس دوساله یا در سه واجبست نهم شتر هرکاه یکسال در ملک
شخصی ماند پس اکر چهار تا باشد چیزی برو نیست واکر پنج تا باشد
یک کوسفند بران واجبست ودر ده تا دو کوسفند ودر پانزده
تا سه کوسفند ودر بیست چهار کوسفند ودر بیست پنج پنج کوسفند
ودر بیست شش ماده شتر یکساله یا در دو بران واجبست ودر
زاید چیزی نیست تا سی شش که دران ماده شتر دوساله یا در
سه واجبست تا چهل پنج وهرکاه بچهل شش رسید که دران سه ساله یا

در چهار واجبست تا شصت و هرگاه بشصت و یک برسد
در آنجا چهار ساله یا در پنج لازمست تا هفتاد و پنج و هرگاه
بهفتاد و شش رسید دو ماده دو ساله یا در سه واجبست
تا نود و هرگاه بنود و یک رسید دو سه ساله یا در چهار واجبست
تا صد و بیست و هرگاه صد و بیست و یک بالا رسید پس در پنجاه
یک سه ساله یا در چهار و در هر چهل یک ماده دو ساله یا در سه
واجبست و فرقی نیست میان اشتر عربی و خراسانی و بدانکه
زکوة گوسفند و شتر و گاو و طلا و نقره همه ساله واجبست با
شرایط مذکوره و جو و گندم و خرما و مویز یک و شرطست در
واجب بودن زکاة بنه چیز مذکور پنج چیز اول بلوغ دویم عقل
سیم ازاد بودن چهارم مالک بودن پنجم قدرت داشتن بر تصرف
و مصرف زکاة هشت صنف است اول و دویم فقیر و مسکین و آن
کسی است که خرج خود و عیال خود را نه موجود و نه از کسب داشته
باشد سیم جمع کننده زکاة چهارم مؤلفه و ایشان جماعتی اند که معرفت

ایشان

ایشان اندکست و از زکاة میدهند ایشانرا تا رغبت در معرفت
کنند و در این زمان حصه ندارند پنجم رقاب و ایشان جماعتی
اند که بایشان کفاره لازم امده باشد چه در قتل خطا و ظهار
و قسم و کشتن صید حرم و کفاره ندارند ششم غارمون و ایشان
کسانیند که قرض دار باشند هرگاه در طاعت خدا یا اسراف صرف
رسید باشد هفتم فی سبیل الله و ایشان کسانیند که بیرون امده
باشد در جهاد و خرجی نداشته باشند یا جماعتی اند از مؤمنون
که خرجی از برای حج یا کارهای خیر ندارند هشتم ابن السبیل و ایشان
کسانیند که در سفرهای طاعت در مانده باشند و شرطست در
مستحق زکاة مؤمن اثنا عشری بودن بغیر از اطفال و مؤلفه
و میباید تفحص کند و در همین شهر بمصرف رساند و اگر تفحص
نکرده اخر ظاهر شود که مستحق نبوده ضامنست و اگر بشهری دیگر
برد و تلف رسید نیز ضامنست و واجبست نیت کردن وقت
بیرون اوردن ان هرگاه مشرف بموت شود وصیت کند و انرا

از اصل مال بیرون اورند خواه میت وصیت کرده باشد
وخواه نکرده واکر بی استطار تاخیر کرد وبتلف رسید نیز ضامن است
نوع دوم زکوة فطرات واجبست هرگاه ماه شوال دیده شود تا
پیش از نماز عید بر بالغ وعاقل که خرج خود وعیال را بالفعل یا از
کسب داشته باشد که بیرون اورد از خود وهمگی عیال خود از هر یک
مقدار یکصاع از بیشتر قوت ان شهر وخرما بهتر است ومصرف ان
مصرف زکاة مالست ومقدار صاع ذکر شد وحرامست که بفقیری
کمتر از یکصاع بدهد مگر در حالت ضرورت باب سیم در خمس است
وان واجبست بکل خمس واجبست در ده چیز اول غنایم دار
الحرب وان هر مالیست که از شهر کفار دو چار کند دویم مال کافر حربی
سویم مال ناصبی چهارم معدنها همه از طلا ونقره ومس واهن ونمک
وکبریت ونفط هرگاه قیمت ان بیست اشرفی برسد پنجم گنج همچنین
هرگاه یافت شود در شهر کفار یا در شهر مسلمانان هرگاه نشانه
مسلمانی دران نباشد ششم انچه بغوطه از دریا بیرون اید از عنبر

ومرواريد

ومرواريد وغير اينها هرگاه قيمت ان يك اشرفي يا بيشتر برسد
هفتم زمين ذمي هرگاه بخرد انرا از مسلماني هشتم حلال هرگاه مخلوط
شود بحرام وازهم ممتاز نباشد وصاحب حرام را نشناسد نهم انچه
زياد ماند از اخراجات سال از سود تجارات از سود بجارات
وكارها وزراعتها وغير اينها وواجبست كه تقسيم شود بشش قسمت
يكى رسد خدا دويم رسد پيغمبر صلى الله عليه واله سويم رسد ذى القربى
وابن سبيل هر سه سهم مخصوص امامست عليه السلام چهارم رسد فقرا
پنجم رسد يتيمان ششم ابن السبيل ودر اين سه تاى اخير شرطست
از بنى هاشم باشد واز طرف پدر وواجب نيست كه هر طايفه را فرد
فرد ابدهد ومى بايد كه زياده از اخراجات سال ندهد ودر هنگام
غيبت امام رسد او را از بابت تتمه بفقرا ويتيمان وابن السبيل بدهد
هرگاه رسد ايشان كفايت سال نكند باب چهارم در روزه است وواجبست
روزه ماه مبارك رمضان ومرتدست كسى كه حلال داند ترك انرا
وواجبات ان سه چيز است اول نيت روزه واجب در شب

دویم تازه کردن نیت است تا زوال اگر در شب ترک کرده بوده.
سیم قضای یوم الشک است هرگاه بنیت واجب روزه گرفته باشد
و بعد از آن معلوم شود که از ماه رمضان بوده و محرمات
آن سه امر است اول روزه گرفتن یوم الشک است بنیت واجب
دویم افطار کردن قضای ماه رمضان است بعد از زوال سوم
افطار کردن قضای ماه رمضان است خواه پیش از زوال و خواه
بعد از زوال هرگاه وقت تنگ باشد و شکننده روزه دو قسمست
اول چیزهایی چند است که بفعل آوردن آنها عمداً موجب قضا و کفاره است
و آن پنج است اول چیزهایی خوردنیست دویم چیزهای آشامیدنی سوم
جماع کردن در قبل زن چهارم بیرون آمدن منی پنجم بجنابت ماندن
در ماه رمضان تا طلوع فجر قسم دویم چیزهایی چند است که بفعل آوردن
آنها موجب قضای تنهاست و آن سه چیز است اول خواب دویم است
بانیت غسل دویم قی کردن سیم تاخیر کردن زن حایض است غسل را
تا صبح هرگاه بشب پاک شده باشد و هفت چیز است که حرامست بروزه

دارا

دار را اما موجب چیزی نیست اول دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه
دویم سر فرو بردن در آب سیم حقنه بچیزی که روان باشد چهارم
غیبت کردن پنجم دروغ گفتن ششم ستم کردن هفتم نگاه کردن بعد از
نگاه بنا محرم و بدانکه روزه عبارتست از نگاه داشتن خود است از
شکنندهایی که ذکر شد از طلوع سفیده صادق تا غروب آفتاب
و غروب آفتاب محقق میشود بر طرف شدن سرخی از جانب مشرق
پس اگر در ماه رمضان چیزی تناول کرد بی آنکه ملاحظه کند بعد از آن
معلوم شد که در هنگام کردن سفیده بیرون آمده بوده واجبست
که آن روز را تمام کند و عوض آن نیز یک روز قضا کند اما اگر ملاحظه کرده
بود بر او چیزی نیست و هرگاه صبح شد و آدمی جنب بوده جایز نیست
که روزه گیرد قضای ماه رمضان را اما سنتی را جایز است و کسی که
افطار کند بسبب تاریکی آخر روز که خیال کرد که شب داخل شده و بعد
از آن ظاهر شد که هنوز روز بود بر او قضا واجبست اما هرگاه بگمان غالب
شد که شب داخل شده بر او چیزی نیست و هرگاه کسی خبر دهد که شب باقیست

طلوع ع

واینکس بتصدیق او کند و چیزی بخورد و بعد از آن ظاهر شود
که دروغ گفته واجبست بر وی تمام کردن روزه و بگیرد و قضا
بعوض آن روز اگر ماه رمضان یا غیر آن بوده و همچنین است
حکم کسی که تکذیب کند خبر دهنده بطلوع فجر را پس اگر چیزی میل
نماید بعد از آن ظاهر شود که راست گفته بوده و کسی که فراموش کند
غسل جنابت را تا رمضان تمام یا بعضی از آن بگذرد واجبست بر او
قضای روزه و نماز مگر اینکه غسل جمعه کرده که در این صورت از آن
روزی که جنب بوده قضا میکند تا روزی که غسل جمعه کرده و
همچنین است زن مستحاضه که هرگاه عمل نکند آنچه بر او واجبست
از غسل کردن هم قضای نماز میکند و هم روزه و بدانکه واجبست
کفاره بتناول چیزی از شکنندهای روزه که مذکور شد در روزه
یا نذر معین و کفاره یکی از سه چیز است آزاد کردن بنده یا اطعام
شصت مسکین هر مسکینی مدی از طعام یا روزه دو ماه پی در پی
پس اگر عاجز شده باشد تصدق کند بانچه میتواند و اگر کسی از عوض

او کفاره

او کفاره دهد او را کافیست و در اینصورت هرگاه مستحق باشد
میتواند که خود یا عیال او بخورند و هرگاه کفاره بر کسی واجب شود
اگر در آن روز سفر کند کفاره ساقط نمیشود و هرگاه افطار نماید بچیز
حلالی یک کفاره واجب گردد و اگر بچیز حرامی باشد هر سه کفاره
واجب میشوند و در هر دو صورت قضا البته واجبست و اگر یک روز
بجماع مکرر نماید کفاره مکرر میشود اما اگر خوردن مکرر بعمل
آید یک کفاره کافیست و هرگاه مرد زن خود را بجماع نماید
در روز ماه رمضان و زن کراهت دارد واجبست بر مرد دو کفاره
و پنجاه تازیانه زده میشود و بر زن چیزی نیست مگر قضا
و اگر هر دو خواهش داشته باشند واجبست بر هر کدام قضا و کفاره
و بیست و پنج تازیانه زده میشوند و هرگاه بعد از طلوع صبح چیزی
خورد جایز نیست که آن روز را روزه واجب غیر معین بگیرد مثل
قضای ماه رمضان و روزه سنتی هم نمیتواند گرفت خواه دانسته
بطلوع صبح و خواه ندانسته بوده و واجب کنند افطار ماه رمضان

سه چیز است اول سفر کردن واجبست بر مسافر افطار کردن
هرگاه دست بهم دهد شروطی که ذکر شد سابقا در سفر نماز یا نیت
از شب داشتن یا بیرون آمدن پیش از زوال پس اگر روزه
گیرد و دانسته که میباید نگیرد واجبست بر او قضای آن و اگر
ندانسته بر او چیزی نیست و حرام است گرفتن قضای روزه
واجب در سفر دویم مرض واجبست مریض را که در ماه رمضان
افطار کند و حکم سر خیار مرض است و حد مرض آنست که سبب زیاده
شود مرض را از روزه گرفتن سیم حیض است باطلست روزه
حایض اگر چه اندکی پیش از غروب آفتاب باشد و واجب است
مریض و مسافر و حایض را که بعد از رفع مانع قضای آنچه فوت
شده کنند بدانکه ماه رمضان و غیر آن از ماههای ثابت میشود
بگذشتن سی روز یا برویت یعنی دیدن و دیدن به سه چیز ثابت
میشود اول شهادت دادن دو مرد عادل دویم شیاع سویم
دیدن در شهرهای نزدیک باب پنجم در احکام جهاد است

وان بر دو

وان بر دو قسم است اول جهاد کفار و آن موقوفست باذن امام
دویم جهاد نفس و در آن سه فصل است فصل اول در واجبات اعضاست
وآن هفت امر است اول واجب دلست و آن معرفت و اعتقادات
با مور حقه و راضی بشهادتین و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده
دویم واجب زبانست و آن سخن گفتن و از دل بیرون آوردن است
آنچه را که دل بان اعتقاد کرده سیوم واجب گوش است و آن نگاه
داشتن از شنیدن چیزی چند که خدا حرام فرموده چون غیبت
و سرود و نحو آن چهارم واجب چشم است و آن نگاه نکردنست
بآنچه خدا حرام فرموده چون زن نامحرم و دیدن ظلمه پنجم واجب
دستها و آن اینست که نیازارد بایشان آنچه را خدا حرام فرموده
و بیازارد آنچه را خدا واجب فرموده ششم واجب پاها است
وآن اینست که راه نرود بجائی که خدا نهی فرموده چون رفتن بنزد
ظلمه اختیارا و نحو آن و راه رود بجائی که امر فرموده مانند طلب
علم واجب و حج بیت الله و مساجد و مشایعت جنایز و عیادت بیماران

و بجمعه و جماعت نماز حاضر شدن و بخواندنها هفتم واجبی دوست
وان بجای کردنست بشب و روز در اوقات نماز فصل نهم در حقوق است
وان پنجاه و یک امر است اول حق خدای تعالی است وان اینست که
بپرستی او را و انباز نیاری دویم حق نفس خود است وان این است
که کار بری او را بطاعت خدا سیم حق زبانست وان این است که
نگاه داری او را از هرزه و عادت دهی انرا بچیزهای خوب و
ترک کنی سخنان بیفایده را و سخن مردم را بغیبت نگوئی چهارم حق
کوش است وان اینست که نگاه داری انرا از شنیدن غیبت و هرچه
حرام است شنیدن ان پنجم حق چشم است وان اینست که بر بندی انرا
از حرام و نگاه کنی بچیزی که باعث عبرت تو شود ششم حق دستها
وان این است که وا نگیری ایشانرا بچیزی که حلال نیست از برای تو
هفتم حق پاها است وان اینست که راه نروی با ایشان بجائی که از برای تو
حلال نیست و خواهی ایستادن بر پل صراط پس نگاه کن نلغزانند ترا
که بیفتی در اتش دوزخ هشتم حق شکم است وان اینست که نگردانی

ازا

انرا ظرف حرام و نخوری زیاده بر سیری نهم حق فرج است وان اینست
که نگاه داری انرا از زنا و از نگاه کردن نامحرمان دهم حق
نماز است وان اینست که بدانی که نماز رسیدنست بحق تعالی و تو ایستاده
برابر انجناب پس هر گاه که اینرا دانستی بجا بیاری چون بندۀ خوار ناچیز
خواهنده ترسنده بزرک شماردن کسی را که در برابر او ایستاده با ارام
تن و دل و روکردانیدن دل بجانب او و بجا آوردن نماز باداب
و شرایطی که وارد شده یازدهم حق حج است وان این است که بدانی
که میروی بمجلس پروردکار خود و میکریزی از کناهان و در آن
قبول شدن توبه ات و بجا میاوری چیزی را که حق تعالی بتو واجب
فرموده دوازدهم حق روزه است وان اینست که بدانی که روزه
پرده ایست که خدای تعالی انداخته بر زبان و کوش و چشم و شکم
و فرج تو که بسبب ان ترا از اتش نگاه دارد پس اکر بجا نیاوری پرده
خدارا پاره کرده خواهی بود سیزدهم حق صدقه است وان اینست
که بدانی که ان ذخیره و سپردۀ پروردکارست که محتاج نیستی بکواه

کرفتن بان **چهاردهم** حق هدایت است وان اینست که خدا را بخواهی
وخلق را نخواهی یعنی مراد تو از راهنمودن خلق برامید طمع
جاهی یا مالی نباشد بلکه رضای الهی را بشد **پانزدهم** حق پادشاه است
وان اینست که بدانی که تو باعث فتنه او میباشی واو مبتلا کرده بلای
دربارهٔ تو بان تسلطی که او را خدا بتو داده ویرانست که بیرامون
خشم او نکردی پس خود را بدست خود بتهلکه اندازی ودر کناه
شرایک او کردی هرکاه بدی کند بتو **شانزدهم** حق استاد علم است
وان اینست که بزرک شماری او را وبا رام باشی در مجلس او وخوب
کوش دهی باو ودر وکینی بجانب او وآواز را بلند نکردانی وجواب
ندهی کسی را که از او چیزی پرسد تا انکه او جواب کوید ودر مجلس
او با کسی سخن نکوی ودفع کنی از او هرکاه کسی او را بزشتی یاد کند
وبپوشانی عیبهای او را واشکار کنی خوبیهای او را وهم نشینی
نکنی دشمن او را ودشمنی نکنی با دوست او پس هرکاه چنین کردی
کواهی دهند ملائکه خدا باینکه تو قصد او کرده واموخته علم او را

از برای

از برای خدا نه از برای مردم **هفدهم** حق رعاست وان اینست که
اطاعت او کنی ونافرمانی او نکنی مکر در کناه که فرمان بنده نمی باید
بردن در معصیت خدا **هیجدهم** حق رعیت است بر پادشاه وان
اینست که بدانی که ایشان رعیت تو شده اند چونکه ایشان ضعیف اند
وتو قوت داری پس بر تو واجبست که عدالت کنی در ایشان وبوده
باشی با ایشان چون پدر مهربان ودر کذری از نادانی ایشان
ودر عقوبت نکنی ایشان را وسپاس خدا اری بسبب ان روزی که
خدا بر ایشان داده **نوزدهم** حق رعیت در علم است وان اینست که
بدانی که خدا تعالی ترا بزرک وصاحب اختیار کردانید بر ایشان
بسبب علمی که بتو داده وکشاده است بر تو خزانهای انرا پس اکر نیکی
کردی در اموختن ایشان وکج خلقی ودل تنکی ننمودی با ایشان زیاده
میکند خدا تعالی فضل خود را بر تو واکر نیاموختی ایشان را یا کج خلقی کردی
با ایشان واجب میشود بر خدا تعالی که علم را از تو بکیرد وبیندازد جای
ترا از دلها **بیستم** حق زنست وان اینست که بدانی که حق تعالی تو

کرداینده پس بدانی که این نعمتی است از خدای تعالی بتو پس او را
گرامی بدار و مدارا کن با او هرچند حق تو بر او بیشتر است بلکه
حق او بر تو این است که مهربانی کنی او را زیرا که اسیر تست
و بپوشانی او را و هرگاه نادانی کند ببخشی او را **دوازدهم** حق بنده
وان اینست که بدانی که او از مخلوق پروردگار تست و پسر و پدر و
مادر تست و تو که مالک او شدی نه از اینست که تو او را ساخته
خداوند آنکه تو او را روزی میدهی او را بلکه خدای تعالی کفایت
تو کرده از این بعد از آن فرمان بردار کرده او را از برای او
از این تو و ترا امین کرده بر او پس نیکی کن بسوی او چنانچه احسان
کرده بتو و اگر نمیخواهی او را بکی دیگر بجای او بگیر و عذاب مکن او را.
سیزدهم حق مادر است وان اینست که بدانی که او ترا برداشته بجائی
که کسی کسی را بر نداشته و محافظت کرده ترا بجمیع اعضای خود و پروا
نکرده است که خود گرسنه باشد و ترا سیر کرده باشد و تشنه بوده ترا
سیراب کرده و برهنه بوده و ترا پوشانیده و بآفتاب مانده و ترا بسایه
نشانده

نشانده و بخواب نرفته از برای خاطر تو و نگاه داشته ترا از گرما و
سرما تا اینکه بکار او نیائی پس نمیتوانی که شکر او کنی مگر با امداد و توفیق
خدا **بیست سیم** حق پدر است وان اینست که بدانی که او اصل تست زیرا
که اگر او نبودی تو نبودی پس هرگاه به بینی از خود چیزی که پسندی
از این بدان که او اصل نعمت است بر تو در آن چیز پس سپاس خدا
بگو بر آن قدر **بیست چهارم** حق فرزند است وان اینست که بدانی که او
از تست و نسبت بتو دارد در دنیا بخوبی و بدی و بدستی که پرسیده
میشوی از آنچه بتو واگذاشته شده از خوبی ادب دادن و او را
براه حق و امداد کردن او بر طاعت خدا پس عمل کن در باره او
همچون کسی که بداند که ثواب داده میشود بر نیکی کردن با او و عقاب
کرده میشود بر بدی نسبت با او **بیست پنجم** حق برادر است وان
اینست که بدانی که او دست تو و قوت تو و باعث عزت تست پس مگیر
او را سلاحی بر نافرمانی خداوند و امداد مجو از برای ستم بر بندگان
خدا و ترک مکن یاری او را بر دشمن او و خیرخواهی او را بکن اگر فرمان

وعوض وصلح صح

بردار خداست واکر نه چنین بابد که خدا تعالی کرامی‌تر باشد نزد
تو از برادرت **باب ششم** حق آقا است که آزاد کنند بنده میباشد
و آن اینست که بدانی که او خرج کرده مال خود را در باره تو
و بیرون آورد ترا از خواری بندگی و تنهائی آن بسوی عزت
آزادی و از آن پس رهائی داد تو را از اسیری مملوک بودن
و وا کرده از تو زنجیر بندگی را و ترا صاحب اختیار خود کردانید
و فارغ کردانید برای بندگی پروردگار و بدانی که او بهترین مردم است
نسبت بتو در زندگی و مردن تو و بر تو واجب است که یاری کنی او را
بنفس خود و آنچه محتاج باشد از تو **باب هفتم** حق بنده آزاد کرده
شده است و آن اینست که بدانی بدرستی که کردانید است حق تعالی
آزاد کردن ترا او را سبب نزدیکی بجناب خود و پرده برای تو
از آتش و ثواب تو در دنیا میراث بردن اوست هر کاه خویشی نداشته
باشد بسبب آنکه مال تو خرج او شده و در آخرت بهشت **باب**
هشتم حق نیکی کننده است و آن اینست که بیاد آری نیکی او را و سپاس

اورا

فابتدا مطلع و صدر رسایل که غایت خلاصه مرتبه اسم خطاب شناخته و کمتر نام خطاب القاب و اسناد و بالعکس

و تمهید معذرت و التماس و اظهار و عرض تاریخ و تمنی اشتیاق و اخلاص و شرح اطلاع و تجنب و کاتب ذکر القاب و

للارقاع و تعظیم و افضال و کیفیت مکتوب و صفت ابتدا چنین آید دیگر مرتبه چنین چاپ اختتام و مقطع

فقره برسم شعر یافته ترتیبات مقاطع و نسبتیات و مطالع ذکر نمایند بر منقضی فقرات مطالب و مضامین مضامین

مکتوب بر فقرات کر چاپ و ورود شهر درحال بلکه بعث تر واقع البته موقع امر نویسد وضع در آید بسخن

نشستند برهم کرده سندین و جلایل حمیده خصایل بلکه بجای القاب مراتب اهل مناصب نوشته باید ترتیب بر

نفخ یا بفضایل که باشد فی جمیع اوصاف الیه تحقیقی در حق تحقیق مداد زبده حقیقی مدایح عمده الا اختصاص دال و منعقد

ره اعتبار آن باشد جمله لایق چنین اند جمیع صباحت و جمال و سخاوت و عفت و علم و عدل و عقل چنین که باز

گل که ستایش اوصاف جامع القاب و حمیده صفات دیگر تبعیت نباشد بایدداشت موصوف جمال و حسن بوصف

لقب اینجا متعارف و مولف صورت را نویسند لزام پیش که مراتب اسما و القاب باشد چند الفاظی

جهت تمیز درجات مردم و تفرق مراتب انام است و منشی را لازم که هر یکی از طبقات بنی آدم را با اوصاف معلوم
کند و در هر درجه اند تا کتابت لایق و خطاب موافق تواند نوشت و هر چند متقدمان و متاخران در بیان صنف صنف
سخنها و مقالها پرداخته اند و هر طبقه را مرتبه تمام نهاده ولیکن چون در عهد ما قبل الزمان هر یکی از آنها مناصب و رسوم
بعد از آن تغیر گشته والیوم بر فرق دیگر مرقوم اند و آنچه در این زمان مستعمل و متداول است و بعضی از آن بتحقیق
پیوسته چهار قسم است مجمل طبقه قسم اول ارباب از سلطنت اند چون سلاطین و ملوک و شهریاران اطراف و شاهزادگان
و خوانین و خواقین قسم دوم ارباب مناصب از ملکیات چون امرا و امیر الامرا و وزرا و اتابیقان و منشیان و سپهسالاران
و امرای اکابر و مستوفیان و منشیان و تحویلداران و سایر ارکان دولت قسم سوم ارباب مناصب از دینیات
چون سادات و نقبا و قضات و علما و فقها و فضلا و وعاظ و ائمه و مشایخ و خطبا و حکما و اطبا
و منجم و شعرا و اهل طریقت و اهل ارادت که قسم چهارم ارباب اخوانیات چون آبا و اجداد و اقارب و عشایر
و احبا و خلان و دوستان و صاحبان و معماران و مهندس و تجار و فلاحان و سوقیه و محترفه و متعلقان و غیرهم
شیوع کلام

شیوع کلام و طرز عبارت و حسب مقام و افراد و به القاب و قلب بضاعت است تا حقایق مقدمه است مرسل باید کرد
و درین مراتب یک یک با الفاظ متناول و عبارات متداول و مستعمل دانند ولیکن صحیح و ظاهر و مجمل باشد
در عمل آن را در رعایت درجات مرتبه افضل گویند سلاطین را القاب و صفات شاهانه ستاید مانند تاج و تخت
و فر و بخت و خدایگانی و ممالک و عساکر و در مدح خواتین در کرم و سخا و حسن و جمال مبالغه کنند
بعصمت و عفت و طهارت ستاید و امرا و وزرا را بمجد و صیت و قلم و شمشیر و علم وصف کنند سادات و علما
بعلو نسب و سمو حسب و وفور علم و فضل و ... تعریف باید کرد و مشایخ و صلحا و عباد و اتقیا
بصلاح و عفت و زهد و ... و تقرب بحضرت عزت موصوف دارند و
خواص را بمرتبه عوام فرو نیارد و عوام را از حد خود نگذارند و ... طریق تحقیق بیان رود تا
شروط آنکه ... که در باب قلم گرفتن و ... گفته اند در فن کتابت ... دانسته ... رعایت
باید کرد طول و عرض ... در نسخ و رسایل مذکور ... مشهور و معروف است

ولیکن اشعار شمه از مصدر کتابت بالمره کما آن الفتح و شیخ کرداند که تیمنا مستجاب بحصول تا مول باشد

چرا که جمیع احکام سلاطین ممالک نزد به پیش نامها حق تبرک بتخصیص بر سطور پیش و میان مردم این زمانه ممکن است

که در فحوای آن فاصله زیاد از بیاض مجموع بین السطرین کرده اند و بیان جمله سطور از مطلع تا مقطع بلکه سطور غایت

غایه و اگر از ادعیا باد شوند نویسد مجمع بین الکلمات و سطور دیگر نوشته شود یا به عرض طومار کمتر کرده اند و اگر از ادنی

باشد نویسد متوسط و بر او کنند در عرض طومار بیشتر کرده اند و جمع عنوان صحایف جهت تعریف نویسنده ملوک

و سلاطین را بعضی حاجت نباشد که از تعریف مستغنی اند فاما ممکن باشد حالا مکروه در قلم بنا حسن و حسن مطلع

تا مقطع در لفظ و معنی رعایت نماید و تنسیق کلام لازم داند و گاه عبارت بلند و گاه پست نکند اندر و گاه

مضطرب و گاه ملتبس سخن نراند و طرز مخاطبات بمقالات بنا نقل نکند و کلمات کنه عجمه و نقطه نگاه دارد و … مراسلات

بر جهالت مکتوب الیه کند و در کتابت خوانین ذکر شوق نماید و ابیات شوقیات و غزلیات بنا حسن و ربنا کند

دعا بر خیر و تمهید صلاح و عفاف اختصار طلب داند و همچو دعا در بلکه بکر نیز صلاح انفع چنانکه … اقبال

مخدومی …

مخدومی خلافت ظلال ممبسوط و مستدام بر فرق مفرق و جلال خداوندی الصلاح الله تعالی اقبال مخلد بر دوام

علیات سلطنت والکابات والحق جهات السلطانیات در این صورت عرضه داشت علو بنعظیم ستام

خلد الله تعالی فی ایام انتظام العدل والاحسان ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه الی یوم الدین

عرضه داشت بنده کمینه خانه در موقف تضرع و ابتهال در محل تخشع و انکسار بعد از وظایف ادای دعای

صالح … افراز فخر و ثنای قوام و نظام سعادت تحلی معروض بعز عرض همایون آفتاب پایدار کامیاب طویل

ایام و حسن مآب میرساند که فلان و فلان بنو الغفران ابو النصر حسن بهادر سعد فیروز جنگ … اعظم اعدل

اللواء بین الامم و افتخار صنادید الملوک بعلو الهمم المختص بعواطف الصمد شمس الدوله والدنیا

والدین محمد ابد الله … فی العز … بو فرق قسمت بیکرانه از مواهب الطاف پادشاهانه شرف

اختصاص یافته اعلام … وزیر کبیر من الملک المعبود عم احسانه لصاحبها السلطان العزیز سلام

بعالی حضرت فلک رفعت ملک رتبت سلطنت پناه مملکت دستگاه نصفت و معدلت شعار کرم و مروت

دثار سلطان اعدل اعظم و خاقان افخم اکرم اشرف الملوک و السلاطین و افضل الجبابره و الخواقین

المنصور بنصرة خیر الناصرین المؤید بتأیید رب العالمین خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و صانه الله عن الآفات الی یوم

الحج بعد از ایضاح انوار صدق خالصانه و مواظفت و افتتاح ابواب [illegible] چند بر ضمیر انور

و[illegible] عالم آرای اظهر [illegible] جام جهان نمای و مرآت مغیبات [illegible] اطلاع [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] بر سلیح احمر [illegible] صحیفه [illegible] تحقیق [illegible] مبارک [illegible] که [illegible] التفات [illegible]

سفیر [illegible] و مقتضای [illegible] انجام تواند [illegible] و استماع اعلام [illegible]

نمی نماید [illegible] عظمت و [illegible] صفحه ایام [illegible] رفعت و فتح [illegible]

اعوام [illegible] ابد پیوند [illegible] خطاب جزایی خلدت ایام عظمتها و ابدت اعوام عصمتها و [illegible] و سلطنتها

[illegible] عرایس الدولة و الاجلال [illegible] عرایس الحشمة و الاقبال [illegible] در [illegible] در فضای [illegible]

عجب [illegible] عرض [illegible] دعوات صافیات [illegible]

و[illegible]

و اخلاص و خلوص خدمتکاری به اختصاص [illegible] خاص [illegible] اخلاص [illegible] و اختصاص شده

شمایل [illegible] کار ادعیه [illegible] در [illegible] معصوم و مستور [illegible] الذمار

[illegible] غیب [illegible] شبان [illegible] منتظم و مذکور [illegible]

در آیینه عرض و انوار جلوه می نماید [illegible] و [illegible] که [illegible] عالم [illegible]

در [illegible] صدق نامه [illegible] در [illegible] الله و

[illegible] نسیم [illegible] آمده [illegible] گردم

[illegible] مظهر آثار عنایت الهی [illegible] خطاب [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] خورشید

[illegible] خطاب [illegible] ابدت ایام حشمته و دولته و اقباله و خلدت [illegible] شوکته و [illegible]

و [illegible] العز و التمکین الی یوم الدین بنده [illegible] صادق [illegible]

[illegible]

عیوب تربیت و اخلاص و مقام ضراعت و استکانت و اختصاص و وظایف ستایش و دعای مستجاب و لطایف ارباب قرب

نمای مستغاث فی اللیل اذا ادبر والصبح اذا تنفس قرب و بعد زمیدانه لیلا و نهارا الا بالکه بسر و جهار الا افضا

نجوم حشمت و مکارم و زواید رسوم عظمت و نامدار که مصالح کل اهل عالم و مناهج احیای ابدان الا اشتهار آسیب

از سطوت مناصبه ملوک و امرای جهان در قبضه قدرت او است و قلب صناید جهان را نشان در تصرف اصابع

رحمت او مستتر میشود همیشه تا طایر فرخنده جان نشیمن تن را آشیانه خویش دارد دعا گوید رطب

اللسان و عذب البیان خواهد بود عرصه نجات فسیح فرمان بیان دعای قصیح است که دوام الاوقات بتفویض

خدمات لایقه و تقلید مهمات الایقه مفتخر و سربلند و مباهی و ارجمند فرمایند تا بانجام مهمات اعتبار و مقام اعتبار

شدید و تمهید یابد بیت تا بغراید جلال ختم شد در امارت مملکت و دبدبه از خطاب و ردا عاقبا لما عالله

فی العز والاقبال معالم مکارم و ارتفع فی المجد و المجد الافضل قوایم الاحسن و شد رشد ظلال غزارته

علی العالمین بنام کمترین مصادق العقیدت و مخلص بی ریب نسبت اطوبه در مقام قرب و محل طواعیت

بها ترکیه

بر اسمی آن و بصفات نیک لی حضرت سلطان ایه و زیر و سپهبد نظیر مجاهد صحایف اوراق عمر ایام انعام و اکرام

نظام حضرت مخدوم آصفی الصفی و صفی قویش و مشتمل و صفا مهام انام ابطال اخوان کرام عالی کعبت اجلال

قریب و مقرب بایه زمین و مکان از سر اعتقاد احکام مطاعش لا ممتثل و خاضع و لاحق عدل و احسان جهد

اقتباس از مطلع کلام و مشارق خلوص مشارق و مطلع بالنبی آیت شریع بعد از انتظام جواهر دعوات و انسام

زواهر صفات معروض میدارد که جز بیمن مطالب و عواید الحضرة آصف مناقب مقاصد و مطالب عامه

خلایق بحصول موصولست و موجبات صلاح و نجاح کافه انام بر حسب مامول و طبق مسئول محصول امید

و ادرک و استظهار ارباب مخصوصات از اهتمام و حسن التفات خدام بالانتظام حاصل است بر الطبع انور و ضمیر

اظهر واضح و مصور بوده که شرح حقایق و بیان دقایق محتاج و مفتقر نسبت و حالیا بامتثال امثله علیه معالی

و مفتخر بعد انتقال و اصدار از این پیوسته مترصد است و گاه گاه اسباب منصاعده مشهور بشارت قایق سعادت و ظفر

مستمر کرامت بعزت بیمنای حالت نشانه تقلید خدمات بتفویض مهمات هاله بانام بنده کمترین

مرقوم رقم منشیانه بلاغت شعار گردد تا چنانچه نواب با مدار بکرات [illegible] فرموده اند از آثار کلک بیت

بجوت کار روانواع جلادت و جان سپاری سیف و قلم برسانند بتحقیق معاطی و تنقیح محاسبه که به تن کشند رجوع

فرموده و فرموده اند نسخه مصحح منقح به بلیغ فرستاده و جهد و وقوف ایشان الا الا مرحسب الاشارة بجانب

بلان قیام صدور برطبق تحقیق رقم یا قسم بدفترخانه همایون فرستاده [illegible] قبول ایشان نزول

و قبول افتد [illegible] بغایه [illegible] ممالک [illegible] بالانتظار

بدایع [illegible] سیادت و نجابت [illegible] ممالک اسلام و نجیبی [illegible]

و انساب او لاد [illegible] نقابت العالم سلالة البتول و نتیجة الرسول صلی الله علیه و آله و منبع [illegible]

الابدیه و مجمع سعادات السرمدیه منبع الکمال و الکرم علی الشان و الشیم ملاذ اولاد سید

المرسلین و ملجا اخفاد سید الاولیاء امیر المؤمنین ع و قدوة العترة الطاهرة النبویه و اسخ

العصبة الشریفة الباهرة المصطفویه و صفوة الارومة المکرمة الهاشمیه و زبدة الجرثومة المعظمه

النفاطمیه نظام السلام و المسلمین المختص بمزید لطف الصمد المعین زین الله تعالی فی النقابه و النجابه

بعصمة الکریم و ورثه جواد السیادة و السعادة بفضل ضمیر العلم [illegible] [illegible]

[illegible] حامد [illegible] توضیح و تبیین و تنقیح و تعیین رسانیده [illegible]

و وصف اشتیاق بتقبیل انامل [illegible] [illegible] اخلاق و تطول

[illegible] یوع کان قصه [illegible] زلف [illegible] قیام [illegible]

و [illegible] روضه [illegible] سعادت و [illegible]

و استمداد [illegible] المصطفی و عترته المجتبین [illegible]

[illegible] زلف [illegible] طرفه [illegible]

[illegible] اقبال سعادت [illegible] بر فرق [illegible] فضائل مجلس [illegible]

[illegible] وجود مبارک [illegible] اعظم خلیفه [illegible]

فی ایام عالم اعدل الملوک بین الانام اشرف خواقین و سلاطین الافاق فی شرق الایام و کفیل مصالح الانام و مبانی

مناهج الحلال و الحرام و مزین مسند الشرع و الاسلام حامی احکام شرایع الاسلام و معالم الدین و مراسم احکام

و امور کافه انام باهتمام خدام بالانتظام منوط و به انتظام و مهام خلایق انام بفرط اعتنا و التفات تام مشهود

سعادت نظام مربوط و انجام بالنبی و آله الکرام مبانی دعاهای دعاگوی و مبنی بنای دعا واجب بعد از تسجیل

وثائق دعای صالح مستجاب و تکمیل حقایق ثنای فایح مستطاب موشح به شهود عدول صدق و اخلاص

منتج بعقود حق و اختصاص در محکمه خدمتگاری دار القضای ... و قضیه مخالصت

و جان سپاری ... صفای طویت و شهادت خلوص عقیدت ثابت و مسجل

آمده ... به حکم حاکم قضا مسجل ساخته بعز الغا و شرف اصغا معزز و مشرف

بیت تا باشد از حوادث عالم نظم لرام آیین دین و شرع پیمبر به خط ... قاضی القضاة

بحمد ... خطاب جلالت اکرام ای گشته ... فاتح ... در جهان ...

بسیار کلام

بعبارت کلام فصاحت ... بیان ... افاضت ... عوارف ... حقایق

نصاب مولانای اعظم علم الفضلا و افضل العلما ... و اکمل ... المعبود

و مقتدی اکابر و اقدم المشارق و المغارب ... و صفوة المحققین و وارث الانبیاء و المرسلین

و مظهر اسرار التنزیل و موضح انوار التاویل ... و الدین ... علوم ... و قرن

الافاده ... و علامه ... حلقه ... و بنای اختصاص ...

و تاسیس ... افاضل و اکارم ... افضل الانام و اکمل اهل اسلام ... علام علی ...

الشهور و الاعلام ... میکنند مستجاب بیت تا جهان ... فلک ... سال ... آب حیات تازه ...

علم ... آب حیات ... بیان ... گلستان علم خطاب شیخ الاسلام ... المعجزه ...

بناه و لایت ... شعار ... شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف الانام و شمس ...

الکشف ... و فوق اهل ... و المجاهده ... مقصد اقصا ... فهم ...

اشتمال بر غسق اللیل وقرآن الفجر دانسته ومصداق عسی ان یبعثک ربک ومن اللیل فتهجد به نافلة لک

شناخته وبلا واسطه در موقف مشهود ومقام محمود ترجمه عبدالله معبود لذ فرشکوه سیماهم فی وجوههم

من اثر السجود معبود مسجود سلاطین زمان تقرب بلندش استرشاد فرموده اند وخواقین جهان از همت

لم یزل استمداد نموده سلیمان رشد یکی از بر سجاده ارسال ... وجنس دم خضر قدم ...

خانقاه کبریا ارشاد قطب گنبد خرقه بر سر جا دم است در خانقاه جمع بکام مجرد در زر حسن صد بدیگ کف کرم حیی

مریم است مطلع انوار لطافت و مجمع آثار اعطاف سبحه باقی اشتغال او بر صفات خبر و بدیع ذات با فضل

وکرامات و لوح محفوظ کمالات الذین لا الکبریاء معتقد در خلوتخانه ازل دعای شیخ الاسلام درد

جان ذاکر جهان و سجاده اطلاع داشته سجاده و طور و بر در حسن اعتقاد او را از سر صدق در پای ملایک

به امتداد نفحات از باد دعوات او مشام آفرینش را معطر و تبیان صحیح جبرائیل از عبور بقاع ... معطر شود و لمعات انوار

در حافظه قلب قدسی ان محامد مکنون از فروغ اشعه لوامع لمعات منور گردد فاتح ولایه عبدالله و منجی اهل کرمها

معتکفان زاویه

معتکفان زاویه کرامت در صف اولیاء و حلقه از کار انخراط یافته بر رحمت اختیار الصالحین لسان نم کفی بالله

برز فرق صلاة ها تا از موجود فواید انفاس جان پرور دلهای ارشاد قبض کس مخطی او ست وفضیلی او فرا حضرت یا حی

بیت تا در مقام قرب جان مطلع انوار نور تجلی حق دالله بینم گرم بالا بنور افشان ذات مبارک تو لذ فیض

حق تعالی چنین زمع قدس مقام قطب الحکماء وا بعالیجناب حکمت مآب مولانا اعظم رئیس الحکماء وزبدة الاطبا

وافلاطون زمان وجالینوس دوران و شفاء الدلو صفا والاشباح وعیسی دم موسی قدم

انکه انفاس روح بخش او بشارت کافیه جلوه کلیات قانون شفا است و توجیهات شافیه اش

جامع توضیحات مفتاح مقاصد اهل صفا و کلام حکمت انجام شیمی خیره اغراض اهل وفا انکه بیت

جان بیمار بنقد لذ نفسش زنده شود همچنان کز نم باران سحر تشنه گیاه دعوات جمیع انفاس مسیح از غیرت

کدورت و ریاء مجمع بتبلیغ و توضیح برساند که عارضه اشواق و الام ایام فراق و اوجاع

انواع مراعات واف مقام اشتیاق والتیاع هجران و غلیان مراد هجران بنوعی مستولی شده

واثبات ثبات و علامات نجات بطریق اختلاط یافته کر به تفقد احباء و ملاطفت اطباء علاج پذیر نیست

عربیه مفارق الحبیب عن الحبیب بعیدا من معالجة الطبیب و چندانکه درد منداند وقاله المستعد ...

فلک پیر سانه زمانه قطره از شربت وصال در کام این خسته حال شکسته نمی چکاند و تندی هجران جان

ناتوان را قوی و ضعیف میگرداند بیت ترنجبین وصال بده کر شربت هجر مفید نیست خفقان فواد مسکین

انقطاع زحمت صداع الفت ذات ملک انقطاع اولی بیت سخن کوته کنم از ذکر استقامت زمان نشاید دم

زدن تر جگر عیسی ذات علاوه خاطر از آفاق اهم استقامت زمان * باقی تا فرصت ایه سیخار اسمان صوارت

همواره تا انجام انجم نجوم فضل و کمال جناب فرخنده اش صباح انجاء افلاک و صباح عرصه خاک و وقوع

لمراتب التنجیم و زبدة اصحاب التقویم و مستخرج الاحکام و منجح الارقام و عالم الانجام الکواکب و واقف

سر انتهاب الثواقب و ضابط معراج اللیل و النهار و موضح تاثیر ثوابت و سیار بیت انکه بداند بضمیر منیر

راز زمان فلک مستدیر بر درجات فلک مطلع * وازعلیات [illegible] منتفاعد از مرسوم علم

وافضالش

وافضالش برقرار بود بعد از اهدای دعوات چون عقد اختر است منتظم با انتظام و ادای تحیات چون عقد گوهر

عنایة با انتظام بعز انشاء و شرف اعلام میرساند باجمع انکه علم نجوم اتم علوم است سلاطین زمان

و اساطین جهان را در حفظ و برخی از اکثر امور و احوال محتاج الیه و معتمد علیه و تحقیق سعود

و نحوس ایام و ساعات و احکام طوالع موالید و اختیارات لابد و سابق نظرات منجمون ماهر حکیمان

مبصر باز بسته و اینمعنی بر اهل جهان چون روز عالم افروز محقق و پوشیده نیست لا و کتابا الذین

علم ایشان ممتاز نیست بحکم المرء عدو لما جهله حدیث کذب المنجمون را دستاویز ساخته زبان طعن دراز میکنند ه

نمیکنند چنانچه درین چند روز با یکی از ایشان در خاطر [illegible] واقع شده درین معامله و منافشه از سخن

خود رجوع نمینمود و گفتم درین معنی فرق نیست که اگر چنانچه ستارهارا موثر مطلق داند این سخن

شرک و کفر لازم اید و اگر وسیله تاثیر حق شناسد عین اعتقاد ارباب رشد و سداد است بیت

کر از فتوی علما احکام کیری استدلال * نمی منجم بحیران الست دالنی توبیخ * از انکه هیچ خداوند بیسب نهاد

همیشه نشو و نما شاخ عیش و انبساط عجب ار خرطوم پشه تا نبات معطل از زنگار و خنجر و تیغ اگر چه

غراب شوم ملزم بود تا بر جهل خود مصر و اهل فهم را کافر میخوانند و فی الحقیقه ایشان از افلاک بزده

میگفت و این علم را در پیغمبران فرستاد آمده و صد و فیض مبدا انشا قبیح چنین خورشید بیش

در ظلمت شب سر بر زمین نهد در مقابل جهل اخر بر افکندن جان بیهوده که گفته اند ع علما فقا طبع حرمد

جهل باد در نقاد بنت بعد الفتح بخاطر فاتر آمده ما این صورت را معروض الطبع انور کرده شد و التماس رد و کرد در

باب تعقد مع و برس و خاتمه العقول و تبیین چنانچه موجب تسلیه خاطر ایشان و تخلیه بخاطر معرض شد

گردد بیت جای است بعضی را غماض مولا است ب همیشه تا که بر برهان عقل نقلی قضیهای

حا بیت لعل غلط محروس چه خط جدول تقویم بود عزو قیحون و دیکر با تو نکرد بد و لتین مانوس خطاب

فتبارک نوال الانسان بدایع کلام مفرحه القلوب و لوامع اقلام دلالت لرفاه مجلسه المعیز و مروح

الکروب مسته تا قلم قدرت و خامه حکمت بر عارض صاحب جمال محقق خط غبار بر نو بند و زلف عنبر فشان

دلبران بخط





دلبران بخط مسلسل تعلیق و ریحان نوشته صفحات چهره ساده حقایق و در الدر فانی تو خط لطیف

و لفظ شریف منشی الممالک و مبین مالک الرقاب و منشا الفضایل و ملجا الا فاضل و ترجمان

اسرار و افتخار عیار نمود طاوس یحی الخط که شمع ولی و انظار محو العبار کالبا و اشهر نظام الملک

والدوله و کسی که در حاصل و مکمل و عقول قابلان عقلا منقت تعلیم و تکلم فرمان

در فهم بیان فصاحت نشان محصول تحصیل کامل و محصل آن بعد لفظ انخاف صنوف و عوائد احوال

ترکیبش با ارکان سطور مشغول لذا جانب نسبت بمقاربت اصطلاح داشته با شو و مروف و حکام سعید بسم نشین خیر

نزول الله سال فیض ندر بشرف مبرزه که سطور چند از خط مبارک مخدوم اند چند خطی ولدیده لفظ

مشترک خداوند سر رابند همواره داعی نیکخواه بود در اینجا بنظر شریف و اشراف و اکابر اهل اقلام رسیده بود که یوزن

در خط خطاوان خط بخط انعتبیند طلاب پانوی و سید پیوند بها معنوی و بند و دم ما و افرینها

با دار سعید و طبوع مجموع انست چند سطر که ثلث و توقیع و قاعده عشق محقق النسخ ریحان بستان رضوان

بدانکه نسبت تعلیق و دل جان اخلاص کرده دلبر را به جا رسید تا زمره کتاب و جمله اصحاب آمال مطلوب گردد مرغوب
هر محبوب به محبوب به طالب و مطلوب شت این رسید شود **خطاب شعرا** ایشان که علمی که عشق بگردن نمی رسید کاه سخن
در کی تواند عشق بر ترتیب شعر لاکه نازک و نزهت شیم است مجموعه متون کامل کرده دفتر جمع جلال
ملوک عالی و حافظ سخن کمال الله و معز و عنصری مطلع سنائی چنین کمال السود بنظم معانی و حظ
و علیه جم نظم نظامی میسر تا شوق و جلایه قصاید ربانی فرائد لفظ لطیفه به سحر حر و عجب ذات خاص
و اسباب دعا بر در قبول و اسلیم مجموع برکرده بقبول نمودن که ضرورت و اعمال بعض لفظ بهشت که مقاصد اعجاز
موقت خاص خاصان نخواند دبیرستان و تجلی ابد هموراه تا عوارض بر کل لطیف طبعان روضه از بحار اشعار
گوهر معانی بسواحل الفاظ بعنان کوشش و کوشش استعلا آید از لطایف افکار بقالب معانی منظوم و غزلیات
نظر اعیان بکار رعایت حرف طبع سلیم ضمیر مستقیم فضایل علیا الاسته باشد حد بسیط غبرا و محیط خضرا
بر قامت حال و فراغت بیمد بدیع عیش و طول العمر سالها باب الافراد و قرنها کامل طبع
مولانا بپای

مولانا بپای اسند **بیت** تا کنند اهل سخن تقطیع این وزن لطیف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
بر وزن کامل حرمت سهولت ایما با کمال فضل عرفان جز بسیط کاینات **خطاب** بسلام الله حضرت محمد الصاحبه
علی المخدوم ارباب طاحته خورشید بر حالات شادی طبعش برکات ایام اهل فصاحت منتجات الطاف و معجزات
و منتجات حسن و معارف تا آب معانی دستگاه اعلایه جناب مولوی اعظمی افضل الکمال خصه الله تعالی بالاولاد
المرحمانیه علی باب لطف العلی و حفظه بالاعطاف الرحیمه علی الاعطف النجابا بالنبی و آله … هر دو روز
ز جنت و نصب العین نظر صدق خالصان جا بر اعیان محبت خانه انداز سبب و دین و خاص از بین و شمس سماء
مختوم بختام مشک مصنف وده تا مفتوح بعنبر و اخلاص حلاوت متحف بسلاله رقم دعا بر صفحه فواد
مینگارد که چنانچه آینه ضمیر منیر مخدومی و هم گاهی صورت اشواق مخلصانست تبیین کیفیت و کمیت
بیان حال نه رفت **بیت** چنین خاطر منیر تو جام جهان نماست مصداق حال با و جبل افتخار و حوالت شد
معروض مرات ضمیر منیر فتاحی همه بصفا نمود دار مهر بدرد مستنیر و منیر است مکرر که دلهای دوستی …

در نشو و نماست و جمال احوال دیگر کار اسوه که در فراهت بعنایت دلکش فریاد رسی آمال در

استیناس مراد است و چار فیضان بر در و مه عنایت دل و امع از دیدار است هر چند مشرب معانی و تربیان بنجیز

از دیدن فهم غیر خانه فاما خردمند از اشارت کافی و هوشمند را ایما کافی نیست فو این سطر آبروی

دبیر ابن البیدا اهل دو فا توقیع عنقریب بشرف استعداد تقبیل انامل فضایل پرور خود خلل گستر فاتحه گردد

لنا له تحلی منح الامال و مصالح الاحوال و ما غیر من و ما الحمد [illegible] رعایت او لولا [illegible] احوال

این جرأت پیر کمال محبت جانانه مر بر سلک عباد الله عادل [illegible] تحمل الفتنة آیه [illegible] بحصول موصول

مکتوب به پدر فیض فضل الله و بیمن لطف سبحانی و قرین [illegible] فرزند کامکار و قریب عیش و کامرانی

و معین [illegible] و مخدوم حقیقی جانانی و خداوند تحقیق [illegible] المتصف بصفات [illegible]

و [illegible] و واسطه عقد جمع و رابطه [illegible] و مقصود ذات [illegible] و خلاصه ابا

و امهات بیت بعنی پیر بزرگوار مقصود [illegible] کارم [illegible] خود [illegible] حرکت

و فیض برکت

و فیض برکت آنحضرت موجب میدانند و خدمات او را بر نفس خویش تا به طاعت معبود میشناسند و دعوات

چند دعوات سحر بقبول مستحق متوجه داشته از حضرت رب الارباب میخواهد که معمور و توفیر و کامیاب باشند

فان الدعاء [illegible] فیما مستجاب مکتوب به فرزند الا ای جان شیرینم چرا با مانه پیوندی بیداد باز پرس اگر بجا شد

مهر فرزندی [illegible] فرزند دلبند بجان پیوند سعادتمند بر شمه تنگنای بر در حرکات و سکنات [illegible]

مقصود بر رضای علای سلامی [illegible] آید [illegible] تعطف حیات تازه روی

نماید در ابنیا وقت و اشرف ساعات [illegible] انصاف [illegible] در حقیقت [illegible] و اوقات

که بقیه حیات بر عنوان انجام کرده رب رضیت باسم القضاء و فوضت امری الی خالقی لقد احسن الله فیما مضی

کذلک یحسن فیما بقی [illegible] العیوق جان مشتاق است فی حیث [illegible]

در بی زر [illegible] بجوار [illegible]

[illegible] بیت [illegible] در فراق گذشت مکتوب

مرغوب مطلوب و محبوب قلوب مصحوب فائز خور رسیده و بر صحت نفس عزیز خود حق شکر و سکر حق بجا آورد

باید که در همه احوال از افعال طغیان و خصال جهال و صحبت دانایان دل آزار مثل حضرت طبیعت و لهو و کسل و غرور و بطالت

و جهالت و اهمال و اعمال احتراز کند و اجتناب نماید و بتحصیل فضل و کمال و تکمیل علم و افضال قیام و اشتغال

نماید و نفس نفیس را بحلیه ادب و حلم و وقار و تدبیر و تفکر در امور و تفکر کار متحلی گرداند و در تحریر خط

و کتابت و لغت و شعر و شعور سبقت و رجحان بر اقران جهد و جهد بلیغ و جان بتقدیم رسانید و مجالست

و مصاحبت با بزرگان زاده ها و اهل ناموس کند تا همگنان را خوش آید تا تخم محبت او در زمین دلها

کشته شود و او در میانه سرافراز و از اقران ممتاز گشته باشد ان شاء الله از عمر و جوانی تمتع بار و انتفاع

نماید از حسن احوالش ممتنع مکتوب محبوب بینی و بینک فی المحبة نسبة محجوبة عن غیر هذا العالم نحن الا

الا ان تعارفت ارواحنا من قبل خلق الله طین آدم بیت دراز ملک جان و دلم یاری بود

سر ... خاک ... یاری بود ... آینه ... صورت زیبای تو بود

عرصه

عجب صادق و عاشق ... بیت ... پیش از ظهور گوی عقل نظر ... مسا ... چه کلام

جانان دلربای ... بیت ... وفای یار

رسانیده ... اصل محبت الالفت ... با هم آشنایی

و گاهی ... تعارف ... عربیه من القلوب علی القلوب دلائل

بالحق قبل ... الاشیاء ... تعارف ... تعلق الاشیاء الفت

و ... تصور ... اتفاق ...

و ... عالم ملکوت جمع ... اند در اینجا آشنایی

باز ... در اینجا ...

کنند قبول دل و قبول خاطر ... الارواح جنود مجندة ان القلوب ... جنود مجندة الله فی الارض

بالا ... فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف بیت ... که در خلوت

ربیع الاول

لذا مفتوح ای دل عشق تو هنوز در طلب وصل هر چند مثال این نامه بلطف ... مؤلف بصد بار قلم

توشیح است و کتاب این او ... تصحیح ... بیت ... ... کوه همت

در تحت نظر دل ... ای دل حرمت همیشه با ما بود طلب ... گفته اند ... روشن است

این سخن به تاریکی چنین مقدم و تمهید یافت بیت ... را ظاهر کند دل خود برتست

با یکی تقریر کند تا در عالم اجسام غرض ... اعلام مطلق ... نشو ... این مستمند لند

جای ... استقرار سرشته است که ... داده و ... کشته نا ... و رب

صورت ... پرستی این دل خسته را جان در تن و روح در بدن باشد بیت اگر ... عاشق ... نیست بزم ... ربیع

و گرد ... خشنود ... چون صورت ... این ... در آیینه ضمیر ... بار نظیر

تصویر ... برایت ... صورت ... این ... شکسته ... ... تمام جلائی ... ربیع

فلیستیقن ... والقلب اصدق شاهد ... شاهد حقیقت سخن ... کی ... الله کلی

این بیچاره

اکر ... انجار ... ابسرا ... ری ... تا ... سا ... ارب ... دل

این بیچاره خاک ... دیدار ... دلدار ... مخصوص ... دل خسته ... الغرض بیت

دستم ... وصال ... حجره ... تمام در کنار ... جزاله

در فراق تو ام ... وارم ... وصلت ... یا رب که از خدا ... کرم ... مبادا

شرف نامه این نسیم صبا ... چون ... بر ... که فراق تو سوخت

خانه دل ... عشق تو ... خانه دل ... در ... مانده ... تا بسحر

در خوابست ... زخم ... تو ... شب ... شمارم ... کوکب ... کو ... رخت

طالع ... تو ... در ... نجوم ... مست ... از ... ساغر

که ... خدا ... تو ... بیست ... بیم ... بوفا و عهد و میثاق ... دل ... بیچاره و

دل مشتاق ... سعادت اتصال ... اضطراب ... اضطراب ... باطن ... جان ... مست

و دل در اضطراب بیت تا که سرو خوش ... در ... که شبه ... در فراق ... دیدم ... کس ندید

فی الواقع هر چند بکلام بیلاوینیب بکتفی بی لفزیحا نقوا اسش خرم و دلشاد بر باشد بیت ما تنقب نحروهان

ولا فرحة الا فدوک تعوقون بانقضای حرز دمی که مارم افراخ زدن لاله کهی آید بجای ایشان زهر و دیده جوی خون

آید دلم ز عهده هجران برآید بنیاد بیمیح مگر ز عهده این کار جان برون آید و فی الحقیقه حکایات اشواق

و شکایات ایام و شکایات افتراق یاران رسایل و اتفاق اطباق و اوراق محرر و مقرر نمیشود بیت نامه حال دل

من چگونه برخوانند چه آب دیده سیاهی ز نام میشوید قلم اگر چه هم باشد قدرت تحریر و تقریر اشتیاق ملال

در قسم بیان اگر چه معنی بیان است قوت تصویر و تعبیر افتراق بنیاد بیت علم محبت شوق از سر ارباب شوق

هزار عذر تقصیر بر کنار نوشته و لله الحمد و المنه چندان غم او هست که دیگر از غمها غم نیست و ما بجوه

لئیم خایه لذا رشی بکدم غیبت بیت لغیاری خایه داغلیله دی نیست چند الکن غم من دلم آرامیح غمی نیست

جز غم هجران تو نا بر دل ما شکست در هوای عشق تو دلم هیچ کمی نیست جز سوز فراق غم هجران تو هالا

المنة لله غم و الم نیست صبح قوه صادق و خورشید امید شارق ما دلدار او بلا مرغ از اتفاق مقصود

وطن و دلها

وطن و دلها به پایان شب تاریک هجران بطلوع شمس نهار مواصلت و اقتران اندر غره غر بر جماعت فر و ظفر

اجتماع صورت مثال و موجه گردد بیت هر گز دلم ز حلقه زلفت جدا مباد جان من ای بجز سر کوی تو جا مباد

چشم کرانتظار جمال تو بنرد لشکر اولا بعیر خاک در تو بنیا مباد و فی تحیات آمدن از اوج سعادت طایر فرخنده فال

گشته مقصود اش بهدایت نامه در زیر آن نامه در حسن ترکیبش حرز ها گشته گم نامه در حل نهر کیش

زبانها گشته لال کشته در هر سطر او قطعه گنجی از خزانه معانی در هر حرف از مکتوب جابه لذکار و نزعیش

در خط جانب بر در شن معیان چنانکه در سواد ظلمات اسکندر آب زلال نقطه حرف عبیر افشان مشکین نگونشی

همچو بر رخسار زیبا یار خوبان خط و خال بیت چه گشادم مهر او ز لطف الهی دیده شد در شب هجران سوادش

چون صبح وصال بیت شبنم لاله فرو بر ده لذ فاکه دیده بر داشته قشر گشته سهیل الا افتاب پیدا و فال قمر

سعادت روز افروز و دیر لیع جهه نظام عالم جبه و فرمان قضا مضا بر قدر جاری و توقیع رفیع منیع والا جیب

الاحسان و طغرای عالم الیزم ال الاقبال انتقال افضاب اقبته فی احسن الحالات و اجلال

فرموده‌اند با ادب بوسیدن تاج تارک ابتهاج گردانیده و بوصول آن جواهر عظمی و حصول آن سعادت کبری

از گنج خمول باوج قبول و از حضیض مذلت باوج عزت رسیده همراه آیینه بیت کیمیا کار است خاطر درخشان

ز جیحون بر بزرگ زاده است بینش انواع اصطناع شاهانه را از فحوای آن جلوه می‌نماید و عینه هر بیننده ساده و آیینه

آفاق بعزت عالم پیمای مقابل گردانیده و از حضرت الله در ضمن حاجات فتح کامیابی بخوانده چیز در زیر [illegible]

نوازش و التفات منیر نماید بهر فرمان سلطنتی تازه و عطیه ایمان گردیده یکی فیکی آثار فتح

میان جوانوار بشر عزیز بر صفحات حیات سنین بکشد ایضا جواب از شرف توفیق الهی انوار سعادت

شاهی را صحت اشراق یافته بود در زمینه که بخت بیدار و دولت پایدار و سعادت قرین و عنایت حامد معین

بود بر منبع وصول شده برابر باب جهان بانامه التوقیع افتخار بر اوج فرقدین رسید و رفع [illegible] بیت گشت

از نسیم لطف تو اقبال تازه روی شد از جوی [illegible] ایام [illegible] شاکامی گوهر کزو قبض ازل نموده خورشید

سواد خط تو سرمایه تبصر میباد فصل کتابک فاستسلما استلام الحجر الکریم و تمتعت منه بالعیش الاخضر

ووجدته زجاجا

ووجدته زجاجا بین الورق فانا ابیض والدر الا صفو والیاقوت الاحمر والعنبر الاشهب [illegible] مسکه صحب

ایضا جواب وصل کتابه [illegible] الاعلی فی قبلة الحبیب واحسن من الصحو [illegible] التعزیب بیت این چند که

نیک خواهد ایام کرد چند بدو شنید خط و سجام کرد بوسید هزار بار بر دیده نهاد که نامه و کاغذ و

کز نامه تو نور باصره امید و اکسیر سعادت جاودانی اعنی کتاب مستطاب [illegible] منفحات القدسیه

و منقش صنوف عجایب الانسب بود در طی [illegible] ضمن عبارت سفارت [illegible] صحیفه متضمن صد لطیفه

و هر سطر معنی مجرد [illegible] خرد لذت بیت لفظ شکر آمیزش در دهن خاطر چه جز بار [illegible]

جان پرور [illegible] صد نکته در هر لفظی صد لفظ [illegible] حرفی جان [illegible] حاصل [illegible]

اوقات و احسن حالات بر درید معتقد [illegible] ایضا

روایح نفایح الطاف الهی [illegible] اعطاف [illegible] شاهی [illegible] سعادت [illegible] مطلع کمالات

انتشار [illegible] ایضا [illegible] زلال [illegible] اقلام [illegible] کلام معجزه [illegible] نسیم صبا

روحانیه هر دیباچه دفتر معانی و عنوان صحیفه لطایف حضرت مخدومی [illegible] مولانا [illegible] افراز گلشن مصادقت و مصافات

مزین بانواع اصطناع و مخلص نظر [illegible] با صنوف الطاف و عواطف گسترده و مشتمل بر لطایف

دلاویز معنوی بر عبارات رایق انگیز بیت خرم چو [illegible] طراوت [illegible] جانبخش چو آب زندگانی محتوی

بر دقایق فکر [illegible] پرورده منظوم بر حقایق حکمت و موعظت گسترده بخط چو [illegible] خیابان معشوق

و عبارات چو [illegible] مشوق [illegible] الفاظش [illegible] لطافت [illegible] سحر حلال

بیت نظمش ز بدایع چو روضه بهشت نثرش [illegible] لطیف [illegible] پیدا از نکتهای لطیفش

هزار لطف [illegible] لطیفه و نکته نهان [illegible] از اطراف [illegible] در فصل بهار [illegible]

خامه [illegible] از اقطار [illegible] بر صفحه [illegible] تهنیت ماه رمضان ماه رمضان مبارک باد [illegible]

مبارک ماه [illegible] [illegible] سبع المثانی [illegible] روزه [illegible] از [illegible]

بصفای [illegible] [illegible] معوض گشته بروزگار [illegible] خلاصه [illegible] منظور نظر [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ز قدوم شب قدر [illegible] تا [illegible] ماه رمضان [illegible] و عید [illegible] مبارک باد [illegible]

[illegible] تهنیت عید [illegible] هلال عید [illegible] آید [illegible] فلک [illegible] [illegible] ماه [illegible]

طلوع [illegible] صبح عید [illegible] [illegible] هلال شوال [illegible] صباحی [illegible]

[illegible] ختام ماه صیام الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خجسته [illegible] خورشید [illegible] تایید و توفیق [illegible] الجلال و [illegible] الطاف [illegible] اعطاف

[illegible] و نتیجه [illegible] علوی و خلاصه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بحصول [illegible] بیت [illegible] شب [illegible] عید [illegible] [illegible] بعید

تهنیت قدوم [illegible] در گوش [illegible] جانان رسید [illegible] رسید آرزوی

جان [illegible] [illegible] یار [illegible] دل [illegible] جان رسید [illegible] روشن گشت [illegible]

لز عبارت مستم اسب و جود الی رسید الحمد لله الذی حسن ما یسر و جعل ما بعد عسر یسرا سنه ...

و مطلب ... بسعادت الحضور بوصول مقدم المبارک الحضرة الاکرم فی اللطف المحمدی و فی الاعظمی الا و صفی الاکملی

فی ذو فور الاقبال و ظهور آثار الی مقام العز و الکمال و سفر الحشمة و الاجلال و ابتنی بما یشتهی الله ... و قد ... و یه

سالما و اشکر و الشعار ذلک شکری ... بیت صد هزار شکر ... که دیگر بار ... باز ...

مخدوم ... افتخار آفتاب دولتش با ... ماه ... محبت و ... فتح و ... تهنیت

منصب اعلام ... بانتظام ... اعلی اعلام ... تفویض

مناصب اعلی و تقلید ... و اشغال ... الجناب فی ... فرموده ... منصب ...

... بدان صدر عالی بعقد تفویض کنند و ... شغل رفیع خطیر ... حقی ... و امری

بجای خویش صدر و ... موجب ظهور ... و ... الحمد لله ... لا ...

... و ... رونق ... کامل ... و جناب ... تکفل ... و تقلد

لز عالی

لز اعمال ذکر ... تحصیل و اجر ... تحصیل تکمیل ... انشاء الله تعالی بیت منصب لز منصب رفیع ... منصب

تو ... در میان مناصب عالیه حرمت و عز و جاه ... منصب مولوی دل ... منبع فیض و معدن

دانش و داد ولز دانش و داد ... در ... انشاء الله ... دولت ... حال ...

صلاح ... عدل ... کشوف بایضاح موصوف ... وقوف ... دولت

... و در ... مملکت ... و ... و گشته ... عید

شما و ... قسم بالله لقد ... ابتهاج ...

لز ... بوستان ... تهنیت ... مجد ...

مبارک ... آمد ... فرزند ... فرزند ...

... حضرتش ... گردانید تهنیت

زفاف ... عقد ... انتظام حبذا عهدی ... رونق عالم ... اجتماع لز

صاحبقران [illegible] السعود تا بر [illegible] عالمی [illegible] نظام چنانکه [illegible] بشیر بشارت رسید [illegible] بلقیس زمان

بپایه سریر [illegible] سلیمان جهان و آصف سلیمان مکان [illegible] آمد روشنان سپهر [illegible] زفاف مبارک را

قنادیل سعود برافروختند چنین [illegible] و صبح طبقهای [illegible] نثار گردد و شام در شب

ماه تمام عیار بر طبق نهاده و ایثار نمود **بیت** ماه [illegible] گشته [illegible] خطبه خوانی باعطارد صفحه تقویم

با ناهید در دف [illegible] عقل و نفس [illegible]

امید [illegible] زفاف همایون [illegible] اولاد [illegible] و اجتماع این [illegible]

واتصال این سعد [illegible] سعادت [illegible] **بیت** اجتماع [illegible]

مبارک باد [illegible] شکر [illegible] به لطف رب العالمین [illegible] آفتاب [illegible] دین

[illegible]

[illegible] عیسی [illegible]

جمع چاره بین

جمع چاره بین عقل [illegible] بر جا [illegible] لطیف [illegible] طبیب و حفظ سبحانش معین

[illegible] ذات شریفش [illegible] اجمعین [illegible]

[illegible]

شریف [illegible] بعلم الله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] رب العالمین **بیت تقارب** سبحان الملک الحی الذی

لا یموت [illegible] **بیت** [illegible]

[illegible]

در کار جهان کرده صورت حال است اولو الابصار را از مصاحبت جان بکاهید دار السلطنه فلان مجموع خلایق

خلایق رخسار شقایق رنگ به خون بنار شکفیده خاک و افغان زمرهٔ ایشان از حضیض غبرا به اوج آسمان رسیده و آه

آه سوزناک از مغاک خاک بر سمک افلاک. بیت: چه ظلمت است و سیاهی چه ماتم است دریغ / که راه چشمهٔ حیوان گرفت خاک

سد مسدود اند زین مصیبت هایل کلبهٔ اشراف نشسته با دل مجروح و خاطر منکسر تا ما که مهر سپهر کامکاری رو در زوال

فرو شده و شمع از بلندی پر نور انس بدرجه [illegible] وصال آن اشرف جهان و معنی لطیفه جدا شده و طیار روح

بر فتوح فلان سقی الله ثراه الشمائل الرحمة ثراه و جعل فی مقاعد الصدق مثواه از نشیمن بدن به هوای

جنات عدن اعاذ بر پرواز نهاده و به موکب اشباح مع الذین انعم الله علیهم سوی عالم القدس خرامیده و لازم لکرای

عزم نجاح در ره رحلت فرموده. بیت: ما که از بالا اجل شکست از شاخ نبات / رفت زیر خاک و شد چشمهٔ آب حیات

سلام علیک علی ذلک الذی فروح و ریحان علی ذلک المثوی حقا که چنین قصهٔ خبر وحشت اثر و دیم

قضیهٔ مشکل جان گداز غم اندوز مجلس کسانی رسید که جان [illegible] توزیع خاطر و اهتمام خاطر به تصویر بر منبر گشت که متعین بر

و تعبیر تغییر یابد

و تعبیر تغییر یابد. بیت: ای دریغ ز باغ گلهای تر رفت ایام ما کامل نمانده افتاب [illegible] حسن نمانده همچو گنج

رفت زیر خاک پنهان گنج. خلق را به حال او بر چشم خونخوار افتان نمانده الحکم لله العلی الکبیر

ابراهیم حسن [illegible]

چون نیست درین مسلک الا التسلیم بنده مخلص با درد پر سوز ناله و آه خواست که بجای علم ازو قدم خود

مشیا علی الاقدام لا مشیا علی الاقلام مسارعت نمود و ملازمت آستان آسمان رفعت مشرف گرداند و حسب

المقدور مراسم تعزیت و وظایف مرثیت و لوازم تسلیت بتقدیم رساند به واسطهٔ عوایق ایام موقوف و عنان اختیار

از صوب جادهٔ اعتبار مصروف ماند قویم حضرت صاحب قدیم را بمقتضای آنکه کان من المقربین فروح

و ریحان و جنة النعیم روح مطهر کریم مغفور مبرور سعید سلیم را در جنت المأوی و مسکن در فردوس

اعلی بخشد اللهم تقبل حسناته و تجاوز عن سیئاته و جناب فلان سالها بسیار و قرنهای بیشمار

وارث اعمار زید بر مقتضای انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بثواب مستطاب صابر گشته

[illegible]

و چنین بر [illegible] که قدم در راه فروع صبور نهد [illegible] عاقبت [illegible] بیابان عدم فرو [illegible] ترجیب

حور شبیر فتح آمده بر انجام با یمان فانسوه سنت الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنت الله

تبدیلا **بیت** بدیدست بهیچکس اکنون بجز دعا بنشت ره با چنین حرم کعبه خاک او و بر فرق خلایق و جمل جان

ما ز نیشن الا بفضل خویش رسانا در سرای سرور صبر جمیل و حر ثواب جزیل واجر جلیل است بحیح و عویل

تبدیل فرمایند و مقام تسلیم بوظیفه شکر تقدیم نمایند نادر دنیا و اخری داوند و عقبی در جات رفیعه

ومقامات منیعه کرامت شود ان شاء الله تعالی **بیت** از خرد مرا این زمان ترک ثنا خواهم گفت حسنان

گو بیند آمین ما دعا خواهیم گفت در نیر بها روضه تو جاودان پر نور باد رحم پاک در باشند از لطف حق مغفور باد

باطبقهای فلک از حضرت عزت نثار بر فراز خاک قبر تو لولو منثور باد مرقد پاک در فرق روضه دار السلم

ختم کرد ام سخن را سر دعا و السلام بجانب جناب آن جنایت نصاب جنابت لایب دنیا اجتناب

دنائت لم یکن صاحب الاغالیط و الاباطیل و مالک المخاریق و الاضالیل المفتخر بالمضاحک و الملاهی

والمشتهر بالفضایح و المناهی الاعمی البطوط علی الشطوط و طاحن الرخن و الشعلیهرة التی یعو

خان عندالنهر

خان عند النهر وسعو حطائح و کلب النتائح و خفاش الاارزاق والاقوات و نباش الاحیا والاموات

بیت کانت بسته ابلیس ملعون ازل تا ابد بسته بلبیس مطعون و غل خانه گفتار کفر خرس

بحال غراب تیره دیو وش تا ابلیس و ترکین جعل جام کن دغای بیوفا و بیشرم و بیآزرم و بیحیا

وکذاب بی ز بو قلمون دره طور بدبخت ازل و ابد بصد بیان کن ای نابرجا ستیش اعمالات ودبر

دشمنی بل تل غفلت و غرور است و فهرست تعاب و شرور است وجمع کذب و قباحت و خلیفه مسیلمه کذاب

هاجر و قاصد و لیز ما بیرا لاپه کرچه خر بالاید بزید بدنام الا بو بیزید بسطام خواسته و لیخ نسناس و کناس

خناس کم لو و سوالس مقام عطارد السنام بیطار ران فع مع خلالت و صورت جان بطالت و نحوست مکدبه

ابلیس و مدرس مدرسه تلبیس و مکر و نفس مکتبان و سبک سرکرانی جان و مخترع افک و بهتان و مبتدع

شرک و طغیان و عیبه عیب و لطیبه ریب و غلاف خلاف و میان اللئام و کان عجز و قمع فتح و حسد

حسد و تجبه لجاج که وعده او جز شرور شکوک نجسک و معز بر غوشه خان وخش و دغا بطالت

در قلم آوردن عبارت تا...

المتفق عند ذوی العقول تعریف فی زمرة اساتیر الاطباء طالانعام بل تجب باجماع الانام ابوابرهیم الدنیا

وخبیس الدین حسام بن سام بن نسام بن سام حکایت زمان خطاب کرده که بر زرگ کرده بکنون خمر

طلبان از بیخت شهر بهم صاحب داده بجد جذبهٔ زجبل لشة القلوب حاجب و الموت طالبه و الخصام زایده و قفان

فاید بخار و ضبیر بخار و تدبیر منکوسه و تقدیر معکوس تالیف بو فور وطن المحصور و تقدیر بسحاب و نقع تحت

بلا نهایت و شتم بسیار و سبب بجد و لطم بی نهایت متوجه داشته و اصل و منکوس ندولند حضرة عزت جهة

دهر کار آن غدار طرز مکار بانکار بر سبیل اقطاع وله للارزاقات فنا و علات بلا و سو قضا کشت اعداء

و مرکب مفاجات و ولیله بیجا و خیانت زرکار آورد که آن سفها و مختبسیا کذب صاحب و علت بیدان ان و چا گردید

قرن تراشیده بذ ایشان و دیدن کابوس بو قسکر و حاصل قرن بدر و همیای نفس از افلاس و ستخوان و کوراست

وداریش و بیچوشی و قرض بسیار قوار ولیشی و سفید الطرف اهنگ در بیش قادر گیر گیر و لنگ ند و شتر ریش

در بیابان مهلک قطاع و توشه با جهور ران رکن و سرمایهٔ مغار قرا و قطا و پیرایه مهاجرت از خاف خان

سوده خنجر جگر

بسم الله بسم الله موسی ل ... ما

سوده خنجر جگر و حاصل جرجیر آنچه مجهول بدانه زرد اما در مجلس لذ هم بسبیل باجانب تنقیح با جواب بزل

کمتویه در قاعده قطع واسس بقطع لف رد شنام و تقدیر عمید داشته و تختیات در دیدم در طالا کله بر سنه

لطایف بنداشته و خار صرف ده لالار محض لاطایبه کانهم فی الحقیقة هد بیانات کراب ق ریش

خویش فرو ریم و شانزد جند بدن عبارت خاییده آوره بود ند لذا ستاع لیم لشهیج حمار بعض صوت تاهی

به جار حرف تابع لطیف طبع و ظرایف شیرین کار به در گوش کم چند هر چند الغبالات کند ایام بهیجه سند بابیع

بوداند کار مختشان بالقرد موتنان بیت لطف و جنبی انی رفر کالطاع القلع ظرافت بی لطایف تقرار نطایبات

و سرمایهٔ مضاحکات حاصل کرده بجگیابه بجای محیین تبرهای رنگین و جز های تنکین در زهای سنگین بهوشی

رشنا هدای

تمنی آن زانات و سبلت کاتب ارن لطائف ستارید لکرم مزاج اهل لطیف طبع و مزاج الدان بلد حیثیات ه

ستعادات

رنگ بر تر شده به جمع رسیده مختشان و سر زنش موتنان و دیده و شنیده بازیبایان عبالات خوش دا

تا مربوط مشوش خند بد ند و اضحاک فرات و آلاف فرضرفات سلام با علام مانام جمع فرقهٔ آمد زیرک

بر سندان و سنگ بر دندان و مطرقه استرمامان بر سر و فرق و گوش و گردن و سر بنهاد و کفل چهارپایان به گوش به لگام

و صریف براندام [illegible] در میدان کلام از اف [illegible] بر رفته و چون خر کاهل از نوازش نصیحت در خلاب فضیحت

خفته و بر سانج و پای چون [illegible] آفته و از زخم [illegible] گوش [illegible] و گنگل تمام [illegible] شارب

[illegible] و آنفعی [illegible] بسته [illegible] و انبسط [illegible] و انواع فتح و فتوح [illegible]

که بیمار و افگار [illegible] آن دیار [illegible] نادیدن [illegible] سلامت [illegible] یافته و حنه جنانی [illegible]

استشفا [illegible] شفق [illegible] بکلی در رسیده و [illegible] بقوت [illegible] بر کار [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible] بجانه و طبع [illegible] ناقص [illegible]

بالافاده [illegible] طبع [illegible] خویش [illegible] قبول [illegible]

[illegible] بر [illegible] **صورت المقصد** اعتضاد و افتخار اصحاب

درس و فتوی و اعتماد و استظهار ارباب علم و تقوی خلاصه خلاله علی المسلمین فی الخافقین و حقیقت آمال
[illegible]

فی الآفاق [illegible] بیان [illegible] بیان [illegible] معترف باصناف ذنب و قصور [illegible] مسکنت و تقصیر

و البضاعت

[illegible] بعید [illegible] رسانیده و پیوسته بالقاب [illegible]

[illegible] خسته حال و شکسته [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] **صاحب مستعتب** [illegible]

[illegible] **صاحب** [illegible] عاقبت [illegible]

[illegible] ضعف [illegible] **[illegible]** قال الله تعالی واغفر [illegible]

[illegible] بالحسنة فله عشر امثالها [illegible]

[illegible] صاحب الاعظم الاکرم [illegible] اصطناع [illegible] الکرم [illegible]

نظام الملک [illegible] قوام الاسلام و المسلمین [illegible] الله تعالی [illegible] الاجلال

بستو نگارد بکتاب الواثق بالملک المعطی [illegible] هزار [illegible] در سلوک [illegible] النصف [illegible]

و مستقرض مذکور بر من که تمامی مرضه [illegible] عالیه قطوفها دانیه [illegible] بلدة طیبة موسوم [illegible]

و اشجار آن کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء و اثمار آن من کل الثمرات [illegible]

انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة [illegible]

و نسیم آن [illegible] عرضها السموات و الارض [illegible]

بحد [illegible]

و متوسل [illegible] یا ایتها النفس المطمئنة [illegible] راضیة مرضیة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و کفی بالله شهیدا

و کفی بالله شهیدا سمیعا علیما بصیرا [illegible] صورت آنکه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم [illegible]

[illegible] اعتق الله [illegible] بکل عضو منه عضوا من النار [illegible]

[illegible]

[illegible] و صلی الله علی النبی المختار [illegible] و سلم تسلیما کثیرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومات لغیر من که صد صد است لغیر

ومات لغیر بود که صد صد بر این افزاینده مثل هزار است و سیصد و چهار صد و الوف لغیر بود ده هزار بر این افزاینده

مثل ده هزار و سه هزار و چهار هزار و چهل هزار معلوم شد بدانکه این مراتب بشرح بیان مدبیعنی به نقطه و الوف لغیر

بر صد معلوم میکند مثل اگر نقطه ندارد آحاد بود و اگر یک نقطه دارد عشرات بود و اگر دو نقطه دارد

مآت بود و اگر سه نقطه دارد الوف بود یعنی ده هزار رقم کند مثل بیست هزار و سی هزار و چهل هزار و ده هزار [illegible]

آحاد عشرات مآت الوف

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ [illegible]

و قاعده چنان بود اگر هزار ربعه که از آحاد و عشرات و مآت باشد یا بیش [illegible] نقطه [illegible] یکهزار و ده هزار

و سه هزار و چهار هزار رسد نقطه بر پهلو [illegible] بنهند و اگر [illegible] هزار رسد آحاد [illegible] مثل [illegible]

یعنی پانصد هزار و اگر از بیست گذشت و آحاد [illegible] مثل ٤٢ ٣٢ یعنی [illegible] و چهل و یکهزار و اگر از صد صد

بر یکدیگر جمع شود هر چه مآت بود بیک نقطه بر سر این نهند و هر چه الوف بود دو نقطه و این سخت [illegible] محتاج

مثل [illegible] ولیکن [illegible] شود تا در خاطر تمام [illegible] ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ و شکل [illegible]

و شکل [illegible]

[illegible]

و شکل [illegible] از عشرات و شکل سه از مآت و شکل چهار [illegible] بر این نهند از الوف و شکل پنج از عشرات

الوف و شکل شش از مآت الوف بود و شکل هفت از الوف الوف بود و اول [illegible] بر این نهند و شکل [illegible]

از عشرات الوف بود و شکل نه از مآت الوف بود پس از اول یکیست تا نه بجت [illegible] و [illegible]

هزار و ششصد و پنجاه و چهل هزار هزار و سیصد و بیست و یک باشد و این [illegible] بالا [illegible]

خطهای دیگر مثل این صورت ٤٣ ٢ ١ یکهزار و [illegible] هزار و [illegible] ١٠ ١٢٠ ١٣٠ ١٤٠ ١٥٠ ١٦٠ ١٧٠

١٨٠ ١٩٠ و این [illegible] تا [illegible] ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ و این [illegible] و یک بود تا [illegible]

و همچنین قیاس میکنند تا به پانصد رسد و اگر [illegible] این اشکال [illegible] معلوم کنند هر [illegible]

بدین اشکال نوشته [illegible] و بیشتر کاتبان [illegible] بدین شکل [illegible] تمام [illegible]

[illegible] ضابطه [illegible] اشکال است ایقغ بکر جلش

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩

دمنت هنث وسخ زعذ خفض ظطغ

٤ ٤ ٥ ٥ ٦ ٦ ٧ ٧ ٨ ٨ ٨ ٨ ٩ ٩ ٩

دیگر اگر تاریخ هر چه خواسته باشند در بیرون نتوانند نوشت مثلا خواجه احمد را چنین نویسند

[illegible] و در جمع شمه از جهت هندسه بیان کنند که شرح عدد آن از اسباق بنویسیم و الله اعلم

منتشود انشاء الله تعالی و اگر کسی چیزی از جنس با نقد تحویل کسی کنند باز تحویل چنین نویسند

تحویل

فلان از ولایت فلان بابت فلان به تاریخ فلان [illegible] جنس

[illegible]

[illegible]

الباقی

[illegible]

تفصیل [illegible]

نقض [illegible]

اخراجات خاصه [illegible] قرارداد [illegible] فلان بن فلان فلان

[illegible]

[illegible]

بعد از آن [illegible] چنین نویسند

جمع [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر جمع [illegible] چنان نویسند

الواصل

ابقار خاصه صاحب اعظم رستم خان جملة فلان از قریه فلان محصول فلان بتاریخ فلان علیه

چنانچه در حاصل مذکور است اسامی اجناس کیالان بجولیه و نقصان اشتغال فرن و اناینتان فرن مشهور باشد

بنماید تا معلوم شود که وزن چند است ده یکرچیز کسی فرن کسی دهد و خواهد هم اقچه نویسد چنین نویسد

الواصل

بسم فلان از موضع فلان الام در دفتر فلان است

هم از تاریخ مذکور هر دو نوبت جز جواب بیعه و تجنب نیاید در تحریر یافته فلان و لیلهٔ سال فلان ده یک

چیز چیز بکسی بمقاطعه و چند شرط انجه لابد باید نوشته باشد

المقبوض

بسم فلان از موضع که در دفتر دهدار فلان است طبقه بلسان الام

و قرار چنانک کرای ایشان بیشتر از چند به حاجت در رسم و عمل جواب کنید بیعه ذریعه که خواسته باشد

بجهت آنکه بدست خود نگرفته نویسد چنین نویسد

الواصل

توسط مسعود بسلطان جلال الدین از تحصیل امیر حسن اصفهانی و قاضی عیسی بن یوسف رعایای شهر ابو حسن الام

الاشرف الاعلی تحریر یافته بتاریخ نهم فلان از سال فلان ده یک چیز برا آورده باشند و خواهند که در وزن و در قسط نوشته چنین نویسند

سر خط

بسم امیر حسن اصفهانی و قاضی عیسی بن یوسف بتاریخ فلان از شهر فلان مقرر است

هم هر دو فرقه بمقصد چند جواب کویند و عذر و بهانه نیاورد

خلک

تواب، نوالواحده، نوالاثنان، نوالثلثه، نوالاربعه، نوالخمسه، نوالجمعه

ده یکرچیز برابر آورده باشند و خواهند که قبض بستانند چنین نویسند

الواصل

مقدار بقصد من کندم ده چند در چهار ده لنه خواجه فلان نقاضی الوقت بتحصیل فلان رسیده و ایچ

ذکر سبیل قبض قلم شده تاریخ نهم فلان از سال فلان ده یکرچیز هم رقعه و برات و اسم بیکیکی نویسند

خواجه فلان الدین صراف بابقای نقدی که مبلغ بالمقصد چند که بی قیمت سال در حصیل الواقع رسانیده و

حلال شده تحریر یافته بتاریخ نهم فلان از سال فلان ده یکرچیز محصول بسانیق نویسد چنان نویسد

محصول

بابت خاصه عالیحضرت صاحب فلان قریه فلان است بجای فلان از شهر فلان الامان فلان

جمله فلان از زمین فلان کندان از ارزاعه فلان کمان از وزیر فلان فلان از تولش فلان فلان از زمین فلان

بنابرین تذکره بموجب تفصیل که در ضمن تحریر یافته بازنمایند تا شمار الاعلام شود و مفصول نمود السلام

والتتمه با تمام نوشته شده مطبوع و مقبول نظر ناظران آنکه اول بدعای خیر یاد نمایند و کاتب را الا از کرم عفو فرمایند

فلان بدیع استقرار ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلان بدیع استقرار ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... از وفات فصلی کن و صاینه

... ها نوشته و سهو الفظ کرده و سخن ویرانی ادیم

تم

نقل از قطعه ای است در اوراق ان [illegible]

تا صفحه است دو آخرین [illegible]

[illegible] روح القدس که الثنا و اوقا نیست

[illegible] کمال صحیح فصیح و الفاظ

و شرا و شان حلمه

ن التمام است و احکام الوداع واف [illegible] فتوح

ولو سرق مرارا كفى قطعها ويجب على السارق رد ما سرقه فان تلف ضمنه لزم بدله
فان عاد لها اي السرقة بعد قطعها او كانت مفقودة فرجله اليسار من مفصلها
بخلاف ما اذا قطعت بعد السرقة بافة او جناية فلا قطع عليه لانه تعلق بعينها
وقد فاتت ومثلها لو شلت وتعذر قطعها فان يعد بعد قطع رجل اليسرى
قطعت يسراه من يد فان عاد فيمناه اي رجله اليمنى فان يعد بعد قطع
الاربع فتعزير بغير قتل والامر بقتله منسوخ او مؤول بالمستحيل ويغمس القطع
اي محله بزيت او دهن مغلي فان جرت عادتهم بالحسم بالنار فعل وليس
ذلك تتمة بالحد بل حق للمقطوع فلا يفعل الا باذنه وهو مندوب ومؤنته عليه
كاجرة الجلاد وفي بعض النسخ بدل هذا البيت بعد فتعزير وقيل قتلا ويغمس القطع
بزيت مغلي باب قطع الطريق قطع الطريق البروز لاخذ مال او لقتل او لارعاب
مكابرة اعتمادا على الشوكة مع البعد عن الغوث كما ياتي والاصل في قوله تعالى انما
جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يقتلوا او
يصلبوا الاية وقاطع بالنصب ويجوز بالرفع الطريق اذا لم يقتل ولم ياخذ مالا
بالارعاب اي اقتصر على ارعاب الرفقة اي خوفهم وفي معناه من اعانهم وكثر
جمعهم عزره اي عزره الامام باجتهاده بحبس او تغريب او غيرهما والاحب
وحبسه في غير مكانهم ويعتبر في قاطع الطريق التزامه للاحكام وتعبير
الشيخين بالاسلام مرادهما ان جميع احكام الباب من وجوب غسل وصلوة
انما يثبت للمسلم وخرج غير المكلف ومعتمد الهرب ولا يشترط شهر السلاح بل
القاصدون بالعصي والحجارة قطاع ولا تشترط فيهم الذكورة فالنسوة اذا كان
فيهن فضل قوة قاطعات طريق بل الواحد اذا كان كذلك وتعرض للانفس والاموال
مجاهرا فهو قاطع طريق والاخذ للنصاب في السرقة وهو ربع دينار مضروب خالص

بشنو كه معنی بسیار زیب [illegible]

و چنین [illegible] کلا [illegible] و بیکمر [illegible]

او ما قيمته ذلك من حرز مثله لا شبهة له فيه وطالب مالكه **كفا اليمين اقطع ورجل**
اليسرا كذلك للاية السابقة وانما قطع من خلاف لئلا يفوت جنس المنفعة
عليه فان فقدت احدهما ولو قبل اخذ المال اكتفي بالآخر وتقطعان على الولا **فان**
يعد لقطع الطريق بعد قطعهما او فقدتا قبل اخذه المال **فاقطع كف ورجل الا**
خرا اي يده اليسرى او رجله اليمنى اما اذا فقدتا بعده فيسقط القطع كما
في السرقة **ان يقتل او يجرح** بدرج الهمزة للوزن **بعد يحتم قتل** اي اذا لم يأخذ
القاطع مالا وقتل مكافيا له عمدا او جرحه عمدا فسرى الى نفسه تحتم قتله للاية فلا
يسقط وان عفي عنه مستحقه بمال فيقتل حدا حتما ويسقط قصاصا ويثبت ما
عفي به والمغلب فيه معنى القصاص فلا يقتل بغير كفو ولو اخذ من تركته دية الحر
وقيمة غيره ولو قتل جمعا معا قتل باحدهم وللباقين ديات او مرتبا فبالاول ولو
عفي وليه بمال لم يسقط قتله ولو قتل بمثقل او نحوه فعل به مثله ولو كان القتل او
الجراح لغير اخذ المال لم يتحتم قتله ولو جرح فاندمل لم يتحتم قصاصه **وبالاخذ**
للمال **مع القتل له قتل وصلبه** على خشبة او نحوها بعد غسله وتكفينه والصلوة
عليه **ثلاثة** ايام ليشتهر حاله ويتم نكاله نعم ان خيف تغيره قبلها انزل وانما
لم يصلب قبل القتل لان فيه تعذيبا فان مات قبل قتله سقط الصلب بسقوط
متبوعه **وان يتوب** قاطع الطريق **قبل ظفر به** وقدرة عليه **نبذ وجوب حده**
لا حقوق ادمي اي سقط عنه وجوب حق الله تعالى وهو القطع وتحتم القتل والصلب
بخلاف ما لو تاب بعدها لمفهوم الاية ولتهمة الخوف ولا تسقط بها حقوق الادمي
من قود وضمان مال فللولي القود والعفو على مال او مجانا ومثل الحد فيما ذكر التعزير
وافهم كلامه ان التوبة لا تسقط باقي الحدود كحد الزنا والسرقة والقذف في حق
قاطع الطريق وغيره الا قتل تارك الصلوة فانه يسقط بالتوبة ولو بعد رفعه

الى الحاكم لان موجبه الاصرار على الترك لا الترك الماضي **وغير قتل فرقن** اي اذا
اجتمع على شخص عقوبتان فاكثر غير قتل فرقت وجوبا فلو اجتمع عليه حد قذف
وقطع او حد قذف لاثنين فرق بينهما بيرا من الاول لئلا يهلك بالموالات
اما القتل فيوالي بينه وبين غيره لان النفس مستوفاة وقدم غير القتل عليه وان
وان تقدم القتل ليحصل الجمع بين الحقين فيجلد ثم يقطع ثم يقتل ويبادر
بقتله بعد قطعه لا قطعه بعد جلده لما مر فلو اخر مستحق الجلد جلده فعلى الا
خرين الصبر الى ان يستوفي فلا يقطع ولا يقتل قبل الجلد ولو اخر مستحق القطع
حقه وعلى مستحق النفس الصبر حتى يستوفي الطرف حذرا من فواته فان
بادر بقتله فلمستحق الطرف دية لفوات استيفائه **وقدم حق العباد**
اي ان كان في العقوبات حق الله تعالى وحق العباد ولم يكن فيها قتل او لم يكن
الا القتل قدم ما للعباد على ما لله تعالى وان كان ما لله اخف لبناء حقهم على
المشاحة وحق الله تعالى على المسامحة فيقدم حد القذف على حد الشرب والزنا
ويقدم قتل القصاص على قتل الزنا **فالاخف موقعا** اي ان تمحضت لله تع
او للعباد قدم الاخف فالاخف موقعا فمن زنا وشرب وسرق قدم حد الشرب
ثم الزنا ثم السرقة ولا يوالي بينها كما مر ومن قذف وقطع عضوا احد المقذوف ثم قطع
فالاسبق اي ان استوت خفة وغلظة قدم الاسبق فالاسبق كما لو قذف جماعة
على الترتيب فيحد للاول فالاول كما لو قتل جماعة مرتبا يقتل بالاول وللباقين الديات
ثم اقرعا فهو فعل امر والف بدل من نون التوكيد او ماض مبني للمفعول والفه
للاطلاق اي ان لم يكن اسبق معينا بان وقعت معا او شك في المعية او علم سبق ولم
يعلم عين السابق اقرع وجوبا ويستوفي من خرجت له القرعة ويجب الدية
للباقين **باب حد الخمر** الاصل في تحريم الشرب قوله تعالى انما الخمر والميسر

قطع م

الاية وخبر الشيخين كل شراب اسكر فهو حرام وخبر مسلم كل مسكر خمر وكل خمر حرام
وكانت مباحة في صدر الاسلام ولوالي حد يزيل العقل وكانت ابلحتها باستصحا
لحلها في الجاهلية وكان تحريمها في السنة الثالثة من الهجرة بعد احد وهي با
جماع المتخذة من عصير العنب واما وقوعها على سائر الانبذة فمجاز بناء على ان
اللغة لا تثبت بالقياس يحد كامل اي البالغ العاقل المختار العالم بالتحريم
الملتزم للاحكام باسلام لشرب مسكر جنسه من خمر او غيره وان لم يسكر القدر
المشروب عنه باربعين جلدة اي بان يضربه الامام اربعين جلدة بسوط وغيره
دفع الحرام غيره فعلى النصف من ذلك وفي معنى شربه اكله ثخينا او كله بخبز او
طبخ به لحما واكل مرقه فخرج بذلك اللحم المطبوخ به لذهاب العين فيه واكل او
شرب ما اختلط به واستهلك هو فيه وكذا الاحتقان والاسعاط وخرج الصبي
والمجنون والمكره على تناوله وخرج بالعالم بالتحريم الجاهل لقرب عهده بالاسلام
او نشئه بباديه بعيدة عن العلماء فلا حد ويلتزم الاحكام اي احكام الشرب وغيره
الكافر فلا يحد به وبما يسكر جنسه غيره كالدواء الحشيش فلا حد بتناوله ويحرم شرب
المسكر لدواء او عطش اذا لم يجد غيره بخلاف شرب البول والدم لهما هذا اذا لم
ينته الامر الى الهلاك والا فيتعين شربه والحرمة شربه للتداوي والعطش ولو غص
بلقمة وجب عليه اساغتها بخمر ان لم يجد غيرها ولا حد ويعتبر في السوط اعتداله
فيكون بين قضيب وعصى ورطب ويابس وفي معنى السوط الخشبة المعتدلة
والنعل واليد وطرف الثوب ويفرق الضرب على الاعضاء ويتقي الوجه والمقاتل
لا الراس ولا تجرد ثيابه بل يترك له قميص او قميصان دون جبة محشوة وفروة
ويوالي الضرب عليه بحيث يحصل زجر وتنكيل ولا يحد حال سكره بل يجب تاخيره
الى وقت افاقته وعزرا الى ثمانين اجزا اي راى الامام بلوغ ضرب الحر الى

ثمانين جاز والزيادة تعزيرات لجنايات تولدت من الشارب والا لما جاز
تركها والعبد ومن بعضه حر كنصفه وهو عشرون جلدة فلو راى الامام بلوغه
اربعين جاز وانما يحدان شهد العدلان عليه بالشرب او اقر بالفاء الاطلاق
ولا يحتاج الى تفصيلهما بان يقولا وهو عالم مختارا وانه شرب من اناء شرب منه
غيره فسكر لا نكهة فلا يحد بريح فمه وان تقيا خمرا لاحتمال كونه غالطا او مكرها
باب الصائل وفي بعض النسخ الصيال وهو الاستطالة والوثوب و
الاصل فيه قوله تعالى فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم وخبر
البخاري انصر اخاك ظالما او مظلوما ونصر الظالم منعه عن الظلمة وخبر من قتل
دون اهله فهو شهيد ومن قتل دون ماله فهو شهيد ومن على نفس يصول و
مال سوا كان مسلما ام كافرا ام حرا ام قنا مكلفا ام غير مكلف ولو بهيمة من بعضو
يصول وطرف او بضع او غيرها ادفع انت بالاخف فالاخف فان امكن
بكلام او استغاثة حرم الضرب او ضرب بيد حرم سوط او بسوط حرم عصى او
بقطع عضو حرم قتل فان امكن هرب وجب وحرم قتل فان دفع بالاثقل من يندفع بما
دونه فهلك ضمن الا اذا فقد الة الاخف كان كان يندفع بالعصى ولم يجد الا
سيفا فله الدفع به ولا ضمان وكذا اذا التحم القتال بينهما لخروج الامر عن الضابط
ومحل اعتبار رعاية التدريج ما لو وجده يزني باهله ومحل التدريج في المعصوم اما
غيره كالحربي والمرتد فله العدول الى قتله لعدم حرمته ولو صال مكرها على اتلاف
مال غيره لم يجز دفعه بل يلزم المالك ان يقي روحه بماله ولكل منهما دفع المكره ولا فرق في
الدافع بين المصول عليه وغيره ولو سقطت جرة من علو على انسان ولم تندفع عنه الا بكسرها
فكسرها ضمنها اذ لا قصد لها ولا اختيار والدفع واجب ان يكن عن بضع محترم سوا
كان بضعه ام بضع اهله ام اجنبية ولو امة ومحل ذلك اذا امن على نفسه او عضوه

او منفعته والا لم يجب ويجب الدفع ايضا عن النفس المحترمة اذا قصدها بهيمة
او كافر ولو معصوما بخلاف ما لو كان الصايل مسلما ولو مجنونا فلا يجوز دفعه
بل يجب الاستسلام لحرمة الادمي ورضي بالشهادة وقيده الامام وغيره بمحقون
الدم ليخرج غيره كالزاني المحصن وتارك الصلوة قال الشيخان والقايلون بجواز
الاستسلام منهم من زاد عليه ووصفه بالاستحباب وهو ظاهر الاخبار **لا المال**
اي ولا يجب الدفع عن مال لا روح فيه نعم ان كان مال محجور عليه او وقفا او مودعا
وجب على من بيده الدفع عنه **واهدر** بدرج الهمزة للوزن **تالفا بالدفع** اي
يهدر الصايل اذا تلف بالدفع فلا يضمن بقود ولا دية ولا قيمة ولا كفارة **واضمن**
انت **لما تتلفه البهيمة في الليل لا النهار قدر القيمة** اي اذا لم يكن صاحب
اليد على البهيمة معها ضمن ما اتلفته من زرع او غيره في الليل بالمثل في المثلي
والقيمة في المتقوم سوا المالك والوكيل والمودع والمستعير والغاصب وغيرهم
دون النهار لان العادة حفظ الزرع ونحوه نهارا والدابة ليلا فلو جرت
عادة بالعكس انعكس الحكم ويوخذ منه انه لو جرت عادة بلد بحفظها ليلا ونهارا
ضمن متلفها مطلقا كما بحثه البلقيني نعم ان لم يفرط في ربطها بان احكمه
وعرض حلها او حضر صاحب الزرع وتهاون في دفعها او كان الزرع في محوط
له باب تركه مفتوحا لم يضمن. ولو كانت المراعي وسط المزارع او في حريم السواقي
فلا يعتاد ارسالها بلا راع فان ارسلها ضمن اتلافها ليلا ونهارا ولو ارسل دابته
في البلد او ربطها بطريق ولو واسعا فان اتلفت شيا ضمنه مطلقا اما من كان
مع البهيمة فانه يكون ضامنا لما اتلفته من نفس او مال في ليل ونهار سوا كان
مالكا ام اجيرا ام مستاجرا ام مستعيرا ام غاصبا ام غيرهم وسواء كان راكبها
ام سايقها ام قايدها ولو نخس شخص دابة غيره بغير اذن راكبها فاسقطته او

رمحته

رمحته فاتلفت شيا ضمنه الناخس او باذنه ضمنه ولو غلبته فاستقبلها انسان
فردها فاتلفت في انصرافها شيا ضمنه الراد ولو بالت او راثت بطريق فتلف به نفس
او مال فلا ضمان ويحترز عما لا يعتاد كركض شديد في وحل فان خالف ضمن ما تولد
منه وما حمل على ظهره او بهيمة حطبا فحك بناء محترما فسقط ضمنه وان دخل
سوقا فتلف به نفس او مال ضمن ان كان زحام او تمزق به ثوب اعمى او معصوب ا
لعين او مستدبر البهيمة لم ينبهه وانما يضمنه اذا لم يقصر صاحب المال فان قصر
كان وضعه بطريق او عرضه للدابة فلا ولو ارسل طيرا فاتلفت شياء لم يضمن ويضمن
متلف هرة ان اعتيد اتلافها **باب الجهاد** الملتقى تفصيله من سير النبي صلى
الله عليه وسلم في غزواته ولهذا ترجم عنه بعضهم بالسير وبعضهم بقتال المشر
كين والاصل فيه قبل الاجماع ايات كقوله تعالى كتب عليكم القتال وقاتلوا المشركين
كافة واقتلوهم حيث وجدتموهم واخبار كخبر امرت ان اقاتل الناس حتى يقو
لوا لا اله الا الله وخبر لغدوة او روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وكان
الجهاد قبل الهجرة محرما ثم امر صلى الله عليه وسلم بعدها بقتال من قاتله ثم ابيح
الابتدا به في غير اشهر الحرم ثم امر به مطلقا والجهاد قد يكون فرض عين وقد
يكون فرض كفاية لان الكفار ان دخلوا بلادنا واسروا مسلما يتوقع خلاصه منهم
ففرض عين وان كانوا ببلادهم ففرض كفاية وهو مهم يقصد حصوله من غير نظر
بالذات الى فاعله فاذا فعله من فيه كفاية سقط الحرج عن الباقين والكفاية
تحصل بامرين اما ان يشحن الامام الثغور بجماعة يكافون من بازائهم من الكفار
او بان يدخل الامام او نايبه دار الكفر غازيا بنفسه او يبعث جيشا يومر عليهم
من يصلح لذلك **فرض** على الكفاية **مكلف على كل ذكر مكلف اسلم حر ذي بصر**
وصحة يطيقه اي يجب الجهاد فلا يجب على امراة ولا خنثى ولا على صبي ومجنون

وكافر ومن فيه رق ولو مبعضا واعمى ومريض بمنعه قتاله او يشق عليه مشقة
شديدة ومن لا يطيقه كذي عرج بين وان قدر على الركوب واقطع واشل وفاقد
معظم اصابع يديه والظاهر كما قاله الاذرعي ان فاقد الابهام والمسبحة معا او الوسطى
والبنصر كفاقد معظم الاصابع ولا على عادم اهبة قتال من سلاح ونفقة وراحلة
لسفر القصر فاضل عن جميع ذلك عن مؤنته ومن تلزمه مؤنته وما ذكر معها في
الحج وكل عذر منع وجوب حج منع وجوب الجهاد الا خوف طريق ولو من لصوص المسلمين
والدين الموسر حال على موسر لم يستنب من يوفيه من مال حاضر يحرم عليه سفر جهاد
وغيره الا باذن غريمه ويحرم على الرجل جهاد الا باذن اصله المسلم لو من حر منهم
لا سفر لتعلم فرض ولو كفاية ورجوع رب الدين او الاصل عن اذنه يوجب الرجوع ما لم
يحضر الصف لصف الا ان يخاف على نفسه او ماله ويكره غزو بغير اذن الامام او نائبه
وسن للامام اذا بعث سرية ان يؤمر عليهم ويأخذ البيعة عليهم بالثبات ويأمرهم
بطاعة الامير ويوصيه بهم وان اسر احد من اهل الحرب رق النساء اي بالاسر
الوزن اي والخناثى وذو الجنون والصغر ومن فيه رق فيصيرون بنفس الاسر رقيقا
فيكونون كسائر اموال الغنيمة الخمس لاهل الخمس والباقي للغانمين وغيرهم اي
الرجل الحر العاقل يفعل فيهم الامام الاحظ الا لغنيه وفيما بعده للاسلام والمسلمين
من قتل لم بضرب الرقبة او رق له ومن عليه بتخلية سبيله او فداء بمال او اسرى
يندرج المرة فيها الوزن مسلمين ما فيلزم الامام ان يجتهد ويفعل منها ما هو
الاحظ للمسلمين فان لم يتبين له المصلحة حبسه حتى يتبين له ويكون المال الفداء ورقا
بهم اذا استرقوا كسائر اموال الغنيمة ويجوز فداء مشرك بمسلم او مسلمين او
مشركين بمسلم وسواء في الارقاق الكتابي والوثني والعربي وغيرهم ودماله
بالنصب ويجوز رفعه اعصما الالف فيه بدل من نون التوكيد الخفيفة من قبل

خيرة

خيرة الامام اسلما اي اذا اسلم الاسير قبل ان يختار الامام فيهم شيئا
عصم دمه وماله ويبقى الخيار في الباقي كما ان من عجز عن الاعتاق في كفارة اليمين
يبقى مخيرا بين الاطعام والكسوة لكن يشترط في فدائه حينئذ ان يكون له
عندهم عز او عشيرة يسلم بها دينه ونفسه وقبل اسر طفله ولد النسب وماله
اي اذا اسلم قبل اسر عصم ماله ودمه وولده من النسب صغيرا او مجنونا حيث
كان حرا وعتيقة من السبي او امراة او حملها كالمنفصل ولا تعصم زوجته
واما زوجة المسلم الحربية فصحح في المنهاج عدم جواز ارقاقها تبعا لتصحيحه جواز
في زوجة من اسلم والذي في الروضة كاصلها انه يجري خلاف زوجة من اسلم و
قضيته جواز ارقاقها لتسوية بينهما في الجواز كما بين عتيق من اسلم او عتيق المسلم
في عدم الجواز ولو سبيت حرة منكوحة لمسلم انقطع نكاحها في الحال وان كانت مو
طوءة في الحال لزوال ملكها عن نفسها فزوال ملك الزوج عنها اولى ولو سبي الزوجان
الحران او احدهما انقطع نكاحها ومحله في سبي الزوج الكامل وحده اذا رق وكذا
لو كان احدهما حرا والاخر رقيقا ومن لزمه دينا فقضي مما غنمناه من ماله بعد رقه
ولا يسقط الا ان كان لحربي ويبقى من رق الا على حربي ولو اسلما او من حربيان معا
او مرتبا ولاحدهما على الاخر دين عقد لا اتلاف لم يسقط او حكم باسلام صبي اي
صبية اسلم من بعض اصوله احد وقت العلوق به او اسلم قبل بلوغه وسواء
المميز وغيره والمجنون المحكوم بكفره كالصغير المحكوم في تبعيته لاحد اصوله في الا
سلام وان طرا جنونه بعد بلوغه وشمل كلام الاجداد والجدات الوارث وغيره
كانت الام ولو مع حياة الاب والام فان بلغ ووصف كفرا فمرتد لسبق الحكم با
سلام فاشبه من اسلم بنفسه ثم ارتد واو سباه مسلم حين انفرد عنهم
اي يحكم باسلام المسبي اذا سباه مسلم ولم يكن معه احد من اصوله لانه صار

تحت ولايته كالابوين وخرج بذلك ما لو كان معه احد اصوله فلا يحكم باسلامه لانه تبعيته
له اقوى من تبعيته للسابي فلو مات احد اصوله بعد تبعيته معه استمر كفره ولم يحكم باسلامه
اذ التبعية انما يثبت حكمها في ابتداء السبي والمراد بكونه معه ان يكونا في جيش و
احد وغنيمة واحدة وان لم يكونا في ملك رجل واحد وكالصغير فيما ذكره المجنون
وخرج بقوله ان سباه مسلم ما لو سباه ذمي فاطن ببلاد الاسلام فلا يحكم با
سلامه اذا دخل به دار الاسلام **كذا اللقيط مسلم بان يوجد حيث مسلم بها**
سكن اي اذا وجد صغير لقيط بدار الاسلام ولو كان فيها اهل ذمة كدار فتحها المسلمو
ن واقروها بيد كفار صلحا او بعد ملكها بجزية او دار غلبهم عليها الكفار وسكنو
ها او بدار كفر قد سكنها مسلم يمكن ان يولد له ذلك اللقيط تغليبا لدار الاسلام وخر
ج بقوله حيث بها سكن ما اذا لم يسكن بها او كان فيها مختار فانه كافر **باب الغنيمة**
وفي بعض النسخ قسم الفيء والغنيمة بفتح القاف والمشهور تغايرهما كما يعلم مما
ياتي والاصل فيهما قوله تعالى ما افاء الله على رسوله وقوله واعلموا انما غنمتم من شيء
الايتين ولم تحل الغنيمة الا لهذه الامة والغنيمة كما يوخذ من كلام الناظم الا
تي في تعريف الفيء ما اخذناه من الحربيين قهرا كالماخوذ بقتال الرجالة وفي
السفن او التقى الصفان فانهزموا عنه قبل شهر السلاح وما صالحونا عليه عند
القتال وما اهدوه لنا والحرب قائمة وما اخذه واحد او جمع من دار الحرب سرقة
او وجد كهيئة اللقطة ولم يمكن كونه لمسلم **يختص منها** اي الغنيمة مسلم **قاتل**
الحربي المقبل على القتال في الحرب **بالسلب** وان كان كل منهما رقيقا او انثى او
صغيرا بعيده الا ان سواء اشرط الامام ام لا وسواء كان قتال الحربي معه ام مع
غيره لان ذلك مسلوب من يد الحربي وطمع القتال بعيد اليه غالبا وخرج با
لمسلم الكافر فلا سلب له وان قاتل باذن الامام وشمل القاتل من ارتكب غررا كي

نزع بني في حال الحرب فيستحق سلبه كان قطع يديه او رجليه او يدا او رجلا او
قلع عينيه او اسره فلو قتله غيره من اسره فلا سلب له اذ كفى بالاسر شره بخلاف ما لو
امسكه واحد ومنعه الهرب ولم يضبطه وقتله آخر فانهما يشتركان في السلب لانه
كفاية شره انما حصلت بهما اذا لم يرتكب غررا في قتله كان قتله نائما او مشغولا
بالاكل او غيره او رماه من حصن او صف فلا سلب له لانه في مقابلة الخطر وهو
منتف فان كان المقتول صبيا او مجنونا او امراة او عبدا لم يقاتل لم يستحق سلبه
لان قتله والسلب ما يصحبه الحربي من ثيابه الملبوسة وخف وزنار وطوق وسوار
ومنطقة وهميان ودراهم لنفقته وآلات حرب كدرع وسلاح ومركوب وان كان
ماسكا وان كان وهو يقاتل راجلا وآلته كسرج ولجام وجنيبة تقاد معه فلو
كان معه جنايب استحق واحدة يختارها ولا يدخل في السلب المهر التابع لمركوبه
ولا حقيبة مشدودة على الفرس من امتعة ودراهم ولا الغلام الذي معه **وخمس**
الباقي من الغنيمة بعد السلب واخراج مؤنها كاجرة الحمال خمسة اقسام متساوية
ويكتب على رقعة منها لله او للمصالح جعله بين اهل الخمس يقسم على خمسة فتكون
القسمة من خمسة وعشرين ويقدم عليه قسمة ما للغانمين من حضورهم ولخصا
رهم وتستحب القسمة بدار الحرب بل تاخيرها الى دار الاسلام بلا عذر مكروه
فخمس النبي ينفق منه على نفسه واهله ومصالحه وبعده يجعل في السلاح
عدة في سبيل وساير المصالح واضافته للتبرك بالابتداء باسمه وكان يملكه لكن
جعله لنفسه فيه كغيره تكرما ولا يورث عنه بل **يصرف** بعده **في مصالح** المسلمين كسد
الثغور وعمارة الحصون والقناطر والمساجد وارزاق القضاة والعلماء والمؤذنون
ويجب تقديم الاهم فالاهم **ومن انتسب** من جهة الاب **لهاشم او لاخيه المطلب**
دون من انتسب لعبد شمس ونوفل وان كان الاربعة اولاد عبد مناف لاقتصاره

صلى الله عليه وسلم في القسمة على بني الاولين مع سوال بني الاخيرين اما من انتسب لهما
من جهة الام فلا شي له سوآء في ذلك غنيهم وفقيرهم وصغيرهم وكبيرهم
وقريبهم وبعيدهم والحاضر بموضع الفي والغايب **كذكر ضعف** اي عط للذكر
ما للانثى لانه عطية من الله تعالى فيستحق بقرابة الاب كالارث قال الامام ولو
كان الحاصل قدرا لو وزع عليهم لم يسد مسدا قدم الاحوج فالاحوج ولا يستوعب
للضرورة **واليتامى بلا اب** شمل كلامه ولد الزنا واللقيط الذي لا يعرف له اب **ان**
لم يبلغ احتلاما اي هو صغير ذكرا كان او انثى او خنثى بعسر وان كان له جد ولم
فلو احتلم خرج من ذلك لم يعط من سهم اليتامى **والفقرآء والمساكين كما لابن السبيل**
في الزكاة قدما بنايه للفاعل والمفعول والفه للاطلاق اي كما سبق في بيانهما
في قسم الصدقات قال الماوردي ويجوز للامام ان يجمع للمساكين بين سهمهم من الخمس
وحقهم من الكفارات فيصير لهم ثلثة اموال قال واذا اجتمع في واحد يتم ومسكنة
اعطي باليتم لانه وصف لازم والمسكنة تزول ولا يجوز الاقتصار من كل صنف
على ثلثة بل يعم كما في الزكاة اذا صرفها الامام ولو فقد بعضهم وزع سهمه على
الباقين ويجوز التفاوت بين احاد كل صنف غير الثاني لان استحقاقهم با
لحاجة وهي تتفاوت بخلاف الثاني لا تفاوت فيه بغير الذكورة والانوثة
كما مر ولا يجوز الصرف لحاجة الا من سهم المصالح عند المصلحة ومن ادعى انه فقير او
مسكين او ابن السبيل قبل قوله بلا بينة او انه قريب او يتيم فلا بد من بينة
واربع الاخماس عقارها ومنقولها للغانمين **قسم المال** يكون **لشا**
هد الوقعة في القتال اي وان لم يقاتل او حضر في اول القتال او اثنائه ومن
شهدها لا لاجل القتال وقاتل كالاجير لحفظ امتعة التاجر والمحترف ومن
شهدها غير كامل وله الرضخ ولا شي لمن حضر بعد انقضاء القتال ولو قبل حيازة

المال

بغير اذن الامام وانما اعتبر اذنه في غير حالة الضرورة تادبا معه فلو لم يجد الا ادميا
معصوما ميتا حل اكله ما لم يكن الميت نبيا فلا يباح وكذا اذا كان مسلما والمضطر
ذميا وحيث ابيح الادمي المعصوم وحرم طبخه وشيه وتخيير في غيره وله قطع بعض
لاكله ان فقد الميتة ونحوها وكان الخوف في قطعه لغيره وقطعه من معصوم
لنفسه ولو وجد طعام غايب اكل منه ما يسد رمقه وغرم قيمته او حاضر
مضطر لم يلزمه بذله ان لم يفضل عنه فان اثر مسلما جاز بخلاف الكافر وان كان ذميا
او غير مضطر لزمه اطعام مضطر مسلم او ذمي ونحوه فان منع فللمضطر
قهره واخذ الطعام وان قتله لا شي في قتله الا ان كان مسلما او المضطر كافرا
والمقهور عليه ما يسد الرمق وانما يلزمه بعوض ناجز ان حضر والا فبنسية ولا
يلزمه مجانا فلو اطعمه ولم يذكر عوضا فلا ولو وجد مضطر ميتة وصيدا كلهما
وانما يجب شراء الطعام بثمن مثله او بزيادة يتسامح بمثلها **باب المسابقة**
في الخيل والسهام ونحوهما فالمسابقة تعم المناضلة وهي سنة حيث قصد
بها التاهب للجهاد والاصل فيها قبل الاجماع قوله تعالى واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة الاية كفسر صلى الله عليه وسلم القوة فيها بالرمي ولم يسبق احد الشافعي
الى التصنيف في هذا الباب **تصح في الدواب** من خيل وفيل وابل وبغل وحمار
لا طير وصراع **و** تصح ايضا على **السهام** بانواعها سواء العربية وهي النبل والعجمية
وهي النشاب والمسلات والابر ونحوها بمزاريق ورماح ورمي باحجار بيد ومقلا
ع ومنجنيق وكل نافع في الحرب غير ما ذكر لا على كرة صولجان وبندق وسباحة
وشطرنج وخاتم ووقوف على رجل ومعرفة ما بيده من زوج وفرد لان هذه الا
مور لا تنفع في الحرب وتصح على ما ذكر **ان علمت مسافة المرمى** اي الرمي بالذرعان و
المشاهدة وهي الموضع الذي يبدان منه والغاية التي ينتهيان اليها ولو كان فيها

عادة غالبة نزل العقد عليها وقدر الغرض طولا وعرضا الا ان يعقد بموضع فيه
غرض معلوم فيحمل المطلق عليه ولا بد من تساويهما في الموقف والغاية فلو شرط تقدم
موقف احدهما او غايته لم يصح وليعين مكان سبق كل منهما وتعيين المركوبين بالمشا
هدة والوصف والاستباق عليهما وان يمكنهما قطع المسافة وصفة الرمي في الا
صابة من قرع وهو اصابة الشن بلا خدش له او خزق بالمعجمة والزاي وهو ان يثقبه
ولا يثبت فيه او خسق وهو ان يثبت فيه او مرق وهو ان ينفذ من الجانب الاخر
متى بيناه اتبع وان اطلق اقتضى القرع لانه المتعارف ولا يشترط بيان صفة
الرمي من كونه مبادرة والاطلاق محمول على المبادرة ويشترط بيان عدد نوب الرمي
وعدد الاصابة سواء ظهر المال المعلوم جنسا وقدرا وصفة شخص منهما كقوله
ان سبقتني فلك كذا وان سبقتك احرزت مالي ولا شيء لي عليك او لم يخرجا غيرهما
كقول الامام او غيره من سبق منكما فله في بيت المال كذا او له علي كذا ان اخرجا
اي اخرج كل واحد منهما لا فهو قمار بكسر القاف منهما محرم لان كل واحد منهما متردد بين
ان يغرم او يغنم والمقصود المال لا الركض والفروسية الا بمحلل بينهما ثالث و
يكفي واحد ولو بلغوا مائة وسمي محللا لانه حلل من المركوبين ويمكن ان يسبقهما يغنم
ان يسبقهما فيأخذ مالهما جاءا معا او مرتبا لم يغرمها بالغاء الاطلاق اي وان سبق
لم يغرم شيئا وان سبقاه وجاءا معا فلا شيء لاحد وان جاء مع احدهما وتاخر
الاخر فمال هذا لنفسه ومال المتاخر للمحلل وللذي معه لانهما سبقاه وان جاء
احدهما ثم المحلل ثم الاخر فمال الاخر للاول لسبقه الاثنين فالصور الممكنة ثمانية
ان يسبقهما او يسبقاه معا او مرتبا او يسبقاه وجاءا معا او مرتبا او يتوسط بينهما
او يكون مع اولهما او ثانيهما او يجي الثلاثة معا باب الايمان جمع يمين والا
صل فيه قبل الاجماع قوله تعالى لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم الاية وقوله ان الذين

يشترون

القبلة فانها تعتبر مقارنتها للركوع وغيره والركن ما اعتبر فيها لا بهذا الوجه كالقيا م
والركوع وغيرهما فاركانها ثلاثة عشر كما في المنهاج وبجعل الطمانينة في
محالها الاربعة من الركوع وما بعده كالهيئة التابعة وجعلها في الروضة وا
لتحقيق سبعة عشر بجعل الطمانينة في محالها الاربعة اركانا ويؤيد الاول
كلامهم في التقدم والتاخر بركن او اكثر ويشعر خبر اذا قمت الى الصلوة والمعنى
لا يختلف الاول النية لانها واجبة في بعض الصلوة وهو اولها فكانت ركنا كالتكبير
وقد مر الكلام عليها في المقدمة في الفرض اي وجبت في الفرض ولو كفاية او نذرا
قصد الفعل اي فعل الصلوة لتمتاز عن بقية الافعال وهي هنا ما عدا النية لانها
لا تنوى فلا يكفي احضارها في الذهن مع الغفلة عن الفعل لانه المطلوب والفرضية
اي كان المصلي بالغا ليتميز بها عن صلوة الصبي وجب مع التعيين له من كونه
ظهرا او عصرا او جمعة مثلا فلا تصح الجمعة بنية الظهر كعكسه ولا تكفي نية فرض
الوقت لصدقه بالفائتة التي تذكرها وصوب في المجموع عدم وجوب نية الفرضية
في صلوة الصبي وصححه في التحقيق اذ كيف ينوي فرضا ما لا يقع فرضا وهذا
هو الاصح وان استوى في الروضة واصلها بين البالغ والصبي اما النفل ذو السبب
كالكسوف والاستسقاء والوقت كالعيدين والرواتب فالقصد اي قصد فعله وتعيين
له وجب ولا يجب نية النفلية لانها ملازمة للنفل كالوتر وان زاد ركعة وفصله
فينوي في الركعتين وان كانتا شفعا الوتر كما ينوي التراويح في جميع ركعات التر
اويح وله ان ينوي فيما سبق الاخير منه اذا فصله صلاة الليل ومقدمة الوتر
او سنته وهو اولى وافاد بقوله كالوتر عدم اضافته للعشاء لانه سنة مستقلة و
عين عيد الفطر او الاضحى وسنة الظهر التي قبلها عن التي بعدها وان لم يؤخرها
ولا يجب التعيين في تحية المسجد وركعتي الوضوء والطواف والاحرام والاستخارة

وغيرها اما مطلق من نفلها وهو ما لا وقت له ولا سبب ففيه تكفي نية لفعلها لانه
ادنى درجات الصلوة فاذا نواها وجب ان يحصل له دون اضافة لذي الجلال
فلا يجب لان العبادات لا تكون الا له تعالى وعدد الركعات لكن لو عين واخطأ لم تنعقد
لانه نوى غير الواقع ولان ما يجب التعرض له جملة او تفصيلا يضر الخطأ فيه واستقبال
للقبلة فلا يجب التعرض للشرط عينا ولا يجب ولا كونها اداء ولا قضاء ولو ظن خروج الوقت
فصلاها اداء فبان خروجه اجزأته لان كلا من القضاء والاداء ياتي بمعنى الاخر مع
كونه معذورا بخلاف المتعمد لتلاعبه ثان من الاركان قيام قادر القيام في الفرض
وان كان معادا او النافل للصبي لخبر البخاري عن عمران بن حصين قال كانت بي بواسير
فسالت النبي صلى الله عليه وسلم فقال صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب زاد
النسائي فان لم تستطع فمستلقيا لا يكلف الله نفسا الا وسعها وخرج بالفرض النفل وقدمته
والقادر العاجز وسياتي وشرطه نصب فقار الظهر فلو استند الى شيء اجزأه ولو تحامل
عليه فان كان بحيث يرفع قدميه او انحنى قريبا من حد الركوع او مائلا على احد جنبيه
بحيث لا يسمى قائما لم يصح ولو قدر العاجز عن القيام مستقلا على القيام متكئا على شيء
او قدر على القيام على ركبتيه او قدر على النهوض بمعين ولو باجرة مثل يجدها فاضلة عن
مؤنته ومؤنة ممونه يومه وليلته لزمه ذلك وثالث من الاركان تكبيرة الاحرام في
القيام او بدله لخبر المسيء صلاته اذا قمت الى الصلوة فكبر ثم اقرأ ما تيسر معك من القرآن
ثم اركع حتى تطمئن راكعا ثم ارفع حتى تعتدل قائما ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا
ثم ارفع حتى تطمئن جالسا ثم افعل ذلك في صلوتك كلها رواه الشيخان وفي رواية
للبخاري ثم اسجد حتى تطمئن ثم ارفع حتى تستوي قائما ثم افعل ذلك في صلوتك كلها
وفي صحيح ابن حبان بدل قوله حتى تعتدل قائما حتى تطمئن قائما ولو معرفا
عن التنكير اي كيفية التكبير الله اكبر والله الاكبر منكرا او معرفا واشار بذلك الى انه

الزيادة

الزيادة التي لا تمنع الاسم لا تضر كالله الجليل اكبر او الله عز وجل اكبر بخلاف ما اذا
طال به الفصل كالله الذي لا اله الا هو اكبر كما في التحقيق خلافا للماوردي واولى
منه بالبطلان زيادة شيخ الاسلام ركنيا الذي بعد الجلالة ولو تخلل غير النعوت
كالله يا الرحمن مطلقا كما قاله ابن الرفعة وغيره ومثله الله يا رحمن اكبر ونحوه
وفيما يظهر لايهامه الاعراض عن التكبير الى الدعاء وعلم انه لو فات افعل كالله تكبيرا
او عكس فقال اكبر الله او الاكبر الله لا تنعقد لانه لا يسمى تكبيرا بخلاف عليكم
السلام وانه لو طال سكوته بين كلمتي التكبير او زاد فيه حرفا يغير المعنى كمد همزة
الله والف بعد الباء او واو ساكنة او متحركة بينهما لم تنعقد ايضا ويجب ان يكبر
قائما حيث يلزمه القيام وان يسمع نفسه ان كان صحيح السمع ولا عارض عنده
من لغط او غيره وان يكبر بالعربية فان عجز عنها وهو ناطق ترجم عنه باي لغة
شاء ولا يعدل الى غيره من الاذكار ووجب التعلم ان قدر عليه ولو بالسفر
الى بلد اخر وبعد التعلم لا يلزمه قضاء ما صلاه بالترجمة قبله الا ان كان آ
خره مع التمكن منه فانه يلزمه قضاء ما صلاه بالترجمة عن ضيق الوقت لحرمته ويجب عليه القضاء
لتفريطه بالتاخير ويجب على الاخرس تحريك لسانه وشفتيه ولهاته بالتكبير
قدر امكانه قال في المجموع وهكذا حكم تشهده وسلامه وساير اذكاره وقارن النية
بالتكبير في كله حتما اي وجوبا لانه اول الاركان بان يستحضر جميع ما اوجبناه
عند اوله ويستمر ذاكرا له الى اخره بحيث يقارن كل حرف منه كما يجب حضور شهود
النكاح الى الفراغ منه ومختار الامام اي امام الحرمين والنووي بسكون الياء
اجراء للوصل مجرى الوقف وحجة الاسلام الغزالي الاكتفاء بالمقارنة العرفية عند
العوام وهي انه يكفي بان يكون قلب الفاعل مستحضر النية للصلوة عرفا غير غافل
عنها اقتداء بالاولين في تسامحهم بذلك وقال ابن الرفعة انه الحق والسبكي انه الصواب

والمعتمد الاول **ثم انحنى لعجزه ان ينتصب** اي ثم انحنى مصلي الفرض ولو كان انحناؤه الرا
كع لعجزه عن ان ينتصب قايما لانه اقرب الى القيام ويزيد انحناؤه لركوعه ان قدر لتتميز
الركنان ولو امكنه القيام والاضطجاع دون القعود اتى به قايما لانه قعود وزيادة ويو
مي بالركوع والسجود قدر امكانه ويتشهد قايما ويضطجع **من لم يطق القيام** في الفر
ض بان شق عليه مشقة شديدة كخوف هلاك او زيادة مرض او غرق او دوران
راس في ذلك **يقعد كيف ما يجب** لكن افتراشه افضل من تربعه وغيره لانه قعود
للعبادة فكان اولى من قعود العادة ولانه قعود لا يعقبه سلام كالقعود للتشهد
الاول وقال الماوردي ان تربع المراة افضل لانه استر لها لكن قال في المجموع ولم اره
لغيره واطلاق الشافعي والاصحاب يخالفه ومن صلى قاعدا او انحنى لركوعه
بحيث تحاذي جبهته ما قدام ركبتيه والاكمل ان تحاذي موضع سجوده ولو جلس
الغزاة رقيبهم في مكمن ولو قاموا لراهم العدو وفسد التدبير صلوا قعودا للخوف فقصد العدو
فلا اعادة كما في الروضة قال في زيادتها التي اختارها الامام في ضبط العجز ان تلحقه
مشقة تقطع خشوعه وقال في المجموع انه لابد من مشقة ظاهرة قال المصنف وكنت قد
احذت بقول الامام في النظم فقلت اذا قام ذهب صلى وجوبا قاعدا كيف احب
ثم لما رايت الجماعة خالفوه عدلت عنه انتهى **وعاجز عن القعود** في الفرض لما مر في العجز
عن القيام **صلى لجنبه** اي عليه متوجها بمقدم بدنه القبلة لخبر عمران السابق **وباليمين**
اي والصلوة على الجنب الايمن **اولى** لينال فضيلة التيامن بل تكره على اليسار بلا عذر
كما في المجموع **ثم يصلي الفرض عاجزا** عن الاضطجاع **على قفاه** كالمحتضر ويجعل رجليه
الى القبلة ويرفع راسه قليلا **وبالركوع والسجود اومى بالراس** اي والمضطجع والمستلقي
بالركوع والسجود ان عجز عن اتمامهما بان يقرب جبهته من الارض ما امكن ويكون سجوده
اخفض من ركوعه تمييزا بينهما ولو قدر القاعد على اقل ركوع القاعد او اكمله من غير زيادة

اتى

اتى بالممكن مرة عن الركوع ومرة عن السجود ولا يقرأ استواهما ولو قدر على زيادة على اكمل
الركوع تعينت للسجود ولو عجز ان يسجد الا بمقدم راسه او صدغه وكان بذلك اقرب الى
الارض وجب **ان يعجز** بكسر الجيم ويجوز فتحها عن الايماء بالراس فبالاجفان يومي لعجز
عن الايماء بهما **يجري القلب** وجوبا **بالاركان** بان يمثل نفسه قايما ثم راكعا وهكذا
لانه الممكن فان اعتقل لسانه اجرى القران والاذكار على قلبه وكما اجرى
سننها على قلبه فسنة ولا يجوز تركها اي الصلوة **لم عقل** اي ما دام عقله باقيا لكا
لايمان وانما عبر الناظم باركانها دون افعالها الشاملة لسننها لان كلامه فيما يجب
على المصلي فعله والباء في بالاركان بمعنى على او في وهو بمعنى قول غيره اجرى اركانها
على قلبه فان بمعنى الاركان على القلب او فيها استحضارها فلا حاجة الى ادعا كونه
مقلوبا **وبعد عجز ان يطق شيا فعل** اي ان المصلي على هيئة من الهيئات السابقة
اذا طاق شيا فعله وجوبا وبنى على صلوته ولا يلزمه استينافها فاذا قدر في اثناء
القراءة على القيام او القعود اتى بالمقدور وكذلك لو عجز عنه وبنى على قراته ولا يجزي
في نهوضه لقدرته على القراءة فيما هو اعلى منه ويجب في هوى العاجز لانه اكمل مما بعده
وان قدر بعدها وجب قيام ليركع ولا تجب الطمانينة في هذا القيام لانه غير مقصود
لنفسه او في الركوع قبل الطمانينة ارتفع الى حد الركوع فان انتصب بطلت صلوته
او في الاعتدال قبل الطمانينة قام واطمان وكذا بعدها ان اراد قنوتا والا فلا فان
قنت قاعدا بطلت صلوته **والحمد** اي ركنها الرابع الحمد اي قراءة سورة الفاتحة في القيام
ولو بدله المتقدر وغيره في السرية والجهرية فرضا كانت او نفلا حفظا او تلقينا
او نظرا من مصحف او نحوه لخبر الصحيحين لا صلوة لمن لم يقرا بفاتحة الكتاب اي في
كل ركعة لما في خبر المسي صلوته وفي رواية ابن حبان وغيره ثم اقرا بام الكتاب الى
ان قال ثم اصنع ذلك في كل ركعة واما قوله تعالى فاقروا ما تيسر منه فوارد في قيام

الليل لا في عدد القراءات او محمول مع خبر ثم اقرا ما تيسر معك من القران على
الفاتحة او على العاجز عنها جمعا بين الادلة وهي ركن في كل ركعة كما مر لا في ركعة لمن
سبق بها اي لم يدرك بعد تحرم الامام زمنا يسعها فليست ركنا كما مر فيها لانه يدركها
بادراكه ركوع الامام وليس المراد انها لا تجب عليه اصلا بل يجب عليه ويتحملها عنه
امامه على الاصح ولهذا لا تحسب ركعته اذا كان امامه محدثا او في ركعة زايدة لانه
حينئذ ليس اهلا للتحمل وفي معنى المسبوق كل من تخلف عن الامام بعذر باكثر من
ثلاثة اركان طويلة وزال عذره والامام راكع كالو كان بطي القراءة او نسي الفاتحة
فتخلف ببسم اي البسملة اية كاملة من الفاتحة فيجب النطق بها لعده صلى الله
اياها اية منها صححه ابن خزيمة والحاكم وهي اية اول كل سورة سوى براءة ولخبر مسلم عن
انس بينا النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم بين اظهرنا اذ اغفى اغفاءة ثم رفع راسه
متبسما فقلنا ما اضحكك يا نبي الله فقال انزلت علي انفا سورة فقرا بسم الله الرحمن الرحيم
انا اعطيناك الكوثر الى اخرها والاجماع الصحابة على اثباتها في المصحف بخطه اوايل السور
سوى براءة دون الاعشار وتراجم السور والتعوذ فلو لم تكن قرانا لما اجازوا ذلك لانه
يحمل على اعتقاد ما ليس بقران قرانا والقول بان اثباتها للفصل يلزم عليه ما ذكر وان
تكتب في اول براءة والتواتر انما يشترط فيما يثبت قرانا قطعا واما ما يثبت قرانا
حكما فيكفي فيه الظن كما يكفي في كل ظني واما قول انس كان النبي صلعم وابو بكر وعمر يفتتحون
بالحمد لله رب العالمين فمعناه كانوا يفتتحون بسورة الحمد بقرينة ما صح عنه كما قاله
الدارقطني انه كان يجهر بالبسملة وقال لا الوا ان اقتدي بصلوة النبي صلعم واما قوله
صليت مع النبي صلعم وابو بكر وعمر وعثمان فلم اسمع احدا منهم يقرا بسم الله الرحمن الرحيم
كما رواه مسلم فقال ايمتنا انه رواية للفظ الاول بالمعنى الذي عبر عنه الراوي بما ذكر
بحسب فهمه ولو بلغ الخبر بلفظه كما في البخاري لاصاب واللفظ الاول هو الذي اتفق عليه

الحفاظ

الحفاظ والحروف اي يجب النطق بحروفها وهي مائة واحدى واربعون حرفا بقراءة مالك
بلا الف والشد نطق اي بالتشديدات وهي اربعة عشر شدة لان الفاتحة جملة الكلمات
المنظومة والجملة تنتفي بانتفاء اجزائها كما تنتفي بانتفاء كلها فلو خفف حرفا مشددا
من الفاتحة بطلت قراءته لاخلاله بحرف اذ المشدد حرفان ولو شدد المخفف اساء
واجزاه وقوله بيسر متعلق بنطق مبنيا للفاعل وللمفعول وهو انسب بقوله سبق
لانه مبني للمفعول لو ابدل الحرف بحرف ابطلا الالف فيه للاطلاق اما لو ابدل مع
سلامة لسانه حرفا من الفاتحة او بدلها بحرف كابدال ضاد الضالين بظاء وذ
ال الذين المعجمة بالمهملة ابطل قراءته لتلك الكلمة لتغييره النظم ولو نطق بالقاف
مترددا بينها وبين الكاف كما تنطق بها العرب لتغييره النظم ولو نطق بالقاف
صح مع الكراهة كما قاله القاضي الحسين والروياني وغيرهما وجزم به في الكفاية وان نظر
فيه في المجموع فان لحن لحنا لم يغير المعنى كره فان تعمد حرم وصحت صلوته وان غيره
كضم تاء انعمت او كسرها لم تصح قراءته ان تعمد ويجزي القراءة بالسبع دون الشواذ
فان قرا بالشاذ صحت صلوته ان لم يغير معنى ولا زاد حرفا ولا نقصه انتهى والشاذ
ما وراء السبعة خلافا للبغوي في انه ما وراء العشرة وان تبعه السبكي وصححه
ولده الشيخ تاج الدين قال في المجموع وان قرا بقراءة كل بها عليه اتمامها ندبا ولا يجوز
التنويع ان لم يرتبط الثاني بالاول و واجب ترتيبها اي الفاتحة بان ياتي بها على
نظمها المعروف لان النظم والترتيب مناط البلاغة والاعجاز فلو عكس بنى ان سهى
ولم يطل الفصل والا استانف ان لم يخل بالمعنى والا بطلت صلوته ان تعمد واستشكل
وجوب الاستيناف عند العمد بالوضوء والاذان والطواف والسعي واجيب عنه بان الترتيب هنا
لما كان مناط الاعجاز كما مر كان الاعتناء به اكثر فجعل قصد التكميل بالمرتب صارفا عن صحة
البنا بخلاف تلك الصور مع الولا بين كلمات الفاتحة للاتباع وبالسكوت عمدا في اثنائها

ولو لعابق غيرما يأتي **انقطعت** قراتها **ان كثرا** الفه للاطلاق اي طال سكوته عرفا وان لم يقصد قطعها او اتى بذكر لا يتعلق بالصلوة كحمده عند العطاس وان كان مندوبا في الصلوة ايضا لاشعار به الاعراض ايضا عنها **او اقل** سكوته **مع قصد** منه **لقطع ما قرا** به لاقتران الفعل بنية القطع كنقل الوديعة بقصد التعدي فان لم يقصد القطع ولم يطل السكوت لم يؤثر كنقل الوديعة بلا قصد ولان ذلك قد يكون لتنفس او سعال ونحو ذلك او ترك الولاء ناسيا لتركه اياه في الصلوة بان طول ركنا قصيرا ناسيا او طال سكوته لتذكر اية بينهما او للاعيا او علم بذلك ان قصد القطع بلا سكوت لا يؤثر لان القراءة باللسان ولم يقطعها بخلافه ما لو قصد قطع الصلوة لان النية ركن فيها يجب ادامتها حكما ولا يمكن ذلك مع نية القطع وقراءة الفاتحة لا تفتقر الى نية خاصة فلا تاثر بنية القطع لا بسجوده لتلاوة وتامين منه **ولا سواله** الرحمة **لما امامه تلا** في الصور الثلاث فلا ينقطع بها الولاء لكونه مطلوبا في الصلوة لصحتها اما اذا فعل شيئا من ذلك لما تلاه غير امامه فينقطع به الولاء بل يبطل بسجوده ان تعمد ولو سال الرحمة لما تلاه هو لم ينقطع الولاء والبيتان الاخيران ساقطان من بعض النسخ **ثم** ان عجز عن الفاتحة التي هي ركن فالركن بدلها **من الايات سبع** من غيرها ولو متفرقة مع حفظ متواليه كما في قضاء رمضان والولاء في الايات **اولى من التفريق ثم** لانها اشبه بالفاتحة وللخروج من الخلاف ولو قل لعاجز عنها سبع ايات متفرقة لا تفيد معنى منظوما كثم نظر لم يكف عند امام الحرمين واقره في الروضة واصلها لكن اختار في المجموع والتنقيح الاكتفا بها كما اطلقه الجمهور ومن يحسن بعض الفاتحة ياتي به ويبدل الباقي ان احسنه والا كرره في الاصح وكذا من يحسن بعض بدلها من القران فالركن **الذكر** لخبر الترمذي وحسنه اذا قمت الى الصلوة فتوضى كما امرك الله ثم تشهد واقم فان كان معك قران فاقرا والا فاحمد الله وهلله وكبره قال البغوي يجب سبعة انواع

من

من الذكر ليكون كل نوع مكان اية وقال الامام لا يجب قال الشيخان والاول اقرب تشبيها المقاطع الانواع بغايات الاي قال الامام والاشبه اجزاء دعاء يتعلق بالاخرة دون الدنيا ورجحه في المجموع فان لم يعرف غير ما يتعلق بالدنيا اتى به واجزاه كما في الروضة كاصلها ويشترط ان لا يقصد بالذكر الماتي به غير البدلية كمن استفتح او تعوذ لا يقصد سنتهما لكن لا يشترط قصد البدلية فيهما ولا في غيرهما من الاذكار على الاصح **لا ينقص عن حروفها** اي لا يجوز ابدال عن قران او غيره من حروف الفاتحة وهي مائة وست وخمسون بقراءة مالك بالف كالمبدل بخلاف صوم يوم قصير عن طويل لعسر مراعاة الساعات وافهم كلامه انه لا تضر زيادة البدل ولا التفاوت بين حروف الايات والانواع وهو كذلك **ثم** ان عجز عن الذكر بترجمة بين عجز عنها بخلاف الذكر لفوات الاعجاز فيها وبحمه وقوفه ندبا بعد ذلك بقدر سورة حلت سنة لم يكن لو كان قارئا **واركع** هذا الركن الخامس وهو الركوع لقوله تعالى واركعوا ولخبر اذا قمت الى الصلوة واقله في حق القائم **بان تنال كفه الركبة** يعني راحتيه وهي ما عدا الاصابع لو اراد ذلك عند اعتدال الخلقة وسلامة اليدين والركبتين **بالانحنا** بظهره لا بالانخناس ولا بهما اما ركوع القاعد فتقدم **والاعتدال** وهو الركن السادس ولو في نفل اذا قمت وهو **عوده الى ماكان** عليه **قبله فزال** فزال عنه بالركوع من قيام او غيره ويشترط فيه وفي ساير الاركان عدم صرفه الى غيره حتى لو رفع من ركوعه فزعا من شيء لم يكف بل يعود للركوع ثم يعتدل منه **والسابع** من الاركان السجود مرتين في كل ركعة لخبر اذا قمت الى الصلوة **مع شيء من الجبهة يضع** على مسجده لخبر اذا سجدت فمكن جبهتك حتى يسبغ الوضوء الى ان قال فيسجد فيمكن جبهته من الارض وخبر ابن حبان عن الارب شكونا الى رسول الله صلعم حر الرمضا في جباهنا واكفنا فلم يشكنا اي لم يزل شكوانا ورواها البيهقي بسندين صحيحين وجه الدلالة منه انه لو لم يجب كشفه

الجبهة لارشادهم الى سترها واعتبر كشفها دون بقية الاعضاء لسهولته دون البقية
نعم ان سترها العذر كجراحة وشق عليه ازالة الساتر كفى السجود عليه بلا اعادة و
يكفي السجود على شعر بجبهته وان لم يستوعبها ويجب ان يتحامل على مسجده في جبهته
بثقل راسه وعنقه بحيث لو سجد على قطن او نحوه لاندك ولا يتحرك بحركته من
ملبوسه لقيامه وقعوده وان صلى قاعدا ولم يتحرك وكان لو صلى قائما لتحرك بحر
كته كما افتى به الوالد رحمه الله لانه كالجزء منه فان سجد عليه عامدا عالما بتحريمه بطلت
صلوته او ناسيا او جاهلا فلا وتجب اعادة السجود واما خبر الصحيحين عن انس كنا
نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم في شدة الحر فاذا لم يستطع احدنا جبهته من الا
رض بسط ثوبه فسجد عليه فمحمول على ثوب منفصل فان لم يتحرك بحركته كطرف عمامته
او لم يكن من ملبوسه كعود او منديل في يده كفى السجود عليه ولو سجد على خرقة بالارض
فالتصقت بجبهته ورفع وهي ملتصقة فان ازالها وسجد الثانية لجزاه والا فلا وان
يضع فيه يديه وركبتيه وقدميه لخبر الصحيحين امرت ان اسجد على سبعة اعظم الجبهة
واليدين والركبتين واطراف القدمين وانما لم يجب الايما بها عند العجز كالجبهة
لان معظم السجود وغلبته السجود بالجبهة دونها ويكفي وضع جزء من كل واحد منها
فالاعتبار في اليدين بباطن الكفين سواء الاصابع والراحة وفي الرجلين ببطون الا
صابع وانما لم يجب وضع الانف لورود الامر به وزيادة الثقة مقبولة لما يترتب
عليه من منافاة الجملة للتفصيل وهي سبعة اعظم فحمل على الندب نعم لو كان له
راسان واربعة ايد وارجل فان علم الاصلي من الزائد فالعبرة بالاصل دون الزائد
وان التبس فلا بد من وضع جزء من كل منها وان علمت اصالة الجميع كفى وضع سبعة
اعضاء منها ولا بد ان يرفع اسافله على اعاليه فيه للاتباع رواه ابن حبان وصححه مع خبر
صلوا كما رأيتموني اصلي فلا يكتفي برفع اعاليه على اسافله ولا تساويهما لعدم اسم

السجود

ومؤنة رده والرد المبري من الضمان ان يسلم العين لمالكها او وكيله في ذلك فلو رد
الدابة للاصطبل او الثوب ونحوه للبيت الذي اخذه منه لم يبرأ ولو لم يجد المالك فسلمها
لزوجته او ولده فارسلها الى المرعى فضاعت تخير بين مطالبته بالرد والمسلم منه والقر ار
عليه بقيمة ليوم التلف لا باقصى القيم ولا بيوم القبض وسواء كانت مثلية ام
متقومة على المعتمد والمدعو والنسل اي ولد العارية بلا ضمان لانه لم ياخذها الا
لانتفاع بها ولا يعير او يستثني بغير اذن مالكها لانه لو لم يملك الانتفاع بها
وانما ابيح له ذلك اما اذن له المالك في الاعادة فانها تجوز باب الغصب هو
لغة اخذ الشيء ظلما وشرعا حقيقة وحكما وضمانا الاستيلاء على مال الغير عدوانا
وظمانا الاستيلاء على مال الغير بغير حق وان ظن ملكه وعصيانا الاستيلاء على حق الغير
عدوانا هو مجمع على تحريمه والاصل فيه قبل الاجماع ايات كقوله تعالى ولا تاكلوا
اموالكم بينكم بالباطل اي لا ياكل بعضكم مال بعض بالباطل وخبر ان دماءكم واموا
لكم واعراضكم حرام عليكم وخبر من ظلم قيد شبر من الارض طوقه الله طوقه
من سبع ارضين واثبات اليد العادية سبب للضمان وينقسم الى المباشرة كاخذه
من مالكه والى سبب كولد المغصوب وزوائده ولو ركب على دابة او جلس على فراش
فغاصب وان لم ينقل ولو ازعجه من داره فغاصب وان لم يدخل ولو دخلها بقصد
الاستيلاء وليس المالك فيها فغاصب وان كان ولم يزعجه فغاصب لنصفها الا
ان يكون ضعيفا لا يعد مستوليا على صاحبها وقد ذكر الناظم شيئا منها فقال يجب
رده اي المغصوب على المغصوب منه وان غرم عليه اضعاف قيمته لخبر على اليد
ما اخذت حتى تؤديه فان كان دارا وجب ردها بتخلية بينها لتسلمها مالكها وان
كان منقولا وجب رده ولو بنقله ان احتيج اليه الى الموضع المغصوب منه كما لو نقل المغصو ب
المثلي الى دار او بلد فيجب على الغاصب رده وكذا لو انتقل بنفسه ويجب الرد

ولو كان غيرها لاختصاص الخبر ولا نحو المغصوب منه ويبرأ بالرد على المالك او و
كيله او وليته وارش نقصه اي المغصوب مع الارش ولو كان النقص بسبب غير
الاستعمال كان غصب ثوبا او رقيقا فنقصت قيمته بافتراسه او بتلف كسقوط عضو
منه لمرض واجر مثله مدة وضع يده ولو فاتت منفعته بغير استعمال وهي اجرة
مثله سليما قبل النقص ومعيبا بعده ويضمن المال المغصوب التالف عند الغاصب
مثلي بمثله لانه اقرب الى التالف سواء تلف بنفسه او اتلفه متلف لا يختلف
الحال في ذلك ويستثنى من ذلك مسائل كما لو غصب حربي مال مسلم او ذمي ثم اسلم
او عقدت له ذمة بعد تلفه او كان المغصوب غير متمول كحبة حنطة او رقيقا وجب
قتله لحق الله تعالى بردة او نحوها فقتله او غصب عبد مكاتب مال سيده وهو اي المثلي
الذي فيه المجاز والسلم بالف الاطلاق وحصره بالكيل والوزن الواو بمعنى
او كما بالعرف لغة بالممدود ولو حارا او تراب او نحاس وحديد ومسك وعنبر وكافور
وجمد وقطن ولو بحبه ودقيق وتمر وزبيب وعنب ورطب وكل فاكهة رطبة ودراهم
ودنانير ولو مكسرة او مغشوشة وخرج بقيد الكيل والوزن ما يعد كالحيوان او
يذرع كالثياب وبقيد جواز السلم نحو الغالية والمعجون وانما اشترطوا جواز السلم
لانه يعد تلفه بنية المسلم فيه ومحل ضمان المثل بمثله ما اذا وجد الغاصب
بمحل التماثل قيمته لالي مغارة ولا ماء بيسر في ذا اي في المسافة ولو تلف في يده
والمثل موجود فلو يسلمه حتى فقد في البلد وحواليه حسا بان لم يجد او شرعا بان
وجده باكثر من ثمن مثله او منع من الوصول بمانع فالقيمة والمعتبر في مقوم
اقصى القيم من وقت غصبه لتلف الذي انغصب ولو وجد بعد غرم القيمة
فلا تراد واحد منهما ولو نقل المغصوب المثلي الى بلد اخر فللمالك تكليفه رده وله مطالبته
بقيمته في الحال فان رده فان تلف في البلد المنقول اليه طالبه بالمثل فيما وصل اليه من

المواضع

المواضع فان فقد فقيمة اكثرها قيمة ولو ظفر بالغاصب في غير بلد التلف ولم يكن لنقله
مؤنة كالنقد طالبه بالمثل والا فلا ولو غصب ثوبا قيمته عشرة ثم عاد الى درهم ثم
لبسه فعاد بلبسه الى نصف درهم لغلبات بالرخص لم يضمن غيره والثوب مع خمسة
لنصفه التالف باللبس لانها اقصى قيمه ولو اتلف متقوما بلا غصب ضمنه بقيمته
وقت التلف فان حصل بتدريج وسراية فباقصى قيم تلك المدة فان الاتلاف
فابلغ من اليد العادية ونحو كضياع الثوب يضمن بالاقصى من الغصب الى المطا
لبة وعلم من كلامه انه لو تكرر الارتفاع والانخفاض لا يضمن كل زيادة بالاقصى و
محله في الاعيان اما المنافع فتضمن في كل بعض من ابعاض المدة باجرة مثلها فيه
من نقد دار تلف وفي بعض النسخ بلد فيها غلب اي من نقدها ان كان بها
نقد واحد فان كان بها نقدان فمن نقدها الغالب لانها محل وجوب الضمان
واعتبر صاحب التنبيه بلد الغصب قال في المهمات واعتبار نقد البلد الذي تلف
قيمته وهو اكثر البلدين قيمة ولا تضمن الخمر ولو محترمة ولا تراق على ذمي ما لم يظهر شربها
او بيعها وترد عليه في غير ذلك ان بقيت العين وترد المحترمة على المسلم والاصنام و
الات الملاهي لا يجب شيء في ابطالها ولا تكسر الكسر الفاحش بل تفصل لتعود كما قبل
التاليف فان عجز المنكر عن رعاية هذا الحد لمنع صاحب المنكر ابطله كيف تيسر
ويضمن كلما يصح استيجاره كالدار والعبد بالتفويت والفوات تحت يد عادية
ولا تضمن منفعة البضع والحر بالفوات بل بالتفويت والايدي المترتبة على يد
الغاصب ايدي ضمان وان جهل صاحبها الغصب وكانت ايديها امانة ثم ان علم
الغصب فكغاصب من غاصب فيستقر عليه ضمان ما غصبه مما تلف عنده وكذا
ان جهل وكانت يده اصلها يد ضمان كعارية فان كانت يد امانة كوديعة فالقرار
على الغاصب ولو اخذ الحاكم او امينه المغصوب من الغاصب فتلف في يده لم

يضمن وكذا من انتزاعه ممن لا يضمن كحربي ورقيق المالك عن المكاتب ليرده على
مالكه ولو كانت قيمة المغصوب عند الثاني اقل منها عند الغاصب فالمطالب بالز
يادة الغاصب وهو مستقر عليه ولو صال المغصوب على آخر فاتلفه فضمانه على الغا
صب مستقرا ولو كان مالكه لم يبرأ الغاصب ومن تزوج المغصوبة جاهلا بالغصب
فتلفت عنده لم يضمنها ولو كان هو المالك ولم يولدها لم يبرأ الغاصب واسند الجدار
على خشبة بغير اذنه ضمن الجدار بان سقط باسناده والتالف بوقوعه عليه
وان وقعت الخشبة واتلفت او كان الجدار له او لغيره وقد اذن فان وقعت حالا
ضمن والا فلا ولو غصب دارا فنقضها واتلف النقض ضمنه وما تلف من قيمة
العرصة واجرة مثلها دارا الى وقت النقض او بهيمة وانزى عليها فحلا فالو
لد للمغصوب منه او فحلا فانزاه على بهيمة فالولد له ولا شيء عليه للانزاء
فان نقص غرم الارش او جارية ناهدا فتدلى ثديها او شابا فشاخ او امرد
فالتحى ضمن النقص او ثوبا ونجسه او تنجس عنده لم يجز له تطهيره ولا للمالك تكليفه
ذلك فان غسل ضمن او رده نجسا فمؤنة التطهير والنقص اللازم منه عليه وتنجس
مائع لا يمكن تطهيره هلاك ولو وضع في مسجد متاعا واغلقه لزمه اجرة جميعه
وان لم يغلقه فاجرة ما شغله **باب الشفعة** باسكان الفاء وحكي ضمها وهي لغة
الضم على الاشهر من شفعت الشيء ضممته فهي ضم نصيب ومنه شفع الاذان وشرعا
حق تملك قهري يثبت للشريك القديم على الشريك الحادث فيما ملكه بعوض
والاصل فيها خبر البخاري عن جابر قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالشفعة
فيما لم يقسم فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة وفي رواية له
في ارض او ربعة او حائط وفي رواية لمسلم قضى بالشفعة في كل شرك لم يقسم
ربع او حائط ولا يحل له ان يبيع حتى يؤذن شريكه فان شاء اخذ وان شاء ترك

فان

ذات باعه ولم يؤذنه فهو احق به والمعنى فيه دفع ضرر مؤنة القسمة واستحداث
المرافق في الحصة الصائرة اليه والمعنى لا محل اي محلا مستوي الطرفين والربعة
تانيث الربع وهو المنزل والحائط البستان ولها اربعة اركان آخذ ومأخوذ
وصيغة وقد ذكر الناظم بعض احكامها فقال **تثبت في المشاع** اي المشترك من
عقار وان بيع مع منقول **منقسم** فتجبر عليها احد الشريكين بطلب الآخر و
هو ما ينتفع به قبلها ولا عبرة بالانتفاع به من جهة اخرى للتفاوت العظيم بين اجنا
س المنافع **مع تابع القرار** الذي يندرج في بيعه كابنية واشجار ثابتة وثمر
بعاليه مؤبرة وقت البيع وابواب منصوبة **لا في بناء ارض محتكرة** او موقوفة
ولا فيما لا يندرج في البيع كشجر جاف وزرع **فهو كمنقول** ولا فيه مع عقار لانه لا
يدوم فلا يدوم ضرر الشركة فيه **ولا مستاجرة** ولا في اشجار بيعت مع مغارسها
فقط ولا في طاحونة وحمام وبئر لا يمكن جعلها طاحونتين وحمامين وبئرين فلا شفعة
فيه ولو كان بينهما دار صغيرة لاحدهما عشرها فباع حصته لم تثبت للآخر لامنه من القسمة
اذ لا فائدة فيها فلا اجابة طالبها للتعنت بخلاف عكسها ويعتبر في الآخذ
كونه شريكا في رقبة العقار سواء كان مسلما ام ذميا حرا ام مكاتبا حتى لو كان السيد
والمكاتب شريكين فلكل منهما الشفعة على الآخر فلا شفعة لمالك المنفعة فقط ولا لجار
ولو ملاصقا فلو كان بينهما ارض لاحدهما فيها اشجار وابنية فباعها مع حصته
من الارض لم تثبت الشفعة الا في الارض لعدم الشركة في الاشجار والابنية ولو
قضى بها حنفي لجار لم ينقض ولو قضاها الشافعي لم يعترض ولو باع دارا وله
شريك في ممرها فلا شفعة له فيها وتثبت في الممر ان كان ينقسم او كان للمشتري
طريق آخر الى الدار او امكن فتح باب الى شارع والا فلا وان باع نصيبه من الممر
فقط لم تثبت فيه الشفعة ولو باع ذمي شقصا لذمي بخمر او خنزير وترافعوا الينا

بعد الاخذ بالشفعة لم يرده او قبله لم يحكم بها ولو باع نصيبه من دار وباقيها المسجد
اشتراه قيمه او وهب له ليصرف في عمارته فللقيم اخذه بالشفعة لم يرده ولو صح
ان راه مصلحة للامام في شركة بيت المال ولو اشترى للمسجد شقص فللشريك الاخذ
بالشفعة ويعتبر في الماخوذ منه الذي هو المشتري ومن في معناه طرو ملكه على
ملك الاخذ فلو اشتريا دارا او شقصا منها معا فلا شفعة لاحدهما على الاخر و
لزومه فلو باع بشرط الخيار لهما او للبائع فلا شفعة زمن الخيار او للمشتري فللشفيع
الاخذ في الحال ولو باع شريكه حصته بشرط الخيار له او لهما ثم باع الاخر حصته
في زمن الخيار بيع بت لم تثبت للمشتري الثاني على الاول وان طرا على ملكه
ملك الاول لان سبب الشفعة البيع وهو متقدم على ملكه ولو وجد المشتري با
لشقص عيبا واراد رده واراد الشفيع اخذه ويرضى بعيبه اجيب الشفيع
ولو رده ثم طلب الشفيع اجيب وارتفع رده ويعتبر ان يملكه لمعاوضة كبيع
وراس مال سلم ومهر وعوض خلع ومتعة وصلح عن دم فلو ملكه بارث او هبة او
وصية فلا شفعة ولو باع الصبي او وصي او القيم شقص الصبي وهو شريكه فلا شفعة
له ولو اشتراه له فله الشفعة وللاب وللجد الشريكين الشفعة باعا او اشتريا ولو
كان للوصي يتيمان فباع نصيب احدهما فله اخذه بالشفعة للاخر ولو وكله الشريك
في شراء الشقص او بيعه فله الشفعة ولو كان المشتري شريكا فالشفعة بينه
وبين الشريك الاخر ولا يشترط في التملك بها حكم حاكم ولا حضور الثمن ولا رضاه و
يعتبر لفظ او ما قام مقامه من الشفيع كتملكت او اخترت الاخذ واخذت بالشفعة
ونحو ذلك لا انا مطالب بها ولا بد من رؤية الشقص وليس للمشتري منعه منها وعلمه
بالثمن في التملك لا في الطلب ويملكه اما بتسليم العوض الى المشتري فاذا امتنع المشتري
من القبض خلى بينه وبينه او رفع الى الحاكم ليلزمه التسليم او يقبض عنه واما بتسليم

المشتري

المشتري الشقص ورضاه بكون الثمن في ذمته حيث لا ربا واما بقضاء القاضي له
بالشفعة اذا حضر مجلسه واثبت حقه واختار التملك واذا ملكه الشفيع بغير الطر يق
الاول لم يكن له ان يتسلمه حتى يؤدي الثمن وان كان المشتري سلمه قبل ادائه واذا لم
يكن الثمن حاضرا التملك امهل ثلثا فان لم يحضره فسخ الحاكم تملكه ولو اتفق المتبايعان
على حط او زيادة يلحق قبل لزوم العقد فلو حط كل الثمن فلا شفعة ويدفع الشفيع
للماخوذ منه الشقص مثل ثمن ان بيع بمثلي وان قدره بغير معيار الشرع كماية
رطل حنطة فيدفع مثله وزنا لا كيلا فلو فقد المثل وقت الاخذ فالقيمة او بذل
بسكون الذال المعجمة مصدر بذل بمعنى اعطى قيمة ان بيع بدرج الهمزة الوزن بمتقوم
وان بيع بمؤجل تخير ان يؤجل ويأخذ في الحال وان يصبر الى المحل ويأخذ ولا يبطل حقه
بالتاخير ولو مات المشتري وحل عليه الثمن فالشفيع على خيرته او مات الشفيع
فالخيرة لوارثه ولو باعه المشتري صح وان شاء الشفيع اخذ بالبيع الثاني او
نقضه واخذ بالاول وان بيع شقص وغيره اخذه بحصته من الثمن ولا خيار للمشتري
وان جعل الشقص راس مال سلم اخذه بمثل المسلم فيه ومهر مثل ان اصدقته المرا ة
والاعتبار بيوم النكاح وبيوم الخلع او متعة فبمتعة مثلها او اجرة فباجرة مثلها ولو
صولح عن دين عليه فبمثل الدين او قيمته او عن دم عليه فبقيمة الدية يوم الجناية
لكن على الفور لخصص لا اخذها الا انه خيار ثبت بنفسه لدفع الضرر فكان على الفور
كالرد بالعيب فاذا علم الشفيع بالبيع فليبادر في طلبها على العادة فلا يكلف العدو
ونحوه فان كان مريضا لا يمكنه المطالبة او غائبا عن بلد المشتري او خائفا من عدو
او حبس ظلما او بدين وهو معسر عاجز عن اثبات اعساره فليوكل ان قدر والا فليشهد
على الطلب فان ترك المقدور عليه منهما بطل حقه لتقصيره والحر والبرد المفرط
عذر وكذا خوف الطريق حتى توجد رفقة تعتمد ولا يجب الاشهاد اذا سار طالبا

في الحال ولو كان في صلوة او حمام او قضاء حاجة او طعام فله الاتمام ولو دخل وقت
هذه الامور فله الاشتغال بها على العادة فلا يلزمه تخفيف الصلوة ولو ترك الشفيع
المشتري غايبا رفع الامر الى الحاكم واخذ كما في البيع ولو تلاقيا في غير بلد الشقص
واخره الى بلده بطل حقه ولو اخر وقال لم اصدق المخبر لم يعذر ان اخبره عدلان
او ثقة او من لا يؤمن تواطيهم على الكذب ويعذر ان اخبره من لا يقبل خبره
كفاسق وكافر وصبي ولو اخبر بالبيع بالف فترك فبان بخمسماية بقي حقه او باكثر
فلا ولو كذب في تعيين المشتري او في جنس الثمن او نوعه او حلوله او تاجيله فبان
الى شهرين او في قدر المشتري او البيع من رجل فبان من رجلين او عكسه بقي حقه
او بعقد او مؤجل فبان حالا او بيع كله بالف بطل ولو لقي المشتري فسلم عليه او قال له
بارك الله لك في صفقتك او بكم اشتريت لم يبطل حقه بخلاف قوله اشتريته رخيصا
ولو اخر ثم اعتذر بمرض او حبس او غيبة صدق ان علم العارض والا فالمصدق المشتري
او انه لم يعلم ثبوت حق الشفعة او انها على الفور فكما في الرد بالعيب ولو باع الشفيع
نصيبه او وهبه ولو جاهلا ثبوت شفعته بطل حقه او بعضه عالما فكذا في الاظهر
او جاهلا فلا **وتثبت الشفعة للشركاء بقدر ملك الحصص** لانها من مرافق الملك فتقدر
بقدره ككسب المشترك ونتاجه وثماره فلو كانت دار بين ثلاثة لواحد نصفها
وللاخر ثلثها وللاخر سدسها فباع الاول حصته اخذ الثاني سهمين والثالث سهما
واحدا لان الشفعة انما تثبت لدفع مؤنة القسمة لا لدفع سوء المشاركة والمؤنة
تختلف باختلاف الحصص فاخذوا بقدرها لان كلا يدفع عن نفسه ما يلزمه
بالقسمة **باب القراض** مشتق من القرض وهو القطع سمي بذلك لان المالك قطع
للعامل قطعة من ماله يتصرف فيها وقطعة من الربح ويسمى ايضا
مضاربة لان كلا منهما يضرب له بسهم في الربح ومعنا ذهب وهي المساواة لتساويهما

يغار

شهادة من لا تثبت عدالته كالفاسق **على الا كبيرة ما اقدما** بالف الاطلاق
فيه وفيما بعده وهي ما لحق صاحبها وعيد شديد بنص كتاب او سنة كالقتل
والزناء واللواط وشرب المسكر والسرقة والغصب والقذف والنميمة وشهادة ع
الزور واليمين الفاجرة وقطيعة الرحم والفرار واتلاف مال اليتيم والربا
والسحر والوطي في الحيض وخيانة الكيل والوزن وتقديم الصلوة على وقتها
وتاخيرها عنه بغير عذر والكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم والسعاية
ومنع الزكاة والاياس من رحمة الله والامن من المكر واكل لحم الخنزير والميتة والفطر
في رمضان من غير عذر والغلول والمحاربة وانما تكون كبيرة اذا قدم عليها **طوعا**
بخلاف ما لو كان مكرها فانه باق على عدالته **ولا على صغيرة قد لزما** اي العدل ل
من لم يلازم على صغيرة مع الاصرار عليها وهي كل ذنب غير الكبيرة فان اصر عليها
سواء كانت من نوع او انواع انتفت بها العدالة ما لم تغلب طاعاته
معاصيه فلا يضر والصغيرة كالنظر الى ما يحرم والغيبة في غير اهل العلم وحملة
القران والسكوت عليها والكذب لا حد فيه ولا ضرر والاشراف على بيوت الناس
وهجر المسلم فوق ثلاث بلا عذر والجلوس مع الفساق ايناسا لهم واللعب بالنرد و
استعمال الة من شعار شربة الخمر كطنبور وطبل ومزمار عراقي واستماعها ولعن
ولو كافرا او بهيمة ولبس ذكر مكلف حريرا وجلوسه عليه وهجو وسفاهة **او تاب**
اي ما اقدم على كبيرة مختارا او لا اصر على صغيرة او فعل ذلك لكنه تاب **مع قراين**
ان قد بصر فيه وودح همزة ان للوزن **صلح** فيشترط في توبة معصية قولية
القول فيقول القاذف قذفي باطل وما كنت محقا وانا نادم عليه ولا اعود اليه
وشاهد الزور يقول شهادتي باطلة وانا نادم عليها ولا اعود اليها وفي توبة المعصية الفعلية
كالزنا والشرب اقلاع وندم عليها وعزم ان لا يعود اليها ورد ظلامة ادمي وندم على

ردها والاكتفاء العزم متى قدر وفعل فيؤدي الزكاة والمغصوب الباقي لمالكه او
بدله ويمكن مستحق القصاص والقذف من الاستيفاء ولا بد ان يصل الا في
حال الغرغرة وان لا تطلع الشمس من مغربها والاختبار سنة على الاصح ان يشترط
اختبار مدة يظن بها صدقه وهي سنة على الاصح لان لها اثرا في تهييج النفو
س لاشتمالها على الفصول الاربعة فاذا مضت مع السلامة اشعر بحسن سريرته
نعم من قذف بصورة شهادة لم يتم نصابها او حي فسقه او اقر به ليحد تقبل شها
دته عقب توبته وكذا من اسلم بعد ردته لاتيانه بضد الكفر فلم يبق معه احتمال
وقيده الماوردي بان اسلم مرسلا فان اسلم عند تقديمه للقتل اعتبر
مضي المدة ومقابل الاصح انما تقدر بستة اشهر وقيل لا تقدر بمدة ويختلف
الظن بالاشخاص وامارات الصدق وما ذكر في بيان التوبة محله في التوبة
الظاهرة وهي المتعلق بها الشهادة والولاية اما التوبة فيما بينه وبين الله تعالى
كالزنا والشرب ان لم يظهر عليه احد فله ان يظهره ويقر به ليقام عليه الحد
والافضل ان يستر على نفسه وان ظهر فقد فات الستر فيأتي الامام ليقيم عليه
الحد ومروة المثل وهو تخلقه بخلق امثاله في زمانه ومكانه فمن لا مروة
له لا حياء له ومن لا حياء له يقول ما شاء فالاكل في سوق والشرب فيها لغير سوقي
الا اذا غلبه الجوع والعطش والمشي فيها مكشوف الراس والبدن غير العورة مما
لا يليق به مثله وقبلة زوجته او امته بحضرة الناس واكثار حكايات مضحكة
بينهم ولبس فقيه قبا او قلنسوة في بلد لا يعتاد للفقيه واكباب على لعب
شطرنج او على لعب بحمام بالتطيير والمسابقة من اخذ حمام غيره او على غناء
او استماعه وادامة رقص يسقطها ويختلف مسقطها بالاشخاص والاحوال والاماكن
فيستقبح من شخص دون آخر وفي حال دون حال وفي بلد دون آخر وحرفة دنيئة

كحجام

كحجامة وكنس ودبغ مما لا يليق به يسقطها ان لم يعتد بها والا فلا ولو ترك خادم
المروة ما اسقطها اعتبر لقبول شهادته مضي سنة كما في التنبيه وليس جار اي يشترط
لقبول الشهادة عدم التهمة بان يجر لنفسه بها نفعا ولا دافع ضررا اي و
لا تدفع ضررا فترد شهادته لعبده الماذون له ومكاتبه وغريم له ميت او عليه حجر
فلس وبما هو وكيل فيه وببراءة من ضمنه وبجراحة مورثه قبل اندمالها وترد شهادة
عاقلة بفسق شهود قتل يحملونه وغرما فلس بشهود دين آخر او اصل او فرع برفعهما
او جرهما عطفا على المجرور على التوهم كقولهم ليس زيد قائما ولا قاعد با
لخفض على توهم دخول الباء في ليس وكقول زهير بدا لي اني لست مدرك ما مضى
ولا سابق شيئا اذا كان جائيا فيكون التقدير هنا وليس الشاهد باصل او فرع لمن
قد يشهد له اي ترد شهادته لاصله وان علا وفرعه وان سفل ولو لاحدهما على
الاخر وتقبل عليهما ومنها ان تتضمن شهادته دفع ضرر عنه كان يشهد للاصيل الذ
ي ضمنه اصله او فرعه بالاداء والابراء نعم لو ادعى السلطان على آخر بحق ل
بيت المال فشهد به اصله او فرعه قبل لعموم المدعي ولو شهد لاصله او فرعه
والاجنبي قبلت للاجنبي وتقبل لكل من الزوجين ولاخ وصديق لا على عدو دنيا
لن نقبله وان قبلت له للتهمة فترد شهادته بزنا زوجته ولو مع ثلاثة وتقبل
شهادة مسلم على كافر وسني على مبتدع وعكسه والعدو من يبغضه بحيث يتمنى
زوال النعمة ويحزن بسروره ويفرح بمصيبته وذلك قد يكون من الجانبين و
قد يكون من احدهما فيختص برد شهادته على الاخر وان افضت العداوة الى الفسق
ردت مطلقا ومن خاصم من يريد ان يشهد عليه وبالغ فلم يجبه ثم شهد
قبلت شهادته ولو زالت العداوة ثم ازالها عادها لم تقبل ولا تقبل من مغفل
لا يضبط ولا مبادر بها قبل ان يسالها الا في شهادة الحسبة في حقوق الله تعالى

كصلوة وزكاة وصوم بان يشهد بتركها وفيما لم يرد حق مؤكد كطلاق
وعتق وعفو عن قصاص وبقاء عدة وانقضائها بان يشهد بما ذكر ليمنع عن
مخالفته ما يترتب عليه وحله تعالى بان يشهد بموجبه ولا فضل فيه الستر
كذا الفضيلان فيه حقا لله تعالى وصورتها ان يقول الشهود ابتداء للقاضي نشهد
على فلان بكذا فاحضره لنشهد عليه فان ابتداه وقالوا فلان زنى فهم قذفة وانما
تسمع عند الحاجة فلو شهدا ثانيا ان فلانا اعتق عبده وانه اخو فلانة من الرضاع
لم يكف حتى يقولا وهو يسترقه او يريد نكاحها وما تقبل فيه تسمع الدعوى
على الاخص بعض حقوق الله تعالى ويشهد بما لا علم ويروي ان سبق محل منه
عماه وكالمشهود له وعليه معروف الاسم والنسب بخلاف مجهولهما او احدهما
او بعزيه اذن بطلاق وعتق او مال الاخر معروف الاسم والنسب اعتق به
حتى شهد عليه عند قاض ن وتقبل شهادته ايضا فيما يثبت بالاستفاضة
بتسامع من جمع يؤمن تواطئهم على الكذب لكثرتهم فيقع العلم او الظن القوي
بخبرهم من اي نكاح وحمام بكسر الحاء اي موت ووقف وولاء ونسب معطوف
فاظا نكاح بحذف العاطف وعتق وملك بلا اتهام اي معارض وما يثبت به ايضا
ولاية القضا ونحوه والجرح والتعديل والرشد وللارث بان شهد بالتسامع ان
فلان وارث فلان لا وارث له غيره اما اذا كان هناك معارض كانكار المنسوب
اليه نسبه او طعن فيه بعض الناس او منازع لمدعي الملك المشهود به فلا تجوز الشها
دة بالتسامع لاختلال الظن حينئذ ولا يكفي في التسامع قول الشاهد فيشهد
اني سمعت من الناس يقولون كذا وان كانت شهادته مبنية عليه بل يشهد ان هذه
زوجة فلان وان فلانا مات او ان هذا وقف على كذا او ان هذا ابن فلان لانه
قد يعلم خلاف ما سمعه وان ذكره فيشهد بعد جزمه بالشهادة وللزنا اربعة وطئ

الواطي

كما رجل قال ابو حامد في التهذيب وغيره وبحث انه استثنى لكن انما يظهر حيث ضر واذا
خرجت بخف فليكن احدهما ملون والآخر اسود ولا تلبس اقلانس يميزوها عن قلانسنا
ويستفاد من تغيير ... باو الاكتفا بالغيار والزنار المنقول عن عمر رضي الله عنه تاكيد
فان انفرد بجعله فليلهم ذكره واذا دخل حماما فيه مسلمون متجردا او تجرد من ثيابه في غير
حمام بين مسلمين جعل في عنقه خاتم حديد او رصاص او طوقا او جلجلا من حديد ويلجا
الى اضيق الطريق عند زحمة المسلمين فيه بحيث لا يقع في وهدة ولا يصدمه جدار ولا
يوقر ولا يصدر في مجلس فيه المسلمون وترك ركوب خيل حربا اي يلزمهم ترك
ركوب خيل حرب المسلمين حتى البراذين النفيسة لان في ركوبها اياها ارهابا بالاعلى
وعز المسلمين نعم ان انفردوا ببلد او قرية في غير دارنا لم يمنعوا ولو استعنا بهم في
حرب حيث يجوز مكنوا من ركوبها زمن القتال وخرج بالخيل الحمير والبغال
فلهم ركوبها باكاف وركاب خشب لا حديد ولا نحاس ونحوه عرضا تمييزا لهم عنا
ويمنعون من تقليد السيف وحمل السلاح ولجم الذهب والفضة ويمنعون من خدمة
الامراء والملوك كما يمنعون من ركوب الخيل ولا ابنا ولو للسكنى في البنا فلا يجوز
لهم رفع بنائهم على بناء جار مسلم ولا مساواته وان رضي المسلم بذلك سواء كان بناء
المسلم معتدلا ام في غاية الانخفاض نعم لو كان قصيرا لا يعتاد السكنى به لعدم تمام
بنائه او لانه انهدم هدمه او انهدم الى ان صار كذلك لم يمنع الذمي من بناء جداره على
اقل ما يعتاد في السكنى لئلا يتعطل عليه حقه الذي عطله المسلم باختياره او عطل
عليه لاعساره قال البلقيني وخرج بالجار غيره كان انفردوا بمحل بطرف بلد بعيد
عنها فيجوز رفع البناء وانتقض العهد اي عهد الذمة بجزية منع اي بمنع اداء
الجزية مع قدرته اما العاجز اذا استمهل فلا ينتقض عهده بذلك فهو حجة من الموسر
قهرا ولا ينتقض عهده ويختص قولهم بالمتغلب المقاتل وحكم شرع بترد فيع

به حكم الشرع وهو الامتناع من الانقياد لاحكامنا بالقوة والعدة **لا هرب**
من اداء الجزية او من الانقياد لحكم الشرع سواء شرطوا الانقياد من بذل الجزية ام
لا ويوخذ منه انتقاض العهد بقتال المسلمين من باب اولي **بالطعن بالاسلام**
اي ينتقض العهد في الطعن في الاسلام او القران او النبي صلى الله عليه وسلم
بما لا يعتقده كنسبته الي الزنا والطعن في نسبه بخلاف ما لو وصفه علي وفق
اعتقاده كقوله انه ليس بنبي او قتل بغير حق فلا ينتقض العهد وان شرط
الانتقاض به **او فعل بعض المسلمين** كان زنى بمسلمة او اصابها باسم نكا
ح عالما باسلامها او لاط بمسلم عالما باسلامه او دل اهل الحرب علي عورت
المسلمين او فتن مسلما عن دينه او دعاه الي دينه او قطع عليه الطريق **انتقض**
ابتدا موخر خبره قوله بالطعن اي والنقض حاصل او يحصل بالطعن **ولو
شرطه ترك** ببنائه للمفعول وادغام الطاء في الهاء وترك مرفوع به
اي ان شرط بترك الطعن والفعل المذكور في العقد وشرط انتقاضه بفعل
احدهما والا فلا ينتقض به وخرج بما ذكره ابن سماعة المسلمين شركا وقولهم
في المسيح وعزير واظهار الخمر والخنزير والناقوس والعيد فلا ينتقض العقد
بها وان شرط **والامام خيرا ان** اي من انتقض عهده بقتال بين قتل
ورق ومن وفداء **في كامل وقد اتى** بالف الاطلاق فيه وفيما قبله فان اسلم
قبل الاختيار امتنع **كتاب الصيد والذبائح** جمع ذبيحة والاصل فيه
قوله تعالى احل لكم صيد البحر وقوله تعالى الا ما ذكيتم وقوله تعالى اذا حللتم
فاصطادوا ويعتبر في حل الحيوان الماكول البري بالصيد والتذكية ان يكونا
من مسلم وذي كتاب حلا اي او كتابي تحل مناكحته نعم تحل ذكاة امة كتابية
وصيدها وان لم تحل مناكحتها اذ لا اثر للرق في الذبيحة بخلاف المناكحة وسواء

والذنب كالالية وذات القرون افضل من غيرها نعم ان انكسر القرن واثر في اللحم
انكساره ضر وتجزي العشواء وهي لا تبصر ليلا والعمياء وهي ضعيفة البصر مع سيلان ن
الدمع وذات كي وصغار اذن وهي التي ذهب بعض اسنانها **والفرض** في الاضحية المند
وبة **بعض اللحم نيئا** اي التصدق به ولو قليلا لانها شرعت لارفاق المساكين
ولا يحصل ذلك بمجرد اراقة الدم والمراد به تمليك الفقير المسلم الشامل للمسكين
ولو واحدا حرا او مكاتبا شيا من لحمها نيئا ليتصرف فيه بما شاء من بيع وغيره فلا
يكفي جعله طعاما ودعا الفقير لان حقه في تملكه لا في اكله ولا تمليك مطبوخا
ولا تمليك غير اللحم من جلد وكرش وكبد وطحال وعظم ونحوها فلو اكل الكل
ضمن القدر الذي كان يلزمه التصدق به ابتداء ومونة الذبح علي المضحي
كمونة الحصاد فلا يعطي الجزار منه شيا وله اطعام الاغنياء منها لا تمليكهم
ومن المندوب ياكل ثلثا ويتصدق بالباقي والافضل التصدق بكلها الا
لقما يتبرك باكلها فانها مسنونة ويتصدق بجلدها او ينتفع به في استعما
له عادة لا ببيعه واجارته **دون النذر** اي لا يجوز له ان ياكل شيا من المنذور يعني
الواجب بنذر او غيره كما في الكفارة سواء وجب بالتزام كالواجب بالنذر او بغيره
كدم القران والتمتع فلو اكل منه شيا غرم بدله وقول الشيخين غرم قيمته مفرع
علي ان اللحم متقوم والاصح انه مثلي علي انه تطلق القيمة ويراد البدل فيشمل المثل
باب العقيقة من عق يعق بكسر العين وضمها وهي لغة الشعر الذي علي
راس المولود وشرعا ما يذبح عند حلق راسه وهي كالاضحية في سنها وجنسها وسنتها
وسلامتها والافضل منها والاكل منها والتصدق والاهدا وامتناع بيعها وبعينها
اذا عينت واعتبار النية وغير ذلك لكن لا يجب التمليك من لحمها نيا كما ياتي ويند
ب ان يعطي للقابلة رجلها ووقتها من حين الولادة الي البلوغ فلا تجزي قبلها

وتأخيرها عن بلوغه يسقط حكمها من العاق عند من تلزمه نفقته بتأخير
عنه وأما هو فمخير في العق عنه ولو مات الولد قبل السابع لم يسقط الطلب
والعاق عند من تلزمه نفقته بتقدير عسره وأما عقه صلى الله عليه وسلم عن الحسن
والحسين فيحتمل أنه أمر أباهما به أو أنه أعطاه ما عق به عنهما أو أن أبويه كانا معسر
ين فيكونا في نفقة جدهما ولا يعق العاق عنه من ماله فإن كان معسرا عند الو
لادة وأيسر في السبعة خوطب بها أو بعد مدة النفاس فلا أو بينهما فاحتمالا
ن أقربهما ترجيح مخاطبته بها سن العقيقة [illegible] في سابع
ولادته وهو أفضل من غيره ويحسب يوم ولادته فيها ويسن ذبحها في صدر النهار
عند طلوع الشمس وأن يقول عند ذبحها بسم الله والله أكبر اللهم لك وإليك
اللهم عقيقة فلان واسم حسن أي يسن تسميته يوم سابعه ولو سقطا
أو ميتا وأن يكون باسم حسن كعبد الله وعبد الرحمن ويكره باسم قبيح وما
يتطير بنفيه كنافع ويسار وأفلح ونجيح وبركة ونسب الناس أو العلماء و
نحوه أشد كراهة وحلق شعر ذكرا كان أو أنثى أو خنثى ويندب كون الحلق
بعد الذبح والمعرف والتصدق بيان بزنته ذهبا فإن لم يتيسر ففضة وأذ
ان في الأذن اليمنى والإقامة في اليسرى ويحنك بتمر وإن لم يكن فحلو ولشاة
لأنثى وللغلام شاتان والخنثى كالذكر وهو أحب من شركة في بدنة أو بقرة
ويجزي سبع أحدهما ويسن طبخها بحلو تفاؤلا بحلاوة أخلاق الولد وأن لا ي[illegible]
نيا دون الكسر للعظام أي يندب أن لا يكسر عظمها من العقيقة ما أمكن
تفاؤلا بالسلامة أعضاء المولود فلو كسره لم يكره باب الأطعمة أي حلها وتحر
يمها قال الله تعالى قل لا أجد فيما أوحي إلي محرما على طاعم يطعمه وقال ويحل لهم الطيبات
ويحرم عليهم الخبائث وقال ويسألونك ماذا أحل لهم قل أحل لكم الطيبات أي

ما

آخر عجلا لأنه صلى الله عليه وسلم فاتته صلاة الصبح فلم يقضها حتى خرج منه
أما ما فاته بغير عذر فالفور في قضائه واجب لا توسعه الوقت في القضاء رخصة
والرخص لا تناط بالمعاصي ولأنه مفرط في تأخيره بغير عذر والترتيب فيما فاتا
أي فاته من الصلوات أولى لترتيبه صلى الله عليه وسلم فوائت الخندق حين أخر الظهر والعصر والمغرب
والعشاء إلى هدي من الليل وللخروج من الخلاف وإن لم يجب ترتيبها لأنها عبادات
مستقلة وترتيبها من توابع الوقت وضروراته فلا يعتبر في القضاء كصيام أيام
رمضان ولأنها ديون عليه فلا يجب ترتيبها إلا بدليل وفعله صلى الله عليه وسلم المجرد إنما يدل عند
نا على الاستحباب لمن لم يخش الفواتا أن أوليته في ترتيبه وقضى ما فاته وأولوية
ترتيبه كلاهما لمن لم يخف فوات الصلاة الحاضرة فإن اتسع وقتها فإن خا ن
ف فواتها قدمها على الفائتة وجوبا لئلا تصير فائتة فإن شرع في الفائتة ثم
بان ضيق وقت الحاضرة وجب عليه قطعها ولو تذكر الفائتة في أثناء الحاضرة
لم يقطعها ضاق وقتها أم اتسع وشمل تعبيره بالفوات كالرافعي في كتبه والنووي في
منهاجه ما لو كان لو قدم الفائتة أدرك ركعة من الحاضرة في وقتها وهو كذلك بناء
على أن كلها أداء وإن اقتضى تعبير الروضة بالضيق خلافه ولو خاف فوات جماعة
الحاضرة مع اتساع وقتها فالأفضل عند النووي تقديم الفائتة منفردا ثم إن أدرك
مع الجماعة شيئا من الحاضرة فعله والأصل أداها منفردا لأن الترتيب مختلف في وجوبه
والقضاء خلف الأداء مختلف في جوازه ورد الإسنوي في ذلك مردود بما قرر وصحح
بأن النووي لم ينفرد به بل سبقه إليه جماعة وبأن الخلاف في الترتيب خلاف في
الصحة فرعايته أولى من الجماعة التي هي من المكملات وشمل إطلاقهما أولوية ترتيب الفوائت
ما زاد على صلاة يوم وليلة وهو كذلك خروجا من خلاف أحمد وإن قال مالك وأبو
حنيفة لا يجب الترتيب فيما زاد على صلاة يوم وليلة وإذا ما فاتت كلها بعذر

اوبغيره اوبعضها بعذر وبعضها بغيره وان تاخر وهو كذلك وان استشكل بعض
المتاخرين القسم الاخير منها والف فانا والعوانا للاطلاق **وجاز تاخير مقدمها ا**
اي جاز تاخير راتبة مقدم على الفرض عن فعله حال كونه ادا الامتداد وقته بامتداد
وقت فرضه وان تخرج وقته المختار بفعله وقد يومر بتاخيره عنه كمن حضر
والامام فيه لخبر اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة **ولم يجز لما تاخر اداه**
اي لا يجوز الا الابتداء بالراتب الموخر عن الفرض قبل فعله لانه وقته انما يدخل
بفعله **ويخرج النوعان** اي الراتب المقدم والراتب الموخر **جمعا** اي جميعا **بانقضا**
ما وقت الشرع لما قد فرضا اي بانقضاء وقت الفرض المعتد له شرعا لانهما تابعان
له والف فرضا للاطلاق **ثم القعود جائز في** صلاة **النفل** ولو كانت عيدين او كسو
فين او استسقاء **لغير عذر** اي من قادر على القيام فيها من غير مشقة شديدة **وهو**
اي فضل نفله قاعدا **نصف الفضل** اي نصف فضل فعله قايما كما ان فضل نفله
مضطجعا نصف فضله قاعدا لخبر البخاري من صلى قايما فهو افضل ومن صلى قاعدا
فله نصف اجر فضل القايم ومن صلى نايما اي مضطجعا فله نصف اجر القاعد وهذا
في حقنا اذ في حقه م فثواب نفله قاعدا مع قدرته على القيام كثوابه قايما وهو من
خصايصه وخرج بما ذكرنا ما اذا فعله موميا او مستلقيا فانه لا يجوز وان اتم الركوع
والسجود لعدم وروده وخرج بقوله لغير عذر ما اذا فعله قاعدا او مضطجعا لعذر
من قعود لتحذ تفضيل العشرة لانها الشق وان كان ظاهر الحديث النسائي ولا يجوز قعود
الصبي القاعد في المكتوبة ولا القعود في الفريضة المعادة على الاصح فيهما ولما كانت
تشمل فروضا تسمى اركانا وعلى سنن تنقسم الى ابعاض وهيئات بدا بذكر اركانها
فقال **اركانها** ومن المعلوم اشتراك الركن والشرط لانه لا بد منهما ولكن الفرق بينهما
ان الشرط ما اعتبر في الصلوة بحيث يقارن كل معتبر سواه كالطهر والستر واستقبا

القبلة

رساله مختصر اكمال الاصلاح از فارسى كردهاى فرزندى شفاى
اخوى ملا حسين واعظ شوشترى سلمه الله تعالى
وازجمله تصحيح كردهاى ايشان مى باشد وداعى را اعتماد تمام عوى
اليه مى باشد پس عامل بان از طرف داعى ما ذون و مرخص است
وكتب الداعى بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والعدوان الا على
الظالمين وصلى الله على خير خلقه وافضل بريته محمد واله الطيبين
الطاهرين ورحمة الله على العلماء العاملين المروجين لدين سيد المرسلين
محمد بن عبد الله خاتم النبيين والائمة المعصومين صلوات الله عليهم
اجمعين ولعنة الله على اعدائهم وظالميهم ومبغضيهم وغاصبي ارثهم
وحقوقهم من الاولين والاخرين الى يوم الدين **وبعد** چنين گويد بنده
جانى وخائف محتاج بعنايت وبحر فضل خداوند ولى حافظ حسين
بن الحسن الشوشترى المعروف بالواعظ جعله الله ممن يتذكر فتنفعه الذكرى
وجعل اخر تيمر اخرا لا ولى بمحمد واله سادات الورى كه چون ملاذ وملجا
بناه خدايگانى قدوة المجتهدين وزبدة المحققين واسوة المدققين
الكهف المحقق السيد السند جناب آقاى استاد و قاميرسيد محمد الطبا
طبائى دام ظله العالى از براى اكمال الاصلاح امور دين جميع مؤمنات ومؤمنين
كثر الله امثالهم في العالمين نسخه شريفه تاليف فرموده وانرا باكمال
الاصلاح مسمى كردانيده ومقبول خاص جميع وعام كرديده و در اطراف

الكناف

دينه ويأتي ما ذكر في ساير المعاني ولو نقص بما امكن ضبطه بالزمن ونحوه
وجب قسطه والا فحكومة ولو ادعى وليه زوال عقله وانكر الجاني فان لم
ينتظم قوله وفعله في خلواته فلا دية بلا يمين والا صدق الجاني **واللسان**
في قطعه واشلاله من ناطق دية كدية نفس صاحبه وشمل كلامه الارث
والالثغ والطفل وان لم يبلغ اوان نطقه فان بلغه ولم ينطق لم تجب
الا الحكومة كقطع لسان الاخرس وشمل كلامه ايضا لسان من تعذر
نطقه لا لخلل في لسانه لكونه ولد اصم فلم يحسن الكلام لانه لا يسمع
شيئا ففيه الدية كما جزم به في الانوار **و** في ابطال **التكلم** بالجناية على
اللسان مثلا دية كدية نفس صاحبه لانه عضو مضمون بالدية فكذا
منفعته العظمى كاليد فان اخذت ديته فعاد ردت ولو ابطل نطقه
بقطع لسانه لزمه دية واحدة وفي ابطال بعض الحروف قسطه ان بقي
له كلام مفهوم والا فالدية والموزع عليها في لغة العرب ثمانية
وعشرون حرفا ولو عجز عن بعضها بغير جناية كملت الدية
في ابطال كلامه **وذكر** اي في قطعه واشلاله دية كدية نفس صاحبه
وشمل الصغير والشيخ والعنين **و** في ابطال **الصوت** مع بقاء اللسان
على اعتداله وتمكنه من التقطيع والترديد دية كدية نفس صاحبه
لانه من المنافع المقصودة فلو ابطل صوته وحركة لسانه فعجز عن
التقطيع والترديد فديتان لانهما منفعتان في كل منهما **و** في ابطال **النغم**
وهو الذوق دية كدية نفس صاحبه كغيره من الحواس وتدرك
به حلاوة وحموضة ومرارة وملوحة وعذوبة وتوزع الدية
عليها فان نقص الادراك فحكومة ولو ابطل مع الذوق النطق وجب
ديتان لاختلاف المنفعة ولاختلاف المحل فالذوق في طرف الحلقوم
والنطق في اللسان كما جزم به في اصل الروضة **وكمرة** اي حشفة دية
كدية النفس لانها اعظم منافع الذكر وهي الة الجماع تتعلق بها ف
احكام الوطء تدور عليها وهي مع الذكر كالاصبع مع الكف ولو قطع

بعضها ونزعت الدية عليها لا على الذكر كالمارن والحلمة وتجب الدية
في المقطع وفي ابطال قوة الامنا بكسر الصلب او بغيره وفي ابطال قوة الاحبال
وفي ابطال لذة الجماع وفي ابطال لذة الطعام وفي افضا المراة من الزوج
وغيره وهو رفع الحاجز بين مدخل الذكر والدبر ولما فرغ من بيان ما
بدل له كبدل نفس المجني عليه وشرع في بيان ما بدل له كنصف بدلها اللازم
منه ما بدل له مع مثله كبدلها فقال **وفي اذن** اي في قطعها او قلعها او
اشلالها نصف الدية لان فيها مع الجمال منفعتين جمع الصوت
ليتادى الى محل السماع ودفع الهوام لان صاحبها يحس بسبب معاطفها
بدبيب الهوام فيطردها وهذه هي المنفعة المعتبرة في ايجاب الدية
وان علل واقطع الاذن الصحيحة بالشلا ببقاء الجمال ومنفعة جمع الصوت
واستماعها للاحرف اي في ابطال سماع اذن واحدة نصف دية صاحبها
لا لتعدد المستمع فانه واحد وانما التعدد في منفذه بخلاف ضوء البصر
في تلك اللطيفة متعددة ومحلها الحدقة لان ضبط نقصانه بالمنفذ
اقرب منه بغيره وفي ابطاله من الاذنين الدية ولو ازال اذنيه
وسمعه فديتان ولو ادعى زواله وانزعج للصياح في نوم وغفلة
حلف الجاني والا المجني عليه واخذ الدية وان نقص فقسطه وان عرف
والا فحكومة باجتهاد قاض وان نقص من اذن سدت وضبط منتهى
سماع الاخرى ثم عكس وجب قسط التفاوت من الدية **واليد** اي في كل
نصف دية صاحبها ان قطعت من كف فان قطعت من فوقه فحكومة
ايضا **و**في ابطال **البطش** لكل يد نصف دية صاحبها لانه من المنافع المقصودة
وفي ازالة **شم المنخر** بفتح الميم وكسرها مع كسر خائيهما اي الواجد للجناية
على الراس او غيره نصف دية صاحبه وفي ازالة شم المنخرين دية صاحبهما
لانه من الحواس التي هي طلايع البدن فكان كغيره منها وان نقص وعلم قدر
الذاهب وجب قسطه والا فحكومة **و**في قطع كل **شفة** او شللها نصف
دية سوى السفلى والعليا وان تفاوت نفعهما كما في اليدين والاصابع

ولان

ولان فيها جمالا ومنفعة ظاهرة وفي الشفتين الدية وحدها في العرض
الى الشدقين وفي الطول الى ما يستر لحم اللثتين **والعين** اي في قلع العين
الباصرة نصف دية صاحبها ولو كانت جهراء وهي التي لا تبصر في الشمس او
حولاء وهي التي كانها ترى غير ما تراه او عمشاء وهي ضعيفة الرؤية
مع سيلان الدمع غالبا او عشياء وهي التي لا تبصر ليلا او خشفاء وهي
صغيرة ضعيفة البصر خلقة ويقال هي التي تبصر ليلا فقط او بها بياض
لا ينقص الضوء لان المنفعة باقية ولا نظر الى مقدارها كمنفعة المشي اما
اذا انتقص الضوء فقسط ان انضبط النقص بالاعتبار بالصحيحة التي
لا بياض فيها فان لم ينضبط فحكومة وسواء كان البياض على البياض ام
السواد ام الناظر **ثم البصر** اي في ابطال بصر العين نصف دية صاحبه وفي
ابطال بصر العينين الدية لانه من المنافع المقصودة سواء الاحول
والاعمش والاعشى وغيرهم فلو فقأ العين لم تتعدد الدية وان ادعى
زواله وانكره الجاني سئل اهل الخبرة فانهم اذا اوقفوا الشخص في مقابلة
عين الشمس ونظروا في عينه عرفوا ان البصر قايم او ذاهب ثم
يمتحن بتقريب عقرب او حديدة بغتة وننظر هل ينزعج او لا فان
انزعج صدق الجاني بيمينه والا فالمجني عليه وان نقص فكالسمع **و**
في قطع **الرجل** من القدم نصف دية صاحبها فان قطعت من
فوقه فحكومة ايضا وفي الرجلين الدية **او مشي لها** من رجل واحدة
نصف دية صاحبها وفي ابطال مشيها الدية **او خصية** بضم الخا
افصح من كسرها وهي البيضة نصف دية صاحبها سواء قطعها ام
مثلها ام دقها بحيث زالت منفعتها وفي الخصيتين الدية **والية**
وهي الناتي من البدن عند استواء الظهر والفخذ نصف دية
صاحبها وان لم يصل القطع الى العظم وفي الاليين الدية كالخصيتين
سواء فيه الرجل والمراة ولو قطع بعض احدهما وجب قسطه
ان عرف قدره والا فالحكومة **واللحي** بفتح اللام افصح من كسرها

اى فى ازالته نصف الدية لصاحبه لان فيه جمالا ومنفعة واشلاله
كازالته وفى اللحيين وهما منبت الاسنان السفلى وملتقاهما الذقن
الدية ولو كان عليهما الاسنان كما هو الغالب وجب مع ديتهما
اروش الاسنان ولو فكهما او اشلهما لزمه ديتها كنصف الدية
اى فى جميع ما مر من قوله وفى اذن وفى حلمة الانثى وهو روس
الثدى نصف ديتها وسوا قطعها ام اشلها لان منفعة الارضاع
بها وفى الحلمتين الدية ولو قطع الثدى مع الحلمة لم تجب الا الدية
وتدخل فيها حكومة الثدى كالكف مع الاصابع ما حلمة غيرها
ففيها الحكومة وفى قطع شفرها او اشلاله نصف ديتها وفى الشفرتين
الدية كالخصيين سوا شفر الرتقا والقرنا وغيرها لان النقصان
فيهما ليس فى الشفر بل فى داخل الفروج ثم اخذ فى بيان ما بد له كثلث
دية صاحبه فقال وطبقة من مارن وهو ما لان من الانف وهو ثلاث
طبقات طرفان ووترة حاجزة بينهما ثلث دية صاحبها سوا قطعها
ام اشلها لان فى كل منها جمالا ومنفعة وفى المارن الدية فى الانف
اذا استوصل المارن الدية الكاملة سوا فى ذلك الاخشم والسليم
ولا يراد بقطع القصبة معه شى وتندرج حكومتها فى ديته وجايفة
ثلثها اى ثلث دية صاحبها وهى جرح ينفذ الى جوف فيه قوة
تحيل الغذا او الدوا كبطن وصدر وثغرة نحو جبين وخاصرة ونحوها
بخلاف الفم والانف واللحى ونحوها لانها ليست من الاجواف الباطنة
بدليل انه لا يحصل الفطر بما يصل اليها ولانه لا يعظم فيها كثلث
وبخلاف العين ومجرى البول من الذكر ونحوها اذ ليس فيها قوة تحيل
الغذا او الدوا ثم بين ما بد له كربع دية صاحبه فقال والجفن
ربع الصالغذا اى فى الجفن الواحد من الاجفان الاربعة ربع
دية صاحبه وان كان لا عمى سوا قطعه ام اشله وفى الاربعة
الدية لان فيها جمالا ومنفعة وفى جفنين نصف الدية كان

كل

توزيع
ثم بين ما بد له كعشر دية صاحبه فقال لاصبع عشر اى لكل اصبع من اصابع و

كل متعدد ومن الاعضا تجب فى جنسه الدية على عدده كاليدين والرجلين
والاصابع اليدين والرجلين عشر دية صاحبه ففى اصبع الذكر الحر المسلم
عشرة ابعرة ومنها الانملة ثلث اى وفى كل انملة سوى الابهام ثلث
العشر ثم اخذ فى بيان ما بد له كنصف عشر دية صاحبه فقال
ومن بهم بفتح الباء وهى الابهام نصف عشر دية صاحبها لان واجب
الابهام التى هى انملتان عشر الدية وفى المنقلة والسن او
موضحة وهاشمة اى فى كل من الموضحة وهى التى توضح العظم
والهاشمة هى التى تهشمه والمنقلة وهى التى تنقله اذا كان كل
منها فى الراس والوجه نصف عشر دية صاحبها وفى المنقلة مع الموضحة
والهاشمة خمسة عشر من الابل والمراد هنا بالراس ما يعم العظم
الناتى خلف الاذن ويسمى الخشا بضم المعجمة الاولى وادغام الثانية
فى مثلها والمد والخشا بفك الادغام وبالوجه ما يعم اللحيين
ولو من تحت المقبل من الانف وخرج بعظم الراس والوجه عظم
ساير البدن فلا تقدير فيه لان ادلة ذلك لا تشمله لاختصاص
شما والثلاثة المذكورة بجراحة الراس والوجه وليس غيرها فى
معناها زيادة الخطر والقبح فيهما وفى السن فيمن سقطته واضعه
ثم نبتت او ظهر فساد منبتها بالجناية نصف عشر دية صاحبها سوا
الكسر الظاهر منها دون اصلها المستتر باللحم لم فعلها به وسوا كانت
صغيرة ام كبيرة ثابتة ام متحركة نعم ان بطل نفعها ففيها الحكومة
فلو قلعها وعدتها فى الغالب ثنتان وثلثون فيجب به
وان زاد على ذلك ففى كل خمسة ابعرة ولو خلقت قطعتان احدهما
من اعلا والاخرى من اسفل لم تزد على دية صاحبه وفى الشاغية
اى الزائدة الحكومة فنصف عشرها بلا مخاصمة اى فى كل مما ذكر
نصف عشر دية صاحبه بلا مخاصمة اى مدافعة فى ذلك عضو بلا
منفعة معلومة والجرح لم يقدر اى ما لا يتقدر من الحر فيه

الحكومة وهي جزء نسبته الى دية النفس نسبة نقص الجناية من
قيمته لو كان رقيقا بصفاته فمن ذلك قطع لا منفعة فيه بان كان اشل
والجرح الذي لا مقدر فيه وجملة شجاج الراس والوجه عشر حارصة
وهي ما شق الجلد قليلا ودامية تدمية من غير سيلان دم وقيل معه
وباضعة تقطع اللحم ومتلاحمة تغوص فيه وسمحاق تبلغ الجلدة التي
بين اللحم والعظم وموضحة وهاشمة ومنقلة وقد مر بيانها وحكمها
او مامومة تبلغ خريطة الدماغ ودامغة تخرقها وفي كل منها ثلث
الدية كما علم من قوله وجايفة ففي هذه الشجاج ما عدا الخمسة المذكورة
الحكومة ثم ان كانت الحكومة لطرف له ارش مقدر اشترط ان لا تبلغ
مقدره فان بلغته نقص الحاكم شيا باجتهاده ولا يكفي حط اقل متمول
ويقدم بعد انه مالد فان لم يبق نقص اعتبر اقرب نقص الى الاندمال
فان لم يبق نقص اوجب الحاكم شيا باجتهاده في القتل تكفير وخرج بالقتل
الاطراف والجراحات فلا كفارة فيها لان النص ورد بها في القتل وليس
غيره بمعناه فتجب الكفارة على القاتل وان كان صبيا او مجنونا
فتجب الكفارة في مالهما فيعتق الولي منه فان عتق من مال نفسه
عنهما وكان ابا او جدا جاز او عبدا كفر بالصوم او ذميا وتكفيره
بالعتق بان يسلم عبده فيعتقه وسواء كان القتل عمدا ام خطا ام شبه
عمد مباشرة ام سببا ويشترط وجوبها ان يكون المقتول ادميا
معصوما بايمان او امان فتجب بقتل مسلم ولو بدار الحرب
وذمي ومعاهد ومؤمن جنين ورقيق نفسه ونفسه ولا تجب
بقتل حربي ولا نسا اهل الحرب وصبيانهم ولا بقتل صايل دفعا
ولا يقتل باغ عادلا ولا عكسه ولا جلاد قتل بامر الامام ظلما وهو
جاهل به ولا على العاقلة وعلى كل من الشركاء كفارة لانها لا تتجزى
فرض البارئ العتق ككفارة الظهار في ان من قدر على اعتاق
رقبة مؤمنة سليمة من عيب يخل بالعمل فاضلة عن كفايته

لزمه

لزمه ثم ان لم يقدر على الاعتاق الصوم اي يصوم شهرين
متتابعين كالظهار لكن لا اطعام فيها اقتصارا على الوارد فيها
ولا يحمل المطلق على المقيد لان ذاك في الاوصاف وما هنا في الاشخاص
باب دعوى القتل والقسامة يعتبر في دعوى
القتل ان يفصل ما يدعيه من عمد وخطا وشبه عمد وانفراد وكثرة
فان اطلق ندب للحاكم ان يستفصله وان يعين المدعى عليه فلو
قال قتله احدهم لم تسمع وان لا يكذبها الحس فلو ذكر جماعة
لا يتصور اجتماعهم على القتل لم تسمع وان لا تتناقض فلو ادعى
انفراد شخص بالقتل ثم ادعى على اخر لم تسمع وان يكون كل من
المدعي والمدعى عليه مكلفا ان قارنت دعواه لوثا سمعت
اي يعتبر في تحليف المدعي القتل كونه بمحل لوث وهي قرينة لظن غلبت
كان وجد قتيل في محلة او قرية صغيرة لاعدائه وان لا يساكنهم غيرهم
او عنه متفرقون ولو تقاتل صفان وانكشفا عن قتيل فان التحم
قتال او وصل سلاح احد الصفين للاخر فلوث في حق الصف الاخر والا
فلوث في حق اهل صفه وشهادة عبيد او نسا او فسقة او صبيان
او كفار لوث بل وقولهم وكذلك فاذا قارنت الدعوى لوثا يحلف
خمسين يمينا مدعي القتل للاتباع وهو مخصص لخبر البينة على المدعي
ولا تشترط موالاتها فيجوز تفريقها في خمسين يوما ولو تخللها
جنون او اغماء بخلاف ما اذا مات في اثنائها او عزل القاضي
او مات في اثنائها ولو كان للقتيل ورثة وزعت الخمسون بحسب
الارث وجبر الكسر ولو نكل احدهما او غاب حلف الاخر خمسين واخذ
حصته وله الصبر الى حضور الغايب فيحلف معه ما يخصه ولو
حلف الغايب بعد حلفه حلف خمسا وعشرين ولو كان الوارث غير
حاير حلف خمسين ويمين المدعى عليه بلا لوث والمردودة منه
على المدعي والمردودة من المدعي على المدعى عليه مع لوث واليمين

مع شاهد خمسون ودية العمد اذا حلف المدعى وجبت على جان
عليه ولا قصاص فان يكن المدعى عن اليمين اى الايمان او بعضها ولو يمينا
واحدة امتنعا بالمعنى الاطلاق حلفها الذى عليه يدعى واذ حلف المدعى
فى الخطا او شبه العمد فالدية على العاقلة مخففة فى الاول مغلظة فى
الثانى **باب البغاة** جمع باغ وسموا بذلك لمجاوزتهم
الحد وقيل لطلب الاستعلاء والاصل فيه قوله تعالى وان طايفتان من
المومنين الاية وليس فيها ذكر الخروج على الامام لكنها تشمله لعمومها
او تقتضيه لانه اذا طلب القتال لبغى طايفة على طايفة فللبغى على
الامام اولى واجمع الصحابة على قتالهم وهو واجب فان رجعوا الى
الطاعة قبلت توبتهم وترك قتالهم واطلق الاضمار الاصحاب ان
البغى ليس باسم ذمة وان البغاة ليسوا فسقة كما انهم ليسوا كفرة
لكنهم مخطئون فى تاويلهم بعضهم سماهم عصاة وقال ليس كل معصية
فسقا وعلى الاول فالتشديدات فى مخالفة الامام كخبر من حمل علينا
السلاح فليس منا وخبر من فارق الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة
الاسلام من عنقه محمولة على المخالف بلا عذر ولا تاويل مخالفوا
الامام الاعظم بخروج عليه وترك الانقياد له او منع حق توجه اليهم
سوا كان قصاصا ام حدا ام لا كالزكوة كما هو معنى قوله الاتى مع المنع
لاشيا لازمة وسوا انصبت لها امام ام لا وسوا كان اماما عادلا
لا ام جايرا لانه لا ينعزل بالجور اذ وتاولوا شيا اى لاجل ان تاولوا
تاويلا يسوغ تاويله ويعتقد من به جواز الخروج على الامام وهو
ظن باطل اى ظنى البطلان كتاويل الخارجين على على رضى الله عنه
بانه يعرف قتلة عثمان رضى الله عنه ولا يقتص منهم لمواطاته اياهم
وتاويل بعض مانعى الزكوة عن ابى بكر رضى الله عنه بانهم لا يدفعون
الزكوة الا لمن صلاته سكن لهم وهو النبى صلى الله عليه وسلم فخرج
بذلك المخالفون بغير تاويل كمانعى حق الشرع كالزكاة عنادا او بتاويل

باطل

باطل قطعا كتاويل المرتدين فليسوا كالبغاة وكذا الخوارج وهم صنف
من المبتدعة يكفرون من اتى كبيرة ويطعنون بذلك فى الايمة
ولا يحضرون معهم الجمعة والجماعة وحكمهم انهم ان لم يقاتلوا وكانوا فى
قبضة الامام تركوا نعم ان تضررنا بهم تعرضنا لهم حتى يزول
الضرر ثم ان صرحوا بسب الامام او واحد منا عزروا وان عرضوا به
فلا وان قاتلوا فهم فسقة واصحاب نهب فحكمهم حكم قطاع الطريق
وان قصدوا اخافة الطريق مع شوكة لهم بحيث يمكنها المقاومة له
اى للامام ويحتاج الامام الى احتمال كلفة من بذل مال واعداد رجال
ونصب قتال ليردهم الى الطاعة واستغنى المصنف بالشوكة عن اشتراط
مطاع فيهم لانها لا تحصل اذا لم يكن لهم متبوع مطاع اذ لا قوة لمن لم يجمع
كلمتهم مطاع وخرج بذلك ما اذا كانوا افرادا يسهل الظفر بهم فليسوا بغاة و
للبغاة حكم اهل العدل فى قبول شهادتهم ونفوذ قضا قاضيهم والحكم
بسماعه البينة واستيفائهم حقوق الله والعباد وصرفهم سهم المرتزقة
الى جندهم وعدم ضمان ما اتلفوه بسبب القتال من نفس او مال وحكم ذى
الشوكة بلا تاويل حكم البغاة فى الضمان مع المنع لاشيا بالنقص للوزن
لازمه اى مع منع حق لزمهم وعلى الامام ان لا يقاتلهم حتى ينذرهم
وينبغى ان يبعث لهم امينا فطنا ناصحا يسالهم ما ينقمون فان ذكروا
مظلمة او شبهة ازالها فان اصروا بعد الازالة وعظهم وامرهم بالعود
الى الطاعة ثم اعلمهم بالقتال فان استمهلوا فيه اجتهد وفعل ما راه صوابا
فان ظهر له ان استمهالهم للتامل فى ازالة الشبهة امهلهم او لاستلحاق
مدد لم يمهلهم واذا قاتلهم دفعهم بالاخف فالاخف فان امكن اسر فلا قتل
او اثخان فلا تذفيف فان التحم الحرب او اشتد الخوف دفعهم بما يمكن
ويلزم الواحد منا مصابرة اثنين من البغاة ولا يولى عنهما الا متحرفا
لقتال او متحيزا الى فئة ولم يقاتل مدبرهم للنهى عنه وشمل تعبيره
بالمدبر من تحيز الى فئة بعيدة او اعرض عن القتال او بطلت قوته

امامن ولي متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة قريبة فانه يتبع ويقاتل
وكذا لو ولوا مجتمعين تحت راية زعيمهم ولا يقتل جريحهم ولا اسير للنهي
عنه مهملا بالف الاطلاق اى حصل فى قبضتنا ولو قتل رجل منا اسيرهم
فلا قود للشبهة وعند امن العود اى عودهم لنا اذ تفرقوا عند انقضا
الحرب الاسير منهم يطلق حيث كان صالحا للقتال وان لم يكن كاملا كمراهق
وعبد عند امن عودهم عند انقضاء الحرب اما غير الصالح للقتال كامراة وصبي
غير مميز مراهق فيطلق بعد انقضا الحرب وان لم نامن غائلتهم نعم ان
قاتلت النسا فكالرجال لا يطلق الا بعد امن غائلتهم وما لهم من خيل
وسلاح وغيرها يرد عليهم بعد الحرب اى بعد انقضائه وامن غائلتهم
بعودهم الى الطاعة او تفرق جمعهم فى الحال من غير تاخير واستعماله
كالغصب فلا يجوز استعماله الا لضرورة بان لم يجد احدنا ما يدفع به
الا سلاحهم او ما يركبه وقد وقعت هزيمة الا خيلهم ولا يقاتلون
بعظيم كنار ومنجنيق الا لضرورة واحتجنا الى المقاتلة بمثله دفعا
او احاطوا بنا واحتجنا فى دفعهم الى ذلك جاز ان كان فيهم جراءة وحسن
اقدام وكنا نتمكن من منعهم لو اتبعوهم ولو استعانوا علينا باهل الحرب
وامنهم ليقاتلونا معهم لم ينعقد امانهم علينا ونفذ عليهم نعم ان قالوا
ظننا ان الحق معهم وان لنا اعانة المحق او ظننا جواز اعانتهم وانهم
استعانوا بنا فى قتل كفار وامكن صدقهم فى ذلك قاتلناهم كقتال البغاة
ونبلغهم المامن ولو اعانهم اهل ذمة عالمين بتحريم قتالنا مختارين
فيه انتقض عهدهم او مكرهين فلا والامامة فرض كفاية فان لم
يصلح لها الا واحد تعين عليه طلبها ما لم يبتدا وتنعقد ببيعة اهل
الحل والعقد من العلماء والرؤسا ووجوه الناس الذين يتيسر
حضورهم وشرطهم صفة الشهود ولا يشترط عدد حتى لو تعلق الحل
والعقد بواحد كفى وباستخلاف الامام قبله فلو جعل الامر شورى
بين جمع فكاستخلاف فيرتضون احدهم وباستيلا جامع الشروط

وكذا

وكذا فاسق وجاهل وتجب طاعته فيما لا يخالف الشرع وشرطه
كونه مسلما مكلفا حرا ذكرا عدلا قرشيا مجتهدا شجاعا سميعا
بصيرا ناطقا كافيا سليما من نقص يمنع استيفا الحركة وسرعة
النهوض ولا يوثر العشا ولا ضعف البصر الذى لا يمنع معرفة الاشخاص
ولا فقد الشم والذوق ولا قطع الذكر والانثيين باب
الردة اعاذنا الله منها هي لغة الرجوع عن الشيء الى غيره وشرعا ما
سياتى وهي افحش انواع الكفر واغلظها حكما لقوله ومن يرتدد منكم عن
دينه فيمت وهو كافر الاية ولقوله ومن يبتغ غير الاسلام دينا
فلن يقبل منه ولخبر البخارى من بدل دينه فاقتلوه كفر المكلف البالغ
العاقل اختيارا اخرج المكره لقوله تعالى الا من اكره وقلبه مطمئن
بالايمان ذى هدى اى المسلم بجحود مجمع عليه معلوم من الدين بالضرورة
ولو كان بفرض من صلاة جحدا او حلل محرما بالاجماع معلوما من
الدين بالضرورة كالزنا وشرب الخمر او حرم حلالا معلوما من الدين
بالضرورة كالنكاح او اعتقد وجوب ما ليس بواجب بالاجماع كذلك
كصلاة سادسة او القى مصحفا بقاذورة او سجد لصنم او شمس او
قذف سيدتنا عايشة بعد نزول القران او ادعى نبوة بعد نبوة
نبينا محمد صلى الله عليه وسلم او صدق مدعيها او استخف باسم الله او
رسوله او رضي بالكفر او اشار به وسوا فى ذلك كان بنية الكفر ام قول
مكفر ام فعل مكفر سوا فى القول استهزاء ام اعتقادا كان تردد فى
الكفر او عزم عليه فى المستقبل او اعتقد قدم العالم او حدوث
الصانع او كذب رسولا وتجب استتابة للمرتد قيد قتله لانه كان
محترما بالاسلام وربما عرضت له شبهة فتزال اذ لو مات على
حاله مات كافرا بخلاف تارك الصلاة فانه لو مات مات مسلما
ثم مهملا اى فى الحال ان لم يتب فواجب ان يقتلا للخبر من بدل
دينه فاقتلوه وهو شامل للمراة وغيرها ولا يقتل المرتد فى جنونه

اوسكر فن بما رجع فلو قتله انسان قبل الاستتابة اساء فيعزر ولا
شئ عليه ويندب تاخير توبة السكران الى افاقته ولا يدفن المرتد
في مقابر المسلمين لخروجه بالردة عنهم ولا في مقابر الكفار لما تقدم
له من حرمة الاسلام ومتى اسلم المرتد ذكرا كان او انثى صح
اسلامه ولو زنديقا او سكرانا او تكررت ردته ويعزر من
تكررت منه ولو اسلم من كفر بقذف نبي صح اسلامه وترك
كغيره ولابد في اسلام المرتد وغيره من الشهادتين وان كان مقرا
باحدهما وتكفيان ممن ينكر الرسالة الا من خصها بالعرب
فلابد مع ذلك ان يقول اشهد ان محمدا رسول الله الى ساير الخلق
او يبرا من كل دين يخالف دين الاسلام ولو كان كفره بجحود فرض
او استباحة محرم لم يصح اسلامه حتى ياتي بالشهادتين ويرجع عما
اعتقده ويندب ان يمتحن عند اسلامه باقراره بالبعث واذا ترك
المسلم المكلف صلاة من الخمس من دون جحد عامدا بلا عذر
ما صلى عن وقت جمع اى تركها حتى خرج وقتها او وقت ما تجمع معه
استتيب انتدابا فان لم يتب قتلا بالف الاطلاق فيه وفيما
قبله ويكون بالسيف ويقتل حدا لا كفرا وقد علم انه لا يقتل بترك
الظهر حتى تغرب الشمس ولا في العصر بغروبها وفي العشا بطلوع
الفجر فيطالبه باداتها اذا ضاق وقتها ويتوعد بالقتل ان اخرجها
عن الوقت فان اصر واخرج استوجب القتل ومن ترك الصلاة
ترك ركن من اركانها او شرط مجمع عليه من شروطها وعلم ان تارك
الجماعة يقتل وان قال اصليها ظهرا بعد ذا صلاتنا عليه اى بعد
ان يقتل تارك الصلاة يغسل ويكفن ثم الدفن في قبورنا اى
ثم يدفن في مقابر المسلمين ولا يطمس قبره كساير اصحاب الكباير
من المسلمين بل اولى لما ذكرناه من سقوط الاثم بالحد و د

باب حد الزنا وهو رجم المحصن وجلد غيره

وتغريبه

وتغريبه كما ياتي والزنا بالقصر افصح من مده هو الايلاج الاتي
بيانه وهو حرام فقد جمع على تحريمه ساير الملل وهو ايلاج مكلف
مختار عالم بتحريمه حشفته ذكره الاصلي المتصل محرم لعينه خال عن
الشبهة فخرج بايلاج المفاخذة ومساحقة المراتين في غير فرج او
في فرج زايد او مشكوك فيه او مبان فلا يوجب الحد بل التعزير
وخرج بايلاج الزوج والسيد الخالي عن الحرمة وايلاج شبهة
الفاعل وايلاج غير المكلف لانه لا يوصف بتحريم وايلاج المكره والجاهل
بالتحريم والايلاج المحرم لعارض وبشبهة الحل والطريق وهي كل جهة
اباح بها عالم والايلاج في البهيمة والميتة اذ ليس فيهما سوى التعزير
يرجم الزاني الذي هو حر محصن ولو ذميا رجلا او امراة بالوطء بان
غيب حشفته في عقد صحيح وهو ذو تكلف ولو في حيض او احرام
او بغير انزال فلا رجم على من فيه رق ولا على من زنا وهو غير مكلف لكن
اعتبار التكليف غير مختص بالرجم بل هو شرط في اصل الحد ولا رجم على من غيب
وهو ناقص ثم زنا وهو كامل ويرجم من كان كاملا في الحالين ومقتضى
كلامه ان احصان احد الزوجين لا يؤثر نقص الاخر وهو كذلك
وافهم كلامه قوله يرجم عدم قتله بالسيف ونحوه لان القصد التنكيل
به بالرجم بان يامر به الامام ليحيطوا به فيرمونه من الجوانب
بمدر وحجارة معتدلة لا بحصيات خفيفة ولا بصخرة مدففة
ولا يحفر للرجل سوا ثبت زناه بالبينة ام بالاقرار ويندب للمراة
ان تثبت زناها بالبينة لا بالاقرار ولا يوخر لمرض وحر وبرد مفرطين
وان ثبت باقرار لان النفس مستوفاة به وانما يثبت الزنا باربعة
رجالا واقرار ويشترط التفسير في كل منهما والبكر جلد مائة للحر
ونفي عام قدر ظعن القصر اى الى مسافة قصر فما فوقها للاتباع والرق
اى حد الرقيق ومثله المبعض نصف الجلد وهو خمسون جلدة ونصف
التغريب وهو نصف سنة ولا يكفي نفي الزاني نفسه لان القصد التنكيل

وانما يحصل بنفي الامام ولو قدم النفي على الجلد جاز واول مدته
ابتدا السفر لا وقت وصوله لما غرب اليه وتعتبر موالاة المائة
والعام فلا يجوز تفريقهما ولو في حق نضو الخلق نعم
لو جلد الزاني في يوم خمسين متوالية وفي ثانية خمسين
كفى اذ الخمسون نِ قدر حد الرقيق ولا تغرب امراة وحدها
بل مع زوج او محرم او نسوة ثقات مع امن الطريق وعليها
اجرته ان لم يخرج بدونها فان امتنع لم يجبر ويغرب الغريب
من بلد الزنا الا الى بلده ولا الى بلد بينه وبين بلده دون
مسافة القصر ولو رجع المغرب رد الى الموضع الذى غرب اليه
واستوئنفت المدة ويستوفى الحد الامام او نائبه فيه من حر
ومبعض ومكاتب ويستحب حضور الامام وشهود الزنا
ويحد الرقيق سيده عند الاستيفا رجلا كان او امراة او الامام
فان تنازعا فيمن يجلده فالامام ويغربه السيد ايضا وللفاسق
والمكاتب والكافر حد ارقايهم لاصلاح ملكهم **ودبر العبد زنا**
كالاجنبي اى ايلاج لحشفة او قدرها في دبر عبده كايلاجها في دبر
الاجنبي ذكرا كان او غيره فيرجم الفاعل ان كان محصنا او يجلد
ويغرب ان لم يكن اما المفعول به فيجلد ويغرب اذ لا يكون
محصنا بذلك وللسيد تعزير رقيقه في حقوق الله تعالى وله
سماع البينة بموجب العقوبة ويؤخر الجلد لمرض يرجى برؤه
فان لم يرج جلد بعثكال عليه ماية غصن فان كان عليه خمسون
ضرب به مرتين وتمسه الاغصان وينكبس بعضها على بعض
لينال بعض الالم ولو بر ابعاض اجزاه فان انتفيا لم يسقط الحد ويجب
تأخير الجلد لحر وبرد مفرطين الى اعتدال الوقت لكن لو جلده الامام
فيهما فهلك لم يضمنه **ومن اتى بهيمة او دبر زوجته** اى بعدما
نهاه الحاكم عنه **او دون فرج** كمفاخذة ومقدمات وطئ او اتى

ميتة

ميتة **عزر** بالف الاطلاق فيه وفيما قبله اى عزر فاعله والقاعدة
الاكثرية في ذلك انه يعزر في كل معصية لاحد فيها ولا كفارة كمباشرة
اجنبية بغير وطئ وسرقة ما دون النصاب وسب وايذاء بغير
قذف او شهادة زور او ضرب بغير حق بما يراه الحاكم من ضرب
او صفع ولا يبلغ به ادنى حدود المعزر او حبس او نفي ولا يبلغ به
سنة كالحر ونصفها للعبد او توبيخ على ما يؤدى عليه اجتهاده من
جمع واقتصار على واحد وعليه رعاية الترتيب والتدريج كدفع
الصائل فلا يرقى الى مرتبة وهو يرى ما دونها كافيا ولو علم ان
التاديب لا يحصل الا بالضرب المبرح امتنع هو وغيره ولو عفي
مستحق حد فلا تعزير للامام او مستحق تعزير فللامام اقامته

باب حد القذف بالمعجمة الرمى بالزنا وهو كبيرة
لقوله تعالى ان الذين يرمون المحصنات الاية **اوجب لزاما** بمعنى
على كاف وللرقيق **باللواط والزنا** كقوله تعالى لطت او زنيت والرامى
مكلف مختار غير اصل **جلد ثمانين لحر احصنا** بالف الاطلاق **وللرقيق**
والمبعض النصف بالنصب عطفا على مفعول اوجب او بالرفع
مبتدا خبره للرقيق وهو اربعون جلدة لانه على الحر من الحر فيما
يمكن تبعيضه فلا حد على صبي ومجنون ويعزر المميز من صبي او
مجنون له نوع تمييز ولا على مكره واصل بقذف فرعه وان سفل
ذكرا كان او انثى لانه لا يقتل به نعم يعزر وسوا كان القاذف
مسلما او مرتدا ام ذميا ام معاهدا ام ذكرا ام انثى **عرف**
بان يكون **مكلفا اسم حر اما زنا** ولم يطا وطيا محرما ابدا فلو كان
المقذوف صبيا او مجنونا او رقيقا او غير عفيف عن الزنا
او الوطئ المذكور لم يكن محصنا فلا حد على قاذفه بل يعزر للايذا
وان تقم بينة على زناه اى المقذوف ولو بعد القذف **يسقط**
الحد بخلاف ما لو ارتد بعده **كان صدق قذفا** اى على قذفه **او عفاه**

اي عفي عن حد القذف فانه يسقط ولو اباح قذفه
كان قال لغيره اقذفني لم يجب الحد ولو قذف
واحد بزنا مرتين لزمه حد واحد ولو استوفي المقذوف
الحد بلا حكم الحاكم بلا طلب من مستحقه لم يقع الموقع
ولو شهد دون اربعة بزنا او ثلاثة مع زوج
المراة بزناها حدوا وكذا لو شهد اربع
نسوة او عبيد او ثلاثة رجال وامراة وعبد
او ذمي ولو شهد اربعة من
الفسقة او ثلاثة عدول وفاسق او اربعة
من اعدائه او عدو مع ثلاثة فلا حد
على الشهود ولو شهد واحد على اقراره
فلا حد شيء عليه باب
حد السرقة بفتح السين
وكسر الراء ويجوز اسكانها مع فتح السين
وكسرها وهي لغة اخذ مال خفية
وشرعا اخذه خفية مع حرز مثله
بشروط تاتي وهي كبيرة موجبة
للقطع والاصل في القطع بها قبل
الاجماع قوله تعالى والسارق
والسارقة فاقطعوا ايديهما وغيره
ما ياتي وبها اركان
سارق ومسروق وسرقة وقد اشار
اليها المصنف فقال **وواجب بسرقة المكلف** اي
يشترط في السارق كونه مكلفا مختارا وملتزما للاحكام وعالما
بالتحريم سوا كان مسلما ام ذميا رجلا او امراة حرا ام رقيقا فيقطع
مسلم او ذمي بمال مسلم

اوفي

وعليه نصف المسمى ان لم يدخل بها والا فكله ولا يقبل قولها عليها في
المهر وهي فرقة فسخ لا تنقص عدد الطلاق لو نكحها ولو اعترفت
الزوجة بالفسق وانكر الزوج لم يقبل قولها لان العصمة بيده و
تريد دفعها والاصل بقائها فان طلقت قبل وطء فلا مهر لانكارها
او بعده ولها اقل الامرين من المسمى ومهر المثل ويندب الاشهاد
على رضى المراة بالنكاح حيث يعتبر رضاها بان يكون غير مجبره
احتياطا ليومن انكارها ويقدم في الولاية القرابة لمزيد الشفقة
ثم الولاء ثم السلطنه فان تعذر الولي والسلطان فحكمت عدلا
يزوجها جاز وان لم يكن مجتهدا ثم بين الناظم ترتيب الاولياء
فقال **ولي حرة اب** فيقدم على غيره لانه اشفق من ساير العصبات
ولانهم يدلون به **فالجد** ابوه وان علا الى حيث ينتهي لان الكل
منهم ولادة وعصوبة فقدموا على من ليس لهم الا عصوبة ويقدم
الاقرب فالاقرب **ثم اخ** لابوين كالارث لزيادة القرب والشفقة
ثم الاخ لاب ثم ابن الاخ لابوين ثم لاب وان سفل ثم عم لابوين ثم لاب
وان سفل ثم ابن العم لابوين ثم لاب وان سفل **فكالعصبات رتب ارثهم**
وقد علم ان الجد مقدم ها هنا على الاخ وان شاركه في الارث وانه
لا يزوج ابن بنوه وان كان اولى العصبات في الارث لانه لا مشاركة
بينه وبين امه في النسب فلا يعتني بدفع العار عنه ولهذا لم تثبت
الولاية للاخ للام فان وجد سبب لكونه ابن عم او معتقا او قاضيا
او له قرابة اخرى تولدت من ان انكحت المجوس او وطء فيه
الشبهة فانه يزوج به ولا تضر البنوة لانها غير مقتضية
ومانعة فان لم يوجد نسيب **فمعتق** يزوج **فعاصب** بحق الولاء
كالنسب اي كترتبهم في الارث وقد مر بيانه في بابه ويزوج عتيقه
المراة من يزوج المعتقة ما دامت حية لانه لما انتفت ولاية المراة
للنكاح استغنيت الولاية على عتيقتها فيزوجها ابو المعتقة ثم جدها

على ترتيب الاولياء ولا يزوجها ابن المعتقة ويعتبر في تزوجها رضاها
ولا يعتبر اذن المعتقة لانه لا ولاية لها وظاهر لو كان العتيقة مسلمة
ومعتقتها كافرة لا يزوجها وليها الكافر فاذا ماتت زوج من له الولا فيقدم
ابنها على ابيها فان لم يوجد عصبة من جهة الولا فحاكم يزوج المراة التي
تحت حكمه وان كان مالها في غيره بالولاية العامة بخلاف الغائبة
عن محل حكمه وان كان مالها فيه كفسق غير ممنوع لا صنافته مثل
ما اضيف له عضل وحذف منه العاطف عضل الاقرب اي يزوجها
الحاكم ايضا عند فسق الاقرب في الولاية من نسيب او ذي ولا وما ذكره
من ان فسق الاقرب ينقل الولاية للحاكم كانت كعند عضل الاقرب فتصحف
لفظه عنه بفسق وهذا هو اللائق بمقامه ويزوج الحاكم ايضا عن عضل
الاقرب من العصبة اي منعه من تزويج موليته فان الحاكم يزوجها
لا الابعد كما في غيبة لمسافة القصر او رادته نكاحها او احرامه ويأثم
بالعضل وتزويج الحاكم لها بنيابة اقتضتها الولاية وانما يزوجها
بالعضل حالم يتكرر فان تكرر ولم تغلب طاعاته معاصيه فسق وزوجها
الابعد وانما يحصل العضل اذا ادعت بالغة عاقلة الى كفو وامتنع
الولي من تزويجه بعد خطبته وان كان امتناعه لنقص المهر او
لكونه من غير نقد البلد لان المهر محض حقها بخلاف اذا دعته الى
غير كفو فلا يكون امتناعه عضلا لان له حقا في الكفاية ويوخذ من
التعليل انها لو دعته الى عنين او مجبوب بالبا فامتنع كان عاضلا وهو
كذلك اذ لا حق له في التمتع ولو دعته الى رجل وادعت كفاءة وانكرها
الولي رفع الى الحاكم فان ثبتت كفائته لزمه تزويجها منه فان امتنع
زوجها الحاكم منه ولا بد من ثبوت العضل عند الحاكم ليزوج بان يمتنع
الولي من التزويج بين يديه او يسكت بعد امره به والمراة و
الخاطب حاضران او تقام البينة عليه لتوار او تعزز او غيبة كما في
ساير الحقوق بخلاف ما اذا حضر فانه ان زوج فقد حصل الغرض والا

فعاضل

ولها زيادة منفصلة كاللبن والكسب وخيار في متصلة كالسمن وتعلم صيغة
وحرث ارض الزراعة فان شحت فيها فنصف قيمته بلا زيادة وان سمحت
بها لزمه القبول وليس لها طلب نصف القيمة وان كان زاد او نقص ككبر
عبد وطول نخلة مع قلة ثمرتها وحمل امة وبهيمة وتعلم صنعة مع برص
فان اتفقا بنصف العين فذاك والا فنصف قيمة العين خالية عن
الزيادة والنقص ولا تجبر على دفع نصف العين للزيادة ولا هو على قبوله للنقص
ومتى ثبت خيار له او لها ولها لم يملك نصفه حتى يختار ذو الاختيار ومتى
رجع بقيمة اعتبر الاقل من يوم الاصداق الى القبض ولو وهبته له ثم طلق
كان له نصف بدله من مثل او قيمة لانه ملكه قبل الطلاق عن غير
جهته فلو وهبته نصف فله نصف الباقي ودفع بدل كله لان الهبة
وردة على مطلق الجملة وان كان دينا وابراته لم يرجع عليها لانها لم
تاخذ منه مالا ولم تحصل على شيء ويجب لمطلقة قبل الوطء متعة
ان لم يجب لها شطر مهر وكذا الموطوءة وفرقة لا بسببها كطلاق كان
اشترى زوجته ويندب ان لا تنقص عن ثلاثين درهما وان لا تزاد
على خادم ولا حد للواجب واذا تراضيا بشيء عليه وان تنازعا قدرها
الحاكم معتبرا حالهما يسارا واعسارا في الزوج ونسبا وصفة فيها وفي
بعض النسخ وحبسها لنفسها وفاتها حتى تراها قبضت صداقها اي وحبس
الزوجة البالغة العاقلة الرشيدة ثابت لها او فاتها اي لتظاهرها حتى
تراها قبضت صداقها المعين او الحال كما في البيع سوا اخر الزوج تسليمه
لعذر لم لا والحبس في غير الرشيدة لوليها وفي الامة لسيدها او وليه فان
كان موجلا فلا حبس وان حل قبل تسليمها لوجوب تسليمها قبل الحلول لانها
رضيت بالتاجيل ولو قال كل لا اسلم حتى تسلم اجبرا فيومر بتسليمه ووضعه
عند عدل وتومر بالتمكين فاذا سلمت اعطاها العدل ولو بادرت فمكنت
طالبته بالصداق فان لم يطا امتنعت حتى يسلمه وان وطئها مختارة فلا
ولو بادر فسلم فلتمكن فان امتنعت ولو بلا عذر لم يسترده ولو استمهلت

لتنظيف ونحوه وجب امهالها ما يراه الحاكم ولا يجاوز ثلاثة ايام للجهاز وسمن
وانقطاع حيض ولو في ثلاثة ايام فما دونها ولا تسلم صغيرة ولا مريضة حتى يزول
مانع وطء فان قال سلموها الي ولا اقربها لم يجب في المريضة ان كان ثقة لا
في الصغيرة ويستقر المهر وان يوطء حرم كحائض وبموت احدهما لا بخلوة
ولا بموت احدهما في نكاح فاسد **باب الوليمة** هي من اولم وهو الاجتماع
وتقع على كل طعام يتخذ لسرور حادث من عرس واملاك وغيرهما لكن استعمالها
في العرس اشهر **وليمة العرس بشاة قد ندب** لثبوته عنه صلى الله عليه وسلم
قولا وفعلا واعتبار الشاة انما هو باعتبار اقلها للمتمكن اما غيره فاقلها ما يقدر
عليه ولذا قال في التحفة وبأي شيء اولم من الطعام جاز **لكن اجابة بلا عذر**
تجب عينا على من دعي اليها دون غيرها من الولائم ويعتبر للوجوب امور
كون الداعي مسلما فلا تجب على كل مسلم بدعوة كافر وان يكون المدعو مسلما
ايضا فلو دعى مسلم كافرا لم تلزمه الاجابة وان يدعو في اليوم الاول فلو
اولم ثلاثة ايام وجبت في الاول وسنت في الثاني وكرهت في الثالث وان تكون
الدعوة عامة بان يدعو جميع عشيرته او جيرانه او اهل حرفته وان كانوا كلهم اغنيا
فلو خص الاغنيا منهم لم تجب الاجابة وان لا يدعوه لخوف منه او طمع في جاهه او اعانته
على باطل وان لا يكون معذورا فان كان له عذر لم تجب عليه الاجابة كان يكون هناك من
يتأذى به او لا يليق به مجالسته كالاراذل او يكون هناك منكر لا يقدر على ازالته كفرش حرير
وضبب ملاه واستعمال اواني الذهب او الفضة طعامه حلالا وان يكون المدعو غير
قاض وان لا يعارض الداعي غيره فلو دعاه اثنان قدم اسبقهما ثم الاقرب دارا ثم
يقرع وان يخصه بالدعوة فلو فتح الباب وقال ليحضر من شاء او قال لغيره ادع
من شئت لم تجب الاجابة ولم تسن وان يكون الداعي مطلق التصرف فلا تجب
اجابة غيره وان لا يعتذر المدعو للداعي ويرضى بتخلفه **وان اراد من دعاه**
يأكل منه ليتبرك به ونحوه وهو صائم نفلا وشق عليه صومه **فقطع من صوم نفل افضل**
من صومه لما فيه من جبر خاطره وادخال السرور عليه وان لم يشق عليه فاتمامه افضل اما
صوم الفرض فلا يجوز الخروج منه موسعا كان او مضيقا وسن الاكل واقله لقمة ويأكل
الضيف مما قدم له بلا لفظ من المضيف اكتفاء بقرينة

[illegible]

التقديم

بالموت فان الفوت لمن يموت كثير اخرجه العسكري عن سمرة به مرفوعا **حديث**
الارمد لا يعاد نالي في ثلاث شر الثلاثة **حديث** الارواح جنود مجندة فما تعارف منها
ائتلف وما تناكر منها اختلف متفق عليه رواه البخاري من حديث عائشة ومسلم
من حديث ابي هريرة به مرفوعا **حديث** ازهد في الدنيا يحبك الله وازهد فيما ايدي
الناس يحبوك اخرجه الحاكم في صحيحه والبيهقي في الشعب ~~الايمان~~ وغيرهما عن سهل
بن سعد الساعدي به مرفوعا وقال الحاكم صحيح الاسناد وحسنه النووي والعراقي
قلت ورواه ابن ماجة بسند حسن والله اعلم **حديث** سال الله العظيم رب العرش العظيم
ان يعافيك ويشفيك في الدعاء للمريض هو عند الامام احمد وابي داود والترمذي
وحسنه وابن حبان في صحيحه والحاكم وقال صحيح على شرط البخاري كلهم من رواية ابن عباس
رفعه وليس عند احد منهم يعافيك وهي مستفيضة على الالسنة ولعبت في هذه الكتب
لكنها في الدعاء للطبراني بدل يشفيك **حديث** استاكوا عرضا وادهنوا غبا واكتحلوا
وترا قال ابن الصلاح بحثت عنه فلم اجد له اصلا ولا ذكر له في شيء من كتب الحديث
والجملة الاولى منه رواه ابو نعيم في كتاب السواك من حديث عائشة قالت كان رسول
الله صلعم يستاك عرضا ولا يستاك طولا وفي سنده عبد الله بن حكيم وهو متروك والجملة
الثانية صححها الترمذي وابن حبان من حديث عبد الله بن مغفل قال نهى النبي صلعم عن
الترجل الا غبا والجملة الثالثة عن ابي داود عن ابي هريرة رفعه من اكتحل فليوتر
من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج **حديث** استتمام المعروف افضل من ابتدائه يأتي في
تمام من المثناة **حديث** استعن بيمينك للذي شكى الى النبي صلعم انه يسمع الحديث
فيعجبه ولا يحفظه فقال له استعن بيمينك واومى بيده للخط اخرجه الترمذي في العلم
من جامعه عن ابي هريرة رفعه به وقال عقبه ليس له اسناد بذلك القائم وفي سنده
الخليل بن مرة وهو منكر الحديث **حديث** استعيذي بالله من شر هذا يعني القمر فانه الغاسق

اذا وجب صححه الترمذي من حديث عائشة وهو يصادم تضعيف النووي له حديث
استعينوا بطعام السحر على صيام النهار والقيلولة على قيام الليل اخرجه الحاكم في
صحيحه وابن ماجة في سننه عن ابن عباس به مرفوعا حديث استعينوا على انجاح
حوائجكم بالكتمان فان كل ذي نعمة محسود رواه الطبراني في معاجمه عن معاذ بن جبل
به مرفوعا وسنده ضعيف حديث استعينوا على اطفاء الحريق بالتكبير تقدم في اذا
رايتم حديث استعينوا على كل صنعة بصالح اهلها لم يرد بهذا اللفظ حديث ويشهد له ما
ثبت في سنن ابي داود عن سعد قال مرضت مرضا فاتاني رسول الله صلعم يعودني فوضع
يده بين ثديي حتى وجدت بردها على فؤادي وقال لي انك رجل مفؤود فات الحرث بن
كلدة من ثقيف فانه رجل يتطبب الحديث والله اعلم حديث استغنوا عن الناس ولو بشوص
السواك اخرجه البزار في مسنده والطبراني في الكبير وغيرهما عن ابن عباس مرفوعا
به ورجاله ثقات حديث استفت قلبك وان افتاك الناس وافتوك في مسند احمد
والدارمي وابي يعلى وغيرهم من حديث وابصة به مرفوعا قلت حديث استفتحوا ابا
لصدقات او بقضاء الدين يدور على الالسنة ولم اره بهذا اللفظ والله اعلم حديث استفرهوا
ضحاياكم فانها مطاياكم على الصراط روي من طرق بالفاظ مختلفة عن ابي هريرة مرفوعا به
قال ابن الصلاح هذا الحديث غير معروف ولا ثابت فيما علمناه وقال ابن العربي في شرح
الترمذي ليس في فضل الاضحية حديث صحيح ومنها قوله انها مطاياكم في الجنة قلت حديث
استكثروا من الاخوان فان لكل مؤمن شفاعة يوم القيمة رواه ابن النجار في تاريخه
عن انس به مرفوعا والله اعلم حديث الاسلام يعلو ولا يعلى اخرجه الطبراني في الاوسط
والبيهقي في الدلايل عن معاذ به مرفوعا وعلقه البخاري في صحيحه حديث اسمح يسمح لك
رواه احمد والطبراني في الاوسط والصغير عن بن عباس به مرفوعا ورجاله ثقات ولم
يصب من حكم عليه بالوضع حديث اسمعوا واطيعوا وان استعمل عليكم عبد حبشي كان

رأسه زبيبة اخرجه البخاري في الاحكام من صحيحه عن انس مرفوعا به حديث اسمعي
يا جارة قاله الحجاج لانس رضه حين شكاه سنه انما مثلي ومثلك كمثل الذي قال اياك
اعني واسمعي يا جارة حديث اسوأ السرقة يأتي في ان اسوأ حديث اشتري ازمة
تنفرجي اخرجه العسكري والديلمي والقضاعي من حديث علي وفي سنده الحسين
بن عبد الله بن ضميرة وهو كذاب حديث اشتد غضب الله على من ظلم من لا يجد ناصرا غير الله
اسنده القضاعي والديلمي من حديث علي رفعه وفي سنده الحارث الاعور وهو كذاب
قلت حديث اشتد غضب الله على امراة ادخلت على قوم ولدا ليس منهم يطلع على عوراتهم و
يشركهم في اموالهم رواه البزار عن ابن عمر به مرفوعا والله اعلم حديث اشد الناس بلاء الا
نبياء ثم الامثل فالامثل اخرجه الترمذي في الزهد من جامعه عن مصعب بن سعد عن ابيه
به مرفوعا وقال حسن صحيح وصححه بن حبان والحاكم حديث اشفعوا تؤجروا متفق عليه
من حديث ابي موسى حديث اشهد اني رسول الله قال الرافعي المنقول ان النبي صلعم كان
يقول في تشهده اشهد اني رسول الله انتهى قال بن حجر في تلخيص تخريجه ولا اصل لذلك
كذلك بل الفاظ التشهد متواترة عنه صلعم وانه كان يقول اشهد ان محمدا رسول الله وعبده
ورسوله وتلو ربعه من حديث بن مسعود في خطبة الحاجة واشهد ان محمدا رسول الله
واما في غير التشهد فقد ورد في اخر حديث سلمة بن الاكوع لما خفت ازواد القوم
فذكر الحديث ثم قال اشهد ان لا اله الا الله واني رسول الله وكذلك حين بشره جابر بوفاء
دين ابيه وبالفضل ببركة دعائه قال اشهد اني رسول الله قلت حديث اصدق الرؤيا
بالاسحار اخرجه الامام احمد والترمذي وابن حبان والحاكم في صحيحيهما عن ابي سعيد
به مرفوعا والله اعلم قولهم اضيق البيت وتيمم البرية ليس بحديث حديث اصل
كل داء البردة له طرق عن انس بهذا ومعزدا انها ضعيفة حديث اصل كل داء الرضاع والنفس

ورد في كلام كثير من السلف وليس بحديث **حديث** اصنع المعروف الى من هو اهله والى من ليس من
اهله فان اصبت اهله فهو اهله وان لم تصب اهله فانت من اهله اخرجه القضاعي
من طريق سعيد بن سلمة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده رفعه بهذا وهو مرسل **قلت**
حديث اطفال المشركين خدم اهل الجنة رواه الطبراني في الاوسط عن انس مرفوعا
وسعيد بن منصور في سننه عن سلمان موقوفا والله اعلم **حديث** اطفئوا الحريق بالتكبير
مضى في اذا رايتم **قلت** حديث اطلب العافية لغيرك ترزقها في نفسك رواه الاصبهاني
في الترغيب عن ابن عمر به مرفوعا والله اعلم **حديث** اطلبوا الخير عند حسان الوجوه يأتي
في التمسوا **حديث** اطلبوا العلم ولو بالصين فان طلب العلم فريضة على كل مسلم يروى
عن انس به مرفوعا وهو ضعيف بل قال ابن حبان لا اصل له وذكره ابن الجوزي في
الموضوعات **حديث** اطووا الثياب ترجع اليها ارواحها فان الشيطان اذا وجد ثوبا
مطويا لم يلبسه وان وجد ثوبا منشورا لبسه رواه الطبراني في الاوسط عن جابر به
مرفوعا والله اعلم **حديث** اظلال الغمامة له صلى الله عليه وسلم ذكره القاضي عياض في
الشفاء ورواه الترمذي عن ابي العباس الفضل بن سهل الاعرج عن قراد ابي نوح
بسنده الى ابي موسى الاشعري به وقال انه حسن غريب والبيهقي وابن عساكر من
طريق محمد بن يعقوب الاصم عن ابي العباس بن محمد الدوري شيخ الخرايطي فيه عن
قراد به وهكذا رواه غير واحد من الحفاظ من حديث ابي نوح قراد واسمه عبد الرحمن
بن غزوان وهو ممن خرج له البخاري ووثقه جماعة ولم ار فيه جرحا **حديث** الاعادة
سعادة لم اره بهذا اللفظ بل صح انه صلعم كان اذا تكلم بكلمة اعادها ثلاثا لتفهم عنه **قلت**
حديث اعمروا تزدادوا احلاما اخرجه الطبراني في الكبير عن اسامة بن عمير وعن ابن عباس
واخرجه الحاكم عن ابن عباس وحده مرفوعا به والله اعلم **قلت** وحديث اعز الله

الى امر واخر اجله حتى بلغ ستين سنة رواه البخاري بهذا اللفظ من حديث ابي هريرة به
مرفوعا والله اعلم **حديث** اعطي يوسف شطر الحسن خرجه مسلم في صحيحه عن انس في
حديث الاسراء الطويل **قلت** حديث اعطوا الاجير اجره قبل ان يجف عرقه رواه ابن ماجة
من حديث ابن عمر به مرفوعا والله اعلم **قلت** وحديث اعظم النساء بركة ايسرهن مؤنة
رواه الامام احمد والبيهقي في الشعب عن عائشة به مرفوعا والله اعلم **حديث** اعقلها
وتوكل اخرجه الترمذي في الزهد وفي العلل والبيهقي في الشعب وابو نعيم في الحلية عن
انس به مرفوعا وقال الترمذي قال يحيى بن سعيد القطان انه منكر وقال الترمذي غريب
وهو عند الطبراني من حديث ابي هريرة بلفظ قيدها وتوكل **حديث** اعلنوا النكاح
واجعلوها في المساجد واضربوا عليها بالدف ضعفه الترمذي ورواه ابن ماجة عن
عائشة مرفوعا بهذا وهو حسن فراويه عند الترمذي وان كان ضعيفا فانه قد توبع كما في
ابن ماجة وغيره **قلت** وفي مسند الامام احمد عن عبد الله بن الزبير ان رسول الله
صلعم قال اعلنوا النكاح وصححه الحاكم والله اعلم **حديث** اعمار امتي ما بين الستين الى
السبعين واقلهم من يجوز ذلك اخرجه الترمذي وابن ماجة عن ابي هريرة
به مرفوعا وصححه ابن حبان والحاكم وقال انه على شرط ~~الشيخين~~ مسلم وقال الترمذي
حسن غريب وفي لفظ لاحمد والترمذي مرفوعا معترك المنايا ما بين الستين
الى السبعين **حديث** الاعمال بالخواتيم في صحيح البخاري من حديث سهل بن سعد
بلفظ وانما الاعمال بالخواتيم وعن معوية بن قرة قال بلغني ان ابا بكر الصديق رض
كان يقول اللهم اجعل خير عمري آخره وخير عملي خواتمه وخير ايامي يوم القيمة قال شيخنا
بل هو من دعائه صلعم كما في الاوسط للطبراني عن انس وله طرق **قلت** واما ما يدور على
الالسنة من قولهم الخاتمة تصحح على الاعمال فلا اعلم له اصلا بهذا اللفظ والله اعلم

حديث الاعمال بالنيات متفق عليه عن عمر بزيادة وانما وفي صحيح بن حبان
بدونها قلت حديث اعوان الظلمة كلاب النار رواه ابو نعيم في الحلية عن ابن
عمر ولفظه الجلاوزة والشرط واعوان الظلمة كلاب النار والله اعلم حديث اعينوا
الشاري لا اصل له بهذا اللفظ حديث وكذا قولهم المشتري معان لا اصل له ايضا والله
اعلم حديث اغد عالما او متعلما او مستمعا او محبا ولا تكن الخامس فتهلك رواه
البيهقي في الشعب وغيرها وابن عبد البر من حديث عطاء بن مسلم الخفاف
عن خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه به مرفوعا حديث افتضحوا
فاصطلحوا هو من الامثال السايرة وليس بحديث قلت حديث افشوا السلام بينكم
تحابوا رواه الحاكم في المستدرك عن ابي موسى به مرفوعا والله اعلم حديث افضل الجهاد
كلمة عدل عند السلطان جايرا وامير جاير اخرجه ابو داود في الملاحم من سننه
والترمذي في الفتن من جامعه من حديث ابي سعيد الخدري مرفوعا بلفظ ان
اعظم الجهاد وذكره الترمذي بدون او امير وقال انه حسن غريب واخرجه البيهقي
في الشعب قال وله شواهد مرسل باسناد جيد حديث افضل طعام الدنيا والاخرة
اللحم يأتي في سيد من السين حديث افضل العبادات احمزها قال المزي هو من غرايب
الاحاديث ولم يرو في شيء من الكتب الستة انتهى وهو منسوب في النهاية لابن
الاثير لابن عباس وهو بالمهملة والزاي اقواها واشدها حديث افطر الحاجم والمحجوم
علقه البخاري بصيغة التمريض عن الحسن عن غير واحد مرفوعا ثم قال وقال
لي عياش ثنا عبد الاعلى ثنا يونس عن الحسن مثله فقيل له عن النبي صلعم قال نعم
ثم قال الله اعلم وهذا بعينه قد رواه في تاريخه ومن جهته البيهقي في سننه فقال
حدثني عياش وذكره وبه يستدل على ان البخاري اذا قال قال لي يكون محمولا على

السماع حديث ورواه اصحاب السنن الا الترمذي وصححه احمد وابن خزيمة وابن حبان
والله اعلم قال شيخنا وتاوله بعض العلماء المرخصين في الحجامة على ان معناه تعرضا
للافطار اما المحجوم فللضعف واما الحاجم فلانه لا يامن من ان يصل الى جوفه شيء
بالمص ولكن قد جزم الشافعي بانه منسوخ حديث الاقتصاد في النفقة نصف المعيشة
والتودد في الناس نصف العقل وحسن السوال نصف العلم رواه البيهقي في الشعب
عن ابن عمر مرفوعا وضعفه البيهقي والديلمي عن انس مرفوعا التدبير نصف
المعيشة والتودد نصف العقل والهم نصف الهرم وقلة العيال احد اليسارين
وعن ابي امامة رفعه السوال نصف العلم والرفق نصف المعيشة وما عال من
اقتصد قلت حديث الاقتصاد في السنة احسن من الاجتهاد في البدعة رواه
الحاكم عن ابن مسعود موقوفا وقال اسناده صحيح على شرطهما والله اعلم حديث الاقربون
اولى بالمعروف قال شيخنا ما علمته بهذا اللفظ ولكن قال صلعم لابي طلحة اري ان
تجعلها في الاقربين خرجه البخاري عن انس قلت حديث اقرؤوا على موتاكم يس
رواه ابو داود والنسائي عن معقل بن يسار مرفوعا وصححه بن حبان والله اعلم
قلت وحديث اقرؤوا القران فان الله لا يعذب قلبا وعى القران رواه تمام
في فوائده عن ابي امامة به مرفوعا والله اعلم حديث اقيلوا ذوي الهيئات عثراتهم
الا في الحدود رواه احمد وابو داود والنساوي وقال العقيلي له طرق لا يثبت منها
شيء حديث اقضاكم علي قال شيخنا ما علمته بهذا اللفظ مرفوعا بل في مستدرك الحاكم
عن ابن مسعود قال كنا نتحدث ان اقضى اهل المدينة علي وقال انه صحيح ولم يخرجاه
قال شيخنا ومثل هذه الصيغة حكمها الرفع على الصحيح حديث اكثر اهل الجنة البله
اخرجه البيهقي في الشعب والبزار في مسنده وغيرهما وفي سنده لين قال سهل

بن عبد الله هم الذين ولهت عقولهم وشغلت بالله عز وجل وعن ابي عثمان بهوا الابله
في دنياه الفقهاء في دينه حديث اكثر من يموت من امتي بالانفس اخرجه البزار عن جابر
به مرفوعا وقال رجاله ثقات يعني بالعين وفي الكبير للطبراني من حديث علي بن عروة
وهو كذاب بسنده عن اسماء بنت عميس مرفوعا نصف ما يحفر لامتي من القبور من
العين حديث اكثروا ذكر الله حتى يقولوا مجنون اخرجه احمد وابو يعلى والبيهقي عن
ابي سعيد به مرفوعا وصححه الحاكم حديث اكثروا ذكر هادم اللذات يعني الموت رواه احمد
والترمذي وحسنه والنسائي من حديث ابي سلمة عن ابي هريرة به مرفوعا وصححه ابن
حبان والحاكم واعله الدارقطني بالارسال حديث اكثروا الصلوة علي في الليلة الزهراء واليوم الاغر
يعني ليلة الجمعة ويومها فان صلوتكم تعرض علي اخرجه الطبراني في الاوسط من حديث ابي سعيد
وعبد العزيز بن ابي سليمان المدني عن محمد بن كعب القرظي عن ابي هريرة رفعه بهذا وقال
لا يروى عن محمد عن ابي هريرة الا بهذا الاسناد تفرد به ابو مودود وله شواهد اثبت شيخنا
في كتابه القول البديع حديث اكذب الناس الصباغون والصواغون رواه ابن ماجة واحمد
وغيرهما عن ابي هريرة به مرفوعا وسنده مضطرب واورده ابن الجوزي في العلل المتناهية
وقال انه لا يصح حديث اكرام الميت دفنه قال شيخنا لم اقف عليه مرفوعا وانما اخرجه ابن ابي
الدنيا من جهة ايوب السختياني قال كان يقال من كرامة الميت على اهله تعجيله الى حفرته
ويشهد له حديث اسرعوا بالجنازة حديث اكرم المجالس ما استقبل به القبلة اخرجه ابو يعلى
والطبراني في الاوسط عن ابن عمر مرفوعا به وفي سنده حمزة بن ابي حمزة وهو متروك واورده
الحاكم في صحيحه من حديث طويل وقال انه صحيح فقال ابن حبان انه خبر موضوع وقد كانت
احواله صلعم في مواعظ الناس ان يخطب لها وهو مستدبر القبلة حديث اكرموا حملة القرآن
فمن اكرمهم فقد اكرمني ومن اكرمني فقد اكرم الله عز وجل رواه الوايلي في الابانة والديلمي

في مسنده عن عبد الله بن عمر وبه مرفوعا وقال انه غريب جدا من رواية الاكابر عن الاصاغر
انتهى قال شيخنا وفيه من لا يعرف واحسنه غير صحيح حديث اكرموا الخبز له طرق عن عبد الله
بن يزيد عن ابيه مرفوعا به وكلها ضعيفة مضطربة وبعضها اشد في الضعف من بعض
قال شيخنا ولا يتهيأ الحكم عليه بالوضع لا سيما وفي المستدرك للحاكم عن عائشة رضها ان النبي
صلعم قال اكرموا الخبز قال ابن حجر فهذا شاهد صالح حديث اكرموا الشهود فان الله يستخرج بهم
الحقوق ويدفع بهم الظلم قال العقيلي بعد ايراده اياه في الضعفاء له عن ابن عباس به مرفوعا
انه غير محفوظ بل صرح الصغاني بانه موضوع فلم يستدرك ذلك العراقي حديث اكرموا الضيف
تقدم في اذا دخل حديث اكرموا عمتكم النخلة فانها خلقت من فضلة طينة آدم وليس من
الشجر شجرة اكرم على الله من شجرة ولدت تحتها مريم ابنة عمران فاطعموا نساءكم الولد
الرطب فان لم يكن رطب فتمر رواه ابو نعيم في الحلية والبزار في مسنده عن علي
به مرفوعا وفي سنده ضعف وانقطاع حديث اكرموا الغرباء يأتي في الغرباء في الغين
حديث اكل الرطب بالقثاء واستعانته بيديه جميعا اخرجه احمد عن عبد الله بن جعفر قال
آخر ما رأيت النبي صلعم في احدى يديه رطبات وفي الاخرى قثاء يأكل من هذه وبعض
من هذه واصل اكل القثاء بالرطب في المتفق عليه عن ابن جعفر ايضا حديث اكل الطين حرام
على كل مسلم اسنده الديلمي عن انس مرفوعا قال البيهقي روي في تحريمه احاديث لا يصح منها
شيء ونبه غيره في ذلك وهو كذلك حديث الاكل في السوق دناءة رواه الطبراني وابن
عدي في كامله عن ابي امامة مرفوعا وسنده ضعيف ويعارضه حديث ابن عمر كنا ناكل على عهد
رسول الله صلعم ونحن نمشي ونشرب ونحن قيام اخرجه الترمذي وصححه وابن ماجة وابن حبان
الا ان يحمل ذاك على الاكل مع غيره على سماط قلت حديث البسوا من ثيابكم البيض فانها من
خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم رواه ابو داود والترمذي وقال حديث حسن صحيح والله اعلم

حديث التمسوا الخير عند حسان الوجوه له طرق عن انس وجابر وعائشة وابن عباس
وابن عمر وابي بكرة وابي هريرة وكلها ضعيفة وبعضها اشد في ذلك من بعض حديث
التمسوا الرزق بالنكاح رواه الديلمي وغيره عن ابن عباس مرفوعا وفي سنده مسلم
بن خالد وفيه لين ولكن له شواهد منها في الثعلبي عن ابن عجلان ان رجلا اتى النبي
صلى الله عليه وسلم فشكا اليه الحاجة والفقر فقال له عليك بالباءة والله يقول ان يكونوا فقراء يغنهم
الله من فضله قلت حديث والذي يدور على السنة العوام وهو قولهم تزوجوا فقراء يغنكم
الله والله اعلم حديث التمسوا الرفيق قبل الطريق والجار قبل الدار اخرجه الدارقطني
في الكبير من حديث رافع بن خديج مرفوعا به وفي سنده ابان بن المحبر وهو متروك
وهو شيخه سعيد بن معروف لا يقوم بهما حجة وله طرق كلها ضعيفة حديث
السنة الخلق اقلام الحق لا اصل له بل هو من كلام بعض الصوفية قلت حديث الله
الطبيب رواه ابو داود عن ابي رمثة به مرفوعا والله اعلم حديث اللهم اجعلنا من
المفلحين عند قول المؤذن حي على الفلاح اخرجه ابن السني في عمل اليوم والليلة
والديلمي من طريقه عن معوية بن ابي سفيان يرفعه وفي سنده ابو حمزة القصاب
وهو متروك حديث اللهم احيني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين
رواه بن ماجة عن ابي سعيد الخدري مرفوعا واخرجه الترمذي في الزهد من جامعه
وقال في اخره يوم القيمة وقال انه غريب انتهى وفي سنده عنده الحرث بن النعمان
وقال فيه البخاري وغيره انه منكر الحديث وقد اخرجه الطبراني في الدعاء من حديث
بقية بن الوليد بسنده عن عبادة بن الصامت بلفظ اللهم احيني مسكينا وتوفني
مسكينا واحشرني في زمرة المساكين ورجاله موثوقون وفيهم بقية بن الوليد وقد
صرح بالتحديث فلا يسوغ عليه الحكم بالوضع مع وجود هذه الطريق وغيرها

حديث اللهم

حديث اللهم استر عوراتنا وآمن روعاتنا اخرجه احمد في مسنده عن ابي سعيد به مرفوعا
وفي سنده ربيح بن عبد الرحمن وفيه لين كما قال البخاري انه منكر الحديث وفي سنن
ابي داود عن ابن عمر لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يدع هؤلاء الدعوات حين يمسي وحين يصبح
اللهم اني اسئلك العافية في الدنيا والاخرة اللهم اني اسئلك العفو والعافية في ديني
ودنياي واهلي ومالي اللهم استر عورتي وآمن روعتي اللهم احفظني من بين يدي
ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعظمتك ان اغتال من تحتي يعني
الخسف وفي لفظ عوراتي وآمن روعاتي بالجمع وصححه الحاكم حديث اللهم ايد الاسلام
باحب هذين الرجلين اليك بابي جهل او بعمر بن الخطاب رواه الامام احمد والترمذي
في جامعه عن ابن عمر به مرفوعا وقال الترمذي انه حسن صحيح غريب وصححه ابن
حبان والحاكم في مستدركه عن ابن عباس اللهم ايد الدين بعمر بن الخطاب وفي لفظ
اعز الاسلام بعمر وقال انه صحيح الاسناد وفيه عن عائشة اللهم اعز الاسلام بعمر بن
الخطاب خاصة وقال انه على شرط الشيخين ولم يخرجاه قلت واما ما يدور على الا
لسنة من قولهم اللهم ايد الاسلام باحد العمرين فلا اعلم له اصلا والله اعلم حديث
اللهم اعني على ديني بدنياي وعلى اخرتي بتقواي اخرجه الطبراني في الدعاء وغيره
عن جابر وغيره مرفوعا باسانيد ضعيفة حديث حديث اللهم اغفر للحاج ولمن
استغفر له الحاج رواه البيهقي في الشعب عن ابي هريرة به مرفوعا والله اعلم حديث
اللهم انك اخرجتني من احب البقاع الي فاسكني احب البلاد اليك فاسكنه الله المدينة
اخرجه الحاكم في المستدرك عن ابي هريرة به مرفوعا وفي سنده عبد الله المقبري وهو
ضعيف جدا وهذا الحديث من منكراته وقال ابن عبد البر لا يختلف اهل العلم في نكارته
وضعفه حديث اللهم بارك لامتي في بكورها اخرجه الاربعة وحسنه الترمذي وصححه ابن حبان

من حديث صخر بن وداعة الغامدي مرفوعا به حديث اللهم خر لي واختر لي اخرجه الترمذي
وغيره عن ابي بكر الصديق رض مرفوعا به وقال الترمذي غريب لا نعرفه الا من حديث
زنفل وهو ضعيف عند اهل الحديث حديث اللهم لا تأمنا مكرك ولا تنسنا ذكرك
ولا تهتك عنا سترك ولا تجعلنا من الغافلين اخرجه الديلمي في مسنده من رواية ابن
عباس مرفوعا من قال عند منامه هذا الدعاء بعث الله اليه ملكا في احب الساعات
اليه فيوقظه وذكره بزيادة وسكت عليه شيخنا حديث اللهم لا خير الا خيرك ولا
طير الا طيرك ولا اله غيرك اخرجه احمد والطبراني وغيرهما عن عبد الله بن عمرو
مرفوعا به حديث اللهم لا راد لما قضيت يأتي في الذكر عقب الصلوة في حرف
الواو حديث اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا وانت ان شئت جعلت الحزن سهلا
اخرجه ابن حبان في صحيحه والبيهقي والحاكم وغيرهم عن انس به مرفوعا حديث
اللهم لا عيش الا عيش الآخرة اخرجه الشيخان عن انس قلت حديث امتي امة
مرحومة مغفور لها متاب عليها رواه الحاكم في الكنى عن انس وله ولابي داود
عن ابي موسى امتي هذه امة مرحومة ليس عليها عذاب في الآخرة عذابها في الدنيا
الفتن والزلازل والقتل والبلايا والله اعلم حديث امرت ان احكم بالظاهر والله
يتولى السرائر اشتهر بين الاصوليين والفقهاء بل وقع في شرح مسلم للنووي
في قوله اني لم اومر ان انقب عن قلوب الناس الحديث ولا وجود له في كتب الحديث
المشهورة ولا الاجزاء المنثورة وجزم العراقي بانه لا اصل له وكذا انكره المزي وغيره
حديث امرنا رسول الله صلعم ان ننزل الناس منازلهم اخرجه مسلم في مقدمة صحيحه تعليقا
بلا اسناد فقال ويذكر عن عائشة قالت امرنا وذكره ووصله ابو داود في سننه وابن
خزيمة في صحيحه والبزار وابو يعلى في مسنديهما وغيرهم وهو حسن وذكره الحاكم

ابو عبد الله في كتابه معرفة علوم الحديث وقال هو حديث صحيح ولفظ ابي داود انزلوا الناس
منازلهم والله اعلم حديث امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم له طرق منها عن ابن عباس
رفعه به وكلها ضعيفة بل عند البخاري في صحيحه عن علي موقوفا حدثوا الناس بما
يعرفون اتحبون ان يكذب الله ورسوله وفي مقدمة صحيح مسلم عن ابن مسعود ما انت
محدث قوما حديثا لا تبلغه عقولهم الا كان لبعضهم فتنة حديث امرنا بتصغير اللقمة وتدقيق
المضغ قال النووي لا يصح حديث امير النحل علي لا [illegible] حديث انا ابن الذبيحين تقدم اول
الحرف حديث انا اعلمكم بالله واخوفكم قال ابن حجر صحيح معنى فقد اورد البخاري مرفوعا
عن عائشة ان اتقاكم واعلمكم بالله انا ولفظ الترجمة لابي ذر انا اعرفكم بل اعلمكم حديث
انا افصح من نطق بالضاد معناه صحيح ولكن لا اصل له كما قاله ابن كثير حديث انا جليس
من ذكرني له طرق ضعيفة واحسنها ما عند البيهقي من حديث اسماعيل بن عبد الله
عن كريمة ابنة الحسحاس المزنية عن ابي هريرة رض قال سمعت ابا القاسم صلعم يقول
ان الله عز وجل قال انا مع عبدي ما ذكرني وتحركت بي شفتاه واخرجه البخاري
تعليقا في آخر صحيحه حديث انا عند ظن عبدي بي متفق عليه عن ابي هريرة به مرفوعا
حديث انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلي قال شيخنا ذكره الغزالي في البداية حديث انا
مدينة العلم وعلي بابها رواه الحاكم في المناقب من مستدركه عن ابن عباس به مرفوعا
والترمذي في المناقب من جامعه عن علي مرفوعا بمعناه وقال انه منكر وكذا قال البخاري
وقال انه ليس له وجه صحيح وقال ابن معين انه كذب لا اصل له واورده ابن الجوزي
في الموضوعات ووافقه الذهبي وغيره على ذلك وقال ابن دقيق العيد هذا الحديث
لم يثبتوه وقيل انه باطل حديث انا من الله والمؤمنون مني قال ابن حجر انه كذب مختلق وقال
بعض الحفاظ لا يعرف بهذا اللفظ مرفوعا قال شيخنا بل عند الديلمي بلا اسناد عن عبد الله

حديث

بن جراد مرفوعا انا من الله والمؤمنون مني فمن آذى مؤمنا فقد آذاني الحديث قلت انا
والاتقياء من امتي برآء من التكلف وقال النووي ليس بثابت انتهى واخرجه الدارقطني
عن الزبير مرفوعا بسند ضعيف وفي البخاري عن انس عن عمر قال نهينا عن التكلف قلت
والقواعد على السنة العوام معنى ذلك وهو قولهم التكلف حرام والله اعلم حديث انا يعسوب
المؤمنين ذكر الديلمي عن الحسن بن علي قال علي انا يعسوب المؤمنين ورفعه عن النبي صلعم
انه قال يا علي انك لسيد المسلمين ويعسوب المؤمنين حديث انا امة امية لا نكتب ولا
نحسب متفق عليه من حديث بن عمر مرفوعا به حديث انتظار الفرج عبادة رواه
الترمذي من حديث حماد بن واقد بسنده الى ابن مسعود مرفوعا في حديث اوله
اخره وافضل العبادة انتظار الفرج وقال هكذا روى حماد بن واقد وليس بالحافظ وقال
البيهقي في الشعب تفرد به جماعة وليس بالقوي وحسن ابن حجر اسناده واخرج القضاعي
بسنده الى ابن عمر رفعه انتظار الفرج بالصبر عبادة حديث انت ومالك لابيك اخرجه
ابن ماجة والطبراني في الاوسط الصغير من طريق المنكدر بن محمد بن المنكدر عن ابيه عن
جابر والمنكدر ضعفوه من قبل حفظه وهو في الاصل صدوق وكذا في السنن البيهقي لا يعرف
والحديث عند البزار منقطع قال شيخنا بعد ايراده من طرق كثيرة وهو قوي حديث انصر
اخاك ظالما او مظلوما في صحيح البخاري عن انس به مرفوعا حديث انصف عن بالحق اعترف
قال شيخنا لم اعرفه هكذا حديث انظروا الى من اسفل منكم ولا تنظروا الى من فوقكم فهو اجدر
ان لا تزدروا نعمة الله عليكم متفق عليه عن ابي هريرة به مرفوعا حديث انفق انفق عليك
متفق عليه عن ابي هريرة مرفوعا به حديث انفق بلال ولا تخش من ذي العرش اقلالا
اخرجه الطبراني في الكبير والبزار في مسنده عن ابن مسعود ان النبي صلعم قال لبلال قال
شيخنا واخرجه الطبراني في الكبير من حديث موسى بن داود واسناده حسن حديث انفق

ما في الجيب بانتيال ما في الغيب هو معنى انفق انفق عليك حديث انفق ما معه حتى تخلل بالعبا
يعنون ابا بكر رض اي شكها عليه بخلال من عود او حديد ليس في المرفوع ومعناه صحيح حديث
انما الاعمال تقدم في الاعمال حديث انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق اورده مالك في الموطأ
بلاغا عن النبي صلعم وقال ابن عبد البر هو متصل من وجوه صحاح عن ابي هريرة وغيره مرفوعا
حديث انما بقي من الدنيا بلاء وفتنة رواه احمد وغيره عن ابي هريرة مرفوعا وصححه ابن حبان
قلت حديث انما تنصرون وترزقون بضعفائكم رواه ابو داود باسناد جيد عن ابي الدرداء
به مرفوعا ورواه البخاري في صحيحه مرسلا عن مصعب بن سعد بلفظ هل تنصرون وترزقون ورواه
الحافظ ابو بكر البرقاني في صحيحه متصلا عن مصعب بن سعد عن ابيه والله اعلم حديث انما حر جهنم
على امتي كحر الحمام رواه الطبراني في الاوسط عن ابي بكر الصديق رض رفعه ورجاله موثقون غير
شعيب بن طلحة بن عبد الله بن ابي بكر وقد وثقه بن حبان حديث انما السلطان ظل الله ورمحه في
الارض اخرجه البيهقي وغيره عن انس مرفوعا به في حديث وهو ضعيف قال شيخنا لكن في
الباب عن ابي بكر وعمر وابن عمر وابي بكرة وابي هريرة وغيرهم كما بينتها واضحه في جزء رفع
الشكوك في مفاخر الملوك قلت حديث انما سمي القلب من تقلبه رواه الطبراني في الكبير عن ابي موسى
به مرفوعا والله اعلم قلت وحديث انما سمي الانسان انسانا لانه عهد اليه فنسي ذكر صاحب
الشفا انه عن كلام بن عباس والله اعلم حديث انما شفاء العي السؤال اخرجه الحاكم في صحيحه و
ابن خزيمة وابن حبان عن ابن عباس به مرفوعا قلت حديث انما الشؤم في ثلاث في الفرس
والمرأة والدار في صحيح البخاري وغيره عن ابن عمر والله اعلم قلت وحديث انما الطاعة
في المعروف متفق عليه عن علي والله اعلم حديث انما الطلاق لمن اخذ بالساق اخرجه ابن ماجة
عن ابن عباس به مرفوعا حديث انما العلم بالتعلم اخرجه الطبراني في الكبير وابو نعيم في الحلية و
العسكري كلهم من طريق محمد بن الحسن بن ابي يزيد الهمداني بسنده الى ابي الدرداء مرفوعا

مطولا وابن الحسن كذاب لكن اخرجه البزار مرفوعا عن ابن مسعود في حديث طويل انما العلم
بالتعلم ورجاله موثوقون قلت حديث انما الماء من الماء في صحيح مسلم عن ابي سعيد والله
اعلم حديث انما يرحم الله من عباده الرحماء متفق عليه عن اسامة بن زيد مرفوعا حديث
انما يعرف الفضل لاهل الفضل ذووا الفضل اخرجه العسكري في الامثال والخلعي في
فوائده واللفظ له ولها عن انس مرفوعا في حديث وهو ضعيف ومعناه صحيح
انما اليمين حنث او ندم ياتي في الحلف قلت حديث انهشوا اللحم نهشا فانه اشهى واهنا
وامرأ اخرجه الامام احمد والترمذي والحاكم عن صفوان بن امية به مرفوعا والله اعلم
قلت اني بعثت بالحنيفية السمحة هو عند احمد عن عايشة مرفوعا بلفظ اني ارسلت و
سند حسن وترجم البخاري في صحيحه احب الدين الى الله الحنيفية السمحة حديث ان ابخل
الناس من بخل بالسلام رواه الطبراني في الاوسط والدعاء والبيهقي في الشعب عن ابي
هريرة موقوفا به بدون لفظة ان وقال ورجاله رجال الصحيح قلت حديث ان البركة تنزل في
وسط الطعام ياتي في البركة من الباء وهو من زيادتي والله اعلم حديث ان ابن آدم لحريص على ما
منع اخرجه الطبراني عن ابن عمر به مرفوعا وسنده ضعيف حديث ان احدكم يأتيه الله عز وجل
برزق عشرة ايام في يوم واحد فان هو حبسه عاش تسعة ايام بخير وان هو وسع واسرف
قتر عليه تسعة ايام اسنده الديلمي عن انس وفي التنزيل وكان بين ذلك قواما حديث ان
احق ما اخذتم عليه اجرا كتاب الله في صحيح البخاري عن ابن عباس به مرفوعا في الطب
ان اسوء الناس سرقة الذي يسرق من صلاته قالوا يا رسول الله كيف يسرق صلوته قال لا يتم
ركوعها ولا سجودها رواه احمد والدارمي عن ابي قتادة مرفوعا به وصححه بدون لفظة ان ابن
خزيمة والحاكم وقال انه على شرطهما قلت حديث ان اطيب ما اكلتم من كسبكم وان اولادكم من كسبكم
رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة والبخاري في تاريخه عن عايشة به مرفوعا والله اعلم

قلت

قلت وحديث ان اهل المعروف في الدنيا هم اهل المعروف في الآخرة وان اول اهل الجنة دخولا
الجنة اهل المعروف رواه الطبراني في الكبير عن ابي امامة مرفوعا والله اعلم قلت وحديث
ان اهل الشبع في الدنيا هم اهل الجوع في الآخرة رواه الطبراني في الكبير ايضا عن ابن عباس
به مرفوعا والله اعلم حديث ان الاسود اذا جاع سرق واذا شبع زنا اخرجه الطبراني
في الاوسط من حديث عايشة مرفوعا به بزيادة وهو عند ابن عدي في كامله واورده من
طريقه ابن الجوزي في الموضوعات بلفظ الزنجي اذا جاع سرق واذا شبع زنا حديث ان بلالا
كان يبدل الشين في الاذان سينا قال المزي فيما نقله عنه البرهان السفاقسي انه اشتهر على
السنة العوام ولم نره في شيء من الكتب وسياتي في سين بلال في السين المهملة قلت حديث
ان تحت كل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر وانقوا البشر رواه ابو داود والترمذي عن
ابي هريرة مرفوعا وضعفاه والله اعلم حديث ان حسن العهد من الايمان ياتي في حسن
العهد من الحاء قلت حديث ان رجالا يتخوضون في مال الله بغير حق فلهم النار يوم القيمة
في صحيح البخاري من حديث خولة الانصارية به مرفوعا والله اعلم قلت وحديث ان
الرجل اذا مات بغير مولده فليس له من مولده الى منقطع اثره في الجنة رواه النسائي
وابن ماجة عن عبد الله بن عمرو بن العاص به مرفوعا والله اعلم قلت وحديث ان الرجل
ليدرك بحسن خلقه درجة القايم الليل الظامي الهواجر اخرجه الطبراني في الكبير عن ابي امامة
به مرفوعا والله اعلم حديث ان رحمتي تغلب غضبي متفق عليه عن ابي هريرة به مرفوعا حديث
ان الرزق ليطلب العبد كما يطلبه اجله اخرجه البيهقي والعسكري في الامثال بهذا اللفظ مرفوعا
عن ام الدرداء ورواه الدارقطني في علله مرفوعا وموقوفا وقال ان الموقوف هو الصواب
وكذا اورده البيهقي في الشعب موقوفا وقال انه اصح حديث ان الرفق ما كان في شيء الا زانه
ولا نزع من شيء الا شانه رواه مسلم في صحيحه عن انس ويروى عن هشام بن عروة عن ابيه قال

مكتوب في التوراة الرفق رأس الحكمة رواه العسكري والقضاعي عن عائشة مرفوعا من اعطي حظه
من الرفق فقد اعطي حظه من خير الدنيا والاخرة ومن حرم من الرفق فقد حرم خير
الدنيا والاخرة **قلت** حديث ان الروح اذا قبض تبعه البصر في صحيح مسلم وغيره عن ام
سلمة والله اعلم **حديث** ان ساقي القوم هو اخرهم يأتي في ساقي القوم [illegible] **قلت**
حديث ان اخا صداء هو اذن ومن اذن فهو يقيم رواه الامام احمد وابو داود والترمذي
وابن ماجة عن زياد بن الحارث الصدائي به مرفوعا والله اعلم **قلت** وحديث ان العبد
اخذ عن الله ادبا حسنا ان وسع عليه وسع واذا امسك عليه امسك رواه ابو نعيم في الحلية
عن ابن عمر به مرفوعا والله اعلم **قلت** وحديث ان العرافة حق ولابد للناس من عرفاء
ولكن العرفاء في النار اخرجه ابو داود من حديث غالب بن القطان عن رجل عن ابيه
عن جده والله اعلم **حديث** ان في المعاريض مندوحة عن الكذب اخرجه البخاري في
الادب المفرد والبيهقي في الشعب والطبراني في الكبير عن عمران بن حصين موقوفا
ورجاله ثقات قال البيهقي وقد روي عنه مرفوعا والموقوف هو الصحيح **حديث** ان لابراهيم
الخليل ولابي بكر الصديق لحية في الجنة لم يصح ولا اعرف ذلك في شيء من كتب الحديث
المشهورة ولا الاجزاء المنثورة قاله ابن حجر قال شيخنا وكذا ما ورد في الطبراني عن
ابن مسعود مرفوعا من ان اهل الجنة جرد مرد الا موسى فان له لحية تضرب الى
سرته وما ذكر القرطبي من ان ذلك ورد في حق اخيه هرون ايضا ورايت بخط
بعض اهل العلم انه ورد في حق ادم ولا اعلم شيئا من ذلك ثابتا **حديث** ان الجواب
الكتاب حق كرد السلام روى ابو نعيم بسنده الى النبي رفعه رد الجواب حق
كرد السلام ولا يثبت رفعه بل المحفوظ وقفه كما قال ابن تيمية **حديث** ان لصاحب الحق
مقالا متفق عليه عن ابي هريرة مرفوعا به **قلت** حديث ان الله حيي كريم يستحيي

اذا

اذا مد الرجل يديه ان يردهما صفرا خائبتين رواه الامام احمد وابو داود والترمذي عن
سلمان به مرفوعا وصححه الحاكم والله اعلم **قلت** وحديث ان الله رفيق يحب الرفق ويعطي
عليه ما لا يعطي على العنف رواه البخاري في الادب المفرد وابو داود عن ابن مغفل وابن
ماجة وابن حبان عن ابي هريرة به مرفوعا والله اعلم **حديث** ان الله طيب لا يقبل الا
طيبا اخرجه مسلم والترمذي والدارمي واحمد واخرون عن ابي هريرة مرفوعا به **قلت**
حديث ان الله عند لسان كل قائل فليتق الله عبد ولينظر ما يقول رواه ابو نعيم في الحلية عن
ابن عمر والحكيم عن ابن عباس به مرفوعا والله اعلم **قلت** وحديث ان الله غيور يحب الغيور
وان عمر غيور رواه ابن رستم في الايمان عن ابي عبد الرحمن بن رافع به مرسلا والله اعلم
قلت وحديث ان الله قد حرم على النار من قال لا اله الا الله يبتغي بذلك وجه الله متفق عليه
والله اعلم **حديث** ان الله كتب الغيرة على النساء والجهاد على الرجال فمن صبر منهن كان لها
اجر شهيد رواه البزار والطبراني عن ابن مسعود به مرفوعا وفي سنده عبيد بن الصباح
الكوفي وقد ضعفه ابو حاتم **حديث** ان الله لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر
فقال وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا اشرف منك فبك اخذ وبك اعطي قال ابن تيمية
وتبعه غيره انه كذب موضوع باتفاق انتهى **حديث** ان الله لم يجعل فيما حرم عليكم رواه احمد
في الاشربة والطبراني في الكبير وابن ابي شيبة في مصنفه مرفوعا عن عبد الله بن مسعود
وطرقه صحيحة وكذا علقه البخاري في صحيحه بصيغة الجزم فقال وقال ابن مسعود في السكر ان
ان الله ذكره ووصله البيهقي من حديث حسان بن مخارق عن ام سلمة **حديث** ان الله جعل
لذة الاغنياء في طعام الفقراء حكم عليه ابن حجر بالوضع **قلت** حديث ان الله جميل يحب الجمال
في صحيح مسلم وغيره عن ابن مسعود والله اعلم **قلت** وحديث ان الله يؤيد الدين بالرجل
الفاجر رواه الطبراني في الكبير عن عمرو بن النعمان بن مقرن وهو في صحيح البخاري

مرفوع في حديث طويل والله اعلم قلت وحديث ان الله ليرضى عن العبد ان ياكل الاكلة او
يشرب الشربة فيحمد الله عليها ما في صحيح مسلم وغيره عن انس به مرفوعا والله اعلم قلت
وحديث ان الله لا يحب الفحش ولا التفحش رواه ابو داود باسناد حسن والله اعلم حديث
ان الله لا يعذب بقطع الرزق هو بمعنى حديث الطبراني في الصغير عن ابي سعيد رفعه
ان الرزق لا تنقصه المعصية ولا تزيده الحسنة وترك الدعاء معصية وقد وردت بمعناه
احاديث ضعيفة قلت حديث ان الله لا ينظر الى اجسامكم ولكن ينظر الى قلوبكم في صحيح
مسلم والله اعلم حديث ان الله لا يهتك عبده اول مرة عند الديلمي في الفردوس بتمامه بسنده
عن انس مرفوعا ان الله لا يهتك ستر عبد فيه مثقال حبة من خير وفي الستر احاديث
كثيرة منها قوله تعالى اني سترتها عليك في الدنيا واغفرها لك اليوم ونحوه عن انس رفعه
يقول الله عز وجل اني اعظم عفوا من ان استر على عبدي ثم افضحه اخرجه الديلمي
حديث ان الله يبعث لهذه الامة على راس كل مائة سنة من يجدد لها دينها اخرجه ابو داود
في الملاحم من سننه والطبراني في الاوسط عن ابي هريرة به مرفوعا وسنده صحيح رجاله كلهم
ثقات وكذا صححه الحاكم حديث ان الله يبغض السائل الملحف رواه ابو نعيم عن ابن عباس
مرفوعا به قلت حديث ان الله يبغض الفاحش البذي اخرجه الترمذي عن ابي
الدرداء به مرفوعا وقال انه صحيح والله اعلم حديث ان الله يحب اذا عمل احدكم العمل ان
يتقنه رواه ابو يعلى والعسكري وغيرهما عن عائشة مرفوعا به حديث ان الله يحب الشاب
التائب رواه ابو الشيخ عن انس مرفوعا بهذا اللفظ وروى القضاعي في مسنده من
حديث ابن لهيعة بسنده عن عقبة ابن عامر مرفوعا ان الله ليعجب من الشاب الذي ليست
له صبوة وكذا عند احمد وابي يعلى واسناده حسن وضعفه ابن حجر لاجل ابن لهيعة قلت
حديث ان الله يحب اغاثة اللهفان رواه ابن عساكر عن ابي هريرة به مرفوعا والله اعلم

حديث

للطالبين وتيسيره على الراغبين والله تعالى يصلح المقاصد وينفع بما فيه من الفوائد وجعلته
على الحروف تبعا لاصله وارجو من الله تعالى ان ينفعني ببركة هذا العلم واهله وقد اخبرني
بالكتاب المذكور شيخنا المقدم ذكره رحمه الله فيما شافهني به بالمسجد الحرام تجاه بيت
الملك العلام في اوائل سنة سبع وتسعين وثمانمائة فاسال الله ان يجزيه عني احسن
الجزاء ويكافيه ولي في هذا المختصر زيادات يسيرة ميزتها عن كلام شيخنا المقدم
بقولي في اولها قلت وفي اخرها والله اعلم وسميت هذا الكتاب المبارك تمييز الطيب
من الخبيث مما يدور على السنة الناس من الحديث واسال الله تعالى ان يوفقني للصواب
فيما اقول وافعل فهو حسبي وبه توفيقي وعليه اتوكل حرف الهمزة قولهم آخر الطب
الكي كلام وليس بحديث حديث آفة الكذب النسيان اورده جمع من الحفاظ في مصنفاتهم
عن علي رضه مرفوعا وفي سنده ضعف وانقطاع حديث آل محمد كل تقي اورده تمام
في فوائده والديلمي ولفظ الترجمة له من حديث انس باسانيد ضعيفة حديث آية المنافق
ثلاث اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان صحيح متفق عليه من
حديث ابي هريرة حديث آية من كتاب الله خير من محمد وآله قال شيخنا السخاوي
وشيخه ابن حجر لم اقف عليه حديث ابخل الناس ياتي في ان البخل حديث ابدا بنفسك في
صحيح مسلم من حديث جابر رضه حديث ابردوا بالطعام فان الطعام الحار غير ذي بركة
اخرجه الطبراني وغيره عن ابي هريرة وفي سنده ضعيف حديث ابغض الحلال الى الله
الطلاق روي موصولا عن ابن عمر ومرسلا عن محارب بن دثار رفعه وصحح البيهقي
ارساله وقال ان المتصل ليس بمحفوظ ورجح ابو حاتم الرازي المرسل انتهى وقال الخطابي
انه المشهور قلت حديث ابغض الرجال الى الله الالد الخصم في صحيح مسلم وهو عند البخاري
عن عائشة بلفظ ان ابغض الرجال والله اعلم حديث ابلغوا حاجة من لا يستطيع ابلاغها

حاجته فانه من ابلغ سلطانا حاجة من لا يستطيع ابلاغها ثبت الله قدمه يوم القيمة
اخرجه البيهقي في الدلايل واخرجه الطبراني في المعجم الكبير والترمذي في الشمايل
من حديث الحسن بن علي عن خاله هند بن ابي هالة بدون القصد منه هذا حديث
ابن اخت القوم منهم متفق عليه من حديث انس رضي الله عنه حديث ابن الذبيحين
اخرجه الحاكم في المناقب من مستدركه عن معوية قال كنا عند رسول الله صلعم فقال
رجل يا رسول الله خلفت البلاد يابسة والماء يابسا هلك المال وضاع العيال فعد
علي مما افاء الله عليك يا ابن الذبيحين فتبسم رسول الله صلعم ولم ينكر عليه قيل
لمعوية وما الذبيحان قال ان عبد المطلب لما امر بحفر زمزم نذر لله ان سهل له
امرها ان يذبح بعض ولده فاخرجهم فاسهم بينهم فخرج السهم لعبد الله فاراد
ذبحه فمنعه اخواله من بني مخزوم وقالوا له ارض ربك وافد ابنك ففداه بماية ناقة
فهو الذبيح واسمعيل الثاني ورواه ابن مردويه والثعلبي في تفسيرهما وعند الزمخشري
انا ابن الذبيحين حديث ابى الله ان يرزق عبده المومن الا من حيث لا يعلم اخرجه
الديلمي من حديث عمر بن راشد بسنده عن ابي هريرة مرفوعا به وابن راشد ضعيف
جدا واورده ابن الجوزي في الموضوعات وقال البيهقي في الشعب هذا حديث ضعيف
بمرة حديث ابى الله ان يصح الا كتابه قال شيخنا لا اعرفه حديث استعدوا ولا تنتقوا
فقد كفيتم اخرجه الرازي عن ابن مسعود من قوله حديث حديث اتجروا في اليتامى في
اموالهم لا تاكلها الزكوة رواه الطبراني في الاوسط عن انس به مرفوعا والله اعلم
حديث اتخذوا عند الفقراء ايادي فان لهم دولة يوم القيمة فاذا كان يوم القيمة
نادى مناد سيروا الى الفقراء فيعتذر اليهم كما يعتذر احدكم الى اخيه في الدنيا قال
ابن حجر لا اصل وقال شيخنا بعد ايراد احاديث بمعناه وكل هذا باطل وسبق للذهبي

وابن قيمية الحكم بذلك حديث اتركوا الترك ما تركوكم اخرجه ابو داود في الملاحم من
سننه عن رجل من الصحابة عن النبي صلعم قال دعوا الحبشة ما ودعوكم واتركوا
الترك ما تركوكم ورواه النسائي في الجهاد من سننه مطولا قال شيخنا وله طرق
يشهد بعضها البعض لا يسوغ معها الحكم عليه بالوضع حديث اتقوا دعوة المظلوم
فانها تحمل على الغمام ويقول الله وعزتي وجلالي لانصرنك ولو بعد حين اخرجه
القضاعي في مسنده واخرج احمد وابو يعلى في مسنديهما عن انس مرفوعا اتقوا
دعوة المظلوم وان كانت من كافر فانه ليس دونها حجاب واما حديث اتق دعوة
المظلوم فانه ليس بينها وبين الله حجاب فمتفق عليه من حديث ابن عباس حديث
اتقوا ذوي العاهات قال شيخنا لم اقف عليه بهذا اللفظ بل في المتفق عليه من حديث ابي
هريرة مرفوعا فر من المجذوم كما تفر من الاسد حديث اتقوا زلة العالم رواه العسكري في
الامثال والديلمي من حديث عمرو بن عوف مرفوعا به بزيادة وانتظروا فيئته وهو معنى
حديث رواه البيهقي من حديث مجاهد عن ابن عمر رفعه ان اشد ما اتخوف على امتي ثلث
زلة العالم وجدال منافق بالقران ودنيا تقطع اعناقكم فاتهموها على انفسكم حديث اتقوا علم
فراسة المومن فانه ينظر بنور الله اخرجه الترمذي وغيره عن ابي سعيد الخدري مرفوعا
وقال انه غريب حديث اتقوا النار ولو بشق تمرة متفق عليه من حديث عدي بن حاتم
حديث اتق شر من احسنت اليه قال شيخنا لا اعرفه ويشبه ان يكون من كلام بعض السلف
وفي المجالسة للدينوري عن علي رضه من قوله الكريم يلين اذا استعطف واللئيم يقسو اذا
الطف حديث الاثنان فما فوقهما جماعة اخرجه ابن ماجه والدارقطني والحاكم وغيرهم من حديث
ابي موسى مرفوعا بهذا اللفظ وهو ضعيف وراى صلعم رجلا يصلي وحده فقال الا رجل يتصدق
على هذا فيصلي معه فقام رجل فصلى معه فقال هذان جماعة رواه احمد من حديث ابي امامة

واستعمله البخاري ترجمة واورد في الباب ما يؤدي معناه فاستفيد من ذلك هذا الحديث
في الجملة قاله ابن حجر حديث اجتماع الخضر والياس عليهما السلام في كل عام في الموسم منكر
قال شيخنا وشيخه لا يثبت منه شيء حديث الاجر على قدر النصب متفق عليه عن
عايشة رض حديث احب الاسماء الى الله عبد الله وعبد الرحمن في صحيح مسلم من حديث
ابن عمر مرفوعا حديث احب البقاع الى الله مساجدها وابغض البلاد الى الله
اسواقها عند مسلم عن ابي هريرة بلفظ البلاد بدل البقاع حديث احب الدين
الى الله الحنيفية السمحة يأتي في اني بعثت قلت حديث احب الطعام الى الله ما كثرت
عليه الايدي رواه ابن حبان في صحيحه وابو يعلى والبيهقي في الشعب والضياء المقدسي
عن جابر به مرفوعا والله اعلم قلت وحديث احب العباد الى الله انفعهم لعباده
اخرجه عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن البصري مرسلا والله اعلم حديث
احبوا العرب لثلاث لاني عربي والقران عربي وكلام اهل الجنة عربي اخرجه
الطبراني في الكبير والاوسط والحاكم في المستدرك والبيهقي في الشعب وغيرهم من
حديث ابن عباس مرفوعا به وهو ضعيف حديث احترسوا من الناس بسوء الظن
رواه احمد في الزهد والبيهقي في سننه عن انس وله طرق ولابن عدي عن ابن
عباس مرفوعا من حسن ظنه بالناس كثرت ندامته وكل طرق هذا الحديث ضعيفة
حديث احثوا في وجوه المداحين التراب في صحيح مسلم وغيره عن المقداد بن الاسود به
مرفوعا حديث احذروا صفر الوجوه فانه ان لم يكن من علة او سهر فانه من غل في قلوبهم
للمسلمين اورده الديلمي في مسنده عن ابن عباس قال ابن حجر لم اقف له على اصل
وان ذكره ابن القيم في الطب النبوي له فذاك بغير سند حديث احق ما اخذتم عليه
اجرا كتاب الله يأتي في ان احق حديث احلت لنا ميتتان ودمان السمك والجراد

والكبد والطحال اخرجه الشافعي واحمد وابن ماجة والدارقطني والبيهقي من حديث
عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه عن ابن عمر رفعه بهذا وهو عند الدارقطني ايضا
من حديث سليمان بن بلال عن زيد بن اسلم به مرفوعا وقال انه اصح وكذا صحح
الموقوف ابو زرعة وابو حاتم ومع ذلك فحكمها الرفع حديث احياء ابوي النبي
صلعم حتى امنا به اورده السهيلي عن عايشة وكذا الخطيب في السابق واللاحق وقال السهيلي
في اسناده مجاهيل وقال ابن كثير انه حديث منكر جدا وان كان ممكنا بالنظر الى قدرة الله تعالى
قال شيخنا رحمه الله وما احسن قول الحافظ الشام ابن ناصر الدين رح حبا الله النبي مزيد فضل
على فضل وكان به روفا فاحيا امه وكذا اباه لايمان به فضلا لطيفا فسلم فالقديم بذا قوي
وان كان الحديث به ضعيفا وقد كتب فيه جزءا قال فيه والذي اراه الكف عن التعرض لهذا
اثباتا ونفيا حديث اخبر من شئت تقله روي عن ابي الدرداء من طرق كلها ضعيف
ومعنى تقله من القلاء وهو البغض حديث اختلاف امتي رحمة زعم كثير من الائمة انه لا
اصل له لكن ذكره الخطابي في غريب الحديث مستطردا واشعر بان له اصلا عنده حديث قال
شيخنا الجلال الاسيوطي اخرجه نصر المقدسي في الحجة والبيهقي في الرسالة الاشعرية
بغير سند واورده الحليمي والقاضي حسين وامام الحرمين وغيرهم ولعله خرج في بعض
كتب الحفاظ التي لم تصل الينا والله اعلم قلت وحديث احصني ولا تنهكي فانه انضر
للوجه واحظى عند الزوج اخرجه الطبراني في الكبير والحاكم من حديث الضحاك بن قيس
به مرفوعا والله اعلم قلت وحديث اطعموا انعالكم عند الطعام فانها سنة جميلة اخرجه
الحاكم عن ابي عبس بن جبر به مرفوعا والله اعلم حديث اخذنا فالك من فيك رواه ابو داود
في سننه عن ابي هريرة والخلعي في فوايده عن سمرة بن جندب وله شواهد عند البزار
عن ابن عمر حديث اخروهن من حيث اخرهن الله يعني النساء قال شيخنا في مصنف

وفي نسخة بعض [illegible]

عبد الرزاق وذكر احاديث بمعناه من طريق الطبراني ثم قال ولا نطيل بها واشار
شيخنا لبعضها في مختصر تخريج الهداية **حديث** اخشوشنوا يأتي في تمعددوا **حديث**
اخفضوا الختان واعلنوا النكاح قال شيخنا لا اصل للاول وقد وردت احاديث
تشهد للاعلان به والثاني يأتي في محله **حديث** اخوك البكري ولا تأمنه اخرجه ابو
داود في سننه واحمد في مسنده وغيرهما عن عمرو بن الفغواء الخزاعي في قصة
حديث ادبني ربي فاحسن تأديبي اخرجه العسكري في الامثال عن علي رض
مرفوعا في حديث طويل قال شيخنا وسنده ضعيف وان اقتصر شيخنا الحكم عليه با
لغرابة في بعض فتاويه ولكن معناه صحيح **حديث** ادرؤا الحدود بالشبهات له طرق
كلها ضعيف لكن روى ابن ابي شيبة من طريق ابراهيم النخعي عن عمر قال لان اخطئ
في ترك الحدود بالشبهات احب الي من ان اقيمها بالشبهات وكذا اخرجه ابن حزم في
الاتصال له بسند صحيح **حديث** ادفنوا موتاكم وسط قوم صالحين فان الميت يتأذى
بجار السوء اخرجه ابو نعيم في الحلية والحليمي من حديث ابي هريرة وفي سنده سليمان
بن عيسى وهو متروك بل اتهم بالكذب والوضع **حديث** اد الامانة الى من ائتمنك
ولا تخن من خانك رواه ابو داود والترمذي عن ابي هريرة وقال حسن غريب
واخرجه الدارمي في مسنده والدارقطني والحاكم وقال انه صحيح على شرط مسلم وقد
اعل ابن حزم حديث ابي هريرة وكذا ابن القطان والبيهقي وقال ابو حاتم انه منكر
وقال الشافعي انه ليس بثابت عند اهل الحديث وقال احمد هذا حديث باطل
لا اعرفه عن النبي صلعم من وجه صحيح وقال ابن ماجة وله طرق ستة كلها ضعيفة
قلت حديث ادمنوا الحج والعمرة فانهما ينفيان الفقر والذنوب كما ينفي الكير خبث
الحديد رواه الدارقطني في الافراد والطبراني في الاوسط عن جابر به مرفوعا والله اعلم

قلت

قلت وحديث اذا احب الله عبدا ابتلاه ليسمع تضرعه رواه البيهقي في الشعب مرفوعا
عن ابي هريرة وموقوفا عن ابن مسعود وللبيهقي في الشعب والطبراني في الاوسط
عن انس مرفوعا اذا احب الله قوما ابتلاهم والله اعلم **حديث** اذا آخى الرجل الرجل
فليسأله عن اسمه وعن اسم ابيه وممن هو فانه اوصل للمودة اخرجه الترمذي في
الزهد من جامعه من رواية يزيد بن نعامة به مرفوعا وقال انه غريب لا نعرفه
الا من هذا الوجه ولا نعرف ليزيد سماعا من النبي صلعم انتهى وجزم ابن ابي حاتم بانه
لا صحبة له وغلط البخاري في اثباتها له **حديث** اذا اتاكم كريم قوم فاكرموه رواه
ابن ماجة في سننه عن ابن عمر مرفوعا به وله طرق كلها ضعيفة وقد انتقد الحافظ
ابن حجر وشيخه العراقي الحكم عليه بالوضع **قلت** حديث اذا ابتليت عبدي بحبيبتيه
فصبر عوضته منهما الجنة يريد عينيه في صحيح البخاري عن انس والله اعلم **حديث** اذا
احببتموهم فاعلموهم واذا ابغضتموهم فتجنبوهم اما الشق الاول فهو في معنى الحديث
الذي بعده وقال صلعم لمعاذ اني احبك واما الثاني فقال شيخنا لا اعلمه وليس هو
صحيح الاطلاق **حديث** اذا احب الرجل اخاه فليخبره انه يحبه اخرجه البخاري
في الادب المفرد وابو داود واللفظ له والترمذي والنسائي عن المقدام بن معدي
كرب به مرفوعا وصححه ابن حبان والحاكم وقال الترمذي انه حسن صحيح غريب
قلت حديث اذا ادهن احدكم فليبدأ بحاجبيه فانه يذهب بالصداع رواه ابن السني
وابو نعيم في الطب وابن عساكر عن قتادة مرسلا والله اعلم **حديث** اذا اراد
الله انفاذ قضائه وقدره سلب ذوي العقول عقولهم حتى ينفذ فيهم قضاؤه
وقدره اخرجه الديلمي من حديث ابن عباس به مرفوعا وفي سنده سعيد بن سليمان
بن حرب وهو متروك **قلت** حديث اذا اراد الله بعبد خيرا جعل حوائج الناس

اليه اخرجه الديلمي في الفردوس عن انس به مرفوعا والله اعلم قلت وحديث اذا اراد
الله قبض عبد جعل له بها حاجة رواه الامام احمد والطبراني في الكبير وابو نعيم
في الحلية عن ابي هريرة به مرفوعا وللبيهقي والحاكم عن مطر بن عكامس مرفوعا
اذا قضى الله لعبد ان يموت بارض جعل له اليها حاجة والله اعلم حديث اذا اكلتم
فافضلوا ترجمه شيخنا ولم يتكلم عليه قلت وما في صحيح البخاري من شرب بعض الفضلة
من اللبن في حديث ابي هريرة وكذا سلت القصعة في الحديث الصحيح يرده والله
اعلم والله اعلم حديث اذا انتصف شعبان فلا صوم حتى رمضان اخرجه احمد و
الدارمي والاربعة وصححه ابن حبان وابو عوانة وغيرهما من حديث ابي هريرة
به مرفوعا حديث اذا بليتم فاستتروا ياتي في من اتى من هذه القاذورات شيا
قلت حديث اذا جامع احدكم زوجته او جاريته فلا ينظر الى فرجها فان ذلك يورث
العمى رواه بقي بن مخلد وابن عدي عن ابن عباس به مرفوعا وقال ابن الصلاح
انه جيد الاسناد والله اعلم حديث اذا جيت يا معاذ ارض الحصيب فهرول
فان فيها الحور العين يعني من اليمن قال شيخنا لا اعرفه حديث اذا بح الرجل بمال
من غير حله فقال لبيك قال الله عز وجل لا لبيك ولا سعديك هذا مردود عليك
اخرجه الديلمي من حديث عمر به مرفوعا وهو ضعيف حديث اذا حدثتم عني
بحديث يوافق الحق فصدقوه وخذوا به حدثت به او لم احدث به رواه الدار
قطني والعقيلي عن ابي هريرة به مرفوعا وهو حديث منكر جدا استنكره العقيلي
وقال ليس له اسناد صحيح حديث اذا حدث الرجل بالحديث ثم التفت فهي امانة
اخرجه ابو داود والترمذي وحسنه من حديث جابر بن عبد الله به مرفوعا
حديث اذا حضر العشا والعشا فابدوا بالعشا قال العراقي لا اصل له في كتب

الحديث بهذا اللفظ قال شيخنا ورايت الحديث في مصنف بن ابي شيبة عن ام سلمة
مرفوعا بلفظ اذا حضر العشا وحضرت الصلوة واصل الحديث في المتفق عليه بلفظ
اذا وضع العشاء واقيمت الصلوة فابدوا بالعشاء قلت حديث اذا خاف الله
العبد خافه كل شي واذا لم يخف الله اخافه الله من كل شي رواه العقيلي في الضعفاء
عن ابي هريرة به مرفوعا والله اعلم حديث اذا دخل الضيف على قوم دخل برزقه
واذا خرج خرج بمغفرة ذنوبهم رواه الديلمي عن انس مرفوعا به وسنده ضعيف
وقال الدارقطني غريب وعن ابي ذر رفعه الضيف ياتي برزقه ويرتحل بذنوب القوم
يمحص عنهم ذنوبهم رواه الديلمي قلت حديث اذا دخلتم على المريض فنفسوا له في
اجله فان ذلك لا يرد شيا وهو يطيب نفس المريض رواه الترمذي وابن ماجة
عن ابي سعيد مرفوعا به والله اعلم حديث اذا رايتم الحريق فكبروا فانه يطفيه رواه
الطبراني في الدعاء عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده مرفوعا بهذا وهو عند
الطبراني بلفظ استعينوا على اطفاء الحريق بالتكبير حديث اذا رايتم الرجل يتعاهد
المساجد فاشهدوا له بالايمان قال الله تع انما يعمر مساجد الله الاية رواه احمد
والترمذي وغيرهما من حديث ابي سعيد وقال الترمذي انه حسن غريب وصححه
بن خزيمة وابن حبان والحاكم قلت حديث اذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوه
واذا سمعتم برجل زال عن خلقه فلا تصدقوا فانه يصير الى ما جبل عليه رواه الامام
احمد عن ابي الدرداء به مرفوعا وسياتي في ان حدثت بغير هذا اللفظ والله اعلم
حديث واذا سميتم فعبدوا رواه الطبراني عن ابن مسعود رفعه بسند ضعيف احتج
الاسماء الى الله ما تعبد له واصدقها ما تذكر على الالسنة من قولهم خير الاسماء ما عبد وما حمد
فقال شيخنا ما علمته قلت حديث اذا شرب احدكم فليمص مصا ولا يعب عبا فان

الكبار من العب اخرجه سعيد بن منصور في سننه وابن السني وابو نعيم في الطب عن ابي
حسين مرسلا واخرجه الديلمي في مسند الفردوس عن علي بمعناه والله اعلم
وقولهم اذا اصطفقت الجمجة سقطت شروط الادب ليس بحديث وهو من كلام
المبرد بلفظ هذا معناه حديث اذا صليتم علي فعمموا قال شيخنا لم اقف عليه بهذا
اللفظ حديث اذا ضرب احدكم خادمه فليجتنب الوجه في صحيح البخاري من حديث
ابي هريرة قلت حديث اذا طبخت مرقة فاكثر ماءها وتعاهد جيرانك في صحيح
مسلم عن ابي ذر والله اعلم حديث اذا طلع النجم صباحا رفعت العاهة عن كل
بلد يعنون به الثريا وطلوعها صباحا يقع في اول الصيف وذلك عند اشتداد
الحر في بلاد الحجاز وابتداء نضج الثمار اخرجه ابو داود والطبراني في الصغير
وغيرهما عن ابي هريرة مرفوعا به قلت وفي مسند الامام احمد عن ابي هريرة
رفعه ما طلع النجم صباحا قط وبقوم عاهة الا ورفعت عنهم او خفت والله اعلم
حديث اذا طنت اذن احدكم فليذكرني وليصل علي وليقل ذكر الله بخير من ذكرني
بخير اخرجه الطبراني وابن السني وغيرهما عن ابي رافع مرفوعا بهذا وسنده ضعيف
بل قال العقيلي ليس له اصل ونحوه ما عزاه السهيلي وغيره للدارقطني عن عائشة
مرفوعا ان الله اعطاني نهرا يقال له الكوثر في الجنة لا يدخل احد اصبعيه في اذنيه
الا سمع خرير ذلك النهر قالت وكيف ذلك يا رسول الله قال ادخلي اصبعيك في
اذنيك وسدي فالذي تسمعين فيهما من خرير الكوثر وقد روي من قول
عائشة قالت من احب ان يسمع خرير الكوثر وهو مع وقفه منقطع قال شيخنا
ولا يثبت قلت حديث اذا قاتل احدكم فليجتنب الوجه متفق عليه من حديث
[illegible]
ابي هريرة وقد تقدم بلفظ اذا ضرب بدل اذا قاتل والله اعلم حديث اذا قضى الله

لعبد ان يموت بارض جعل له اليها حاجة اخرجه الترمذي في القدر من حديث
مطر بن عكامس مرفوعا به وحسنه وصححه الحاكم وابن حبان قلت وتقدم هذا الحديث
دون الكلام عليه في اذا اراد والله اعلم قلت اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة انصت
والامام يخطب فقد لغوت متفق عليه عن ابي هريرة قلت اذا كبر ولد احدكم لم يرد
بهذا اللفظ وهو معنى حديث اورده الطبراني في الاوسط وابو نعيم والدارقطني مرفوعا
الولد سبع سنين سيد وابن وسبع سنين اخ ووزير فان رضيت مكانته والا فاضرب
على جنبه فقد اعذرت فيما بينك وبينه وسنده ضعيف حديث اذا كتب احدكم كتابا فليترّبه
فانه انجح للحاجة اخرجه الترمذي عن جابر مرفوعا به وقال انه منكر حديث اذا كفن احدكم
اخاه فليحسن كفنه في صحيح مسلم وغيره من حديث جابر حديث اذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى
اثنان دون الثالث فان ذلك يحزنه متفق عليه من حديث ابن مسعود حديث اذا
كنت على الماء فلا تبخل بالماء قال شيخنا لم اقف عليه قلت وما في صحيح البخاري من حديث
ورجل كان على فضل ماء فمنعه فيقول الله اليوم امنعك فضلي كما منعت فضل ما لم تعمل يداك
يشهد له والله اعلم حديث اذا لم تستحي فاصنع ما شئت في صحيح البخاري من حديث ابي
مسعود البدري حديث اذا مات العالم انثلم في الاسلام ثلمة لا يسدها شيء الى يوم
القيمة روي عن قول علي بن ابي طالب وهو معضل حديث اذا وزنتم فارجحوا اخرجه ابن
ماجة من حديث جابر مرفوعا به واصله في الصحيح في قصة جابر وزن لي فارجح
حديث اذا وسع الله فاوسعوا في صحيح البخاري عن ابي هريرة حديث اذا دعا احدكم فلا يخلف
في مسند ابي يعلى وغيره واورده الحاكم في صحيحه عن انس مرفوعا به حديث اذا وقع القضا
عمي البصر تقدم معناه في اذا اراد الله واخرجه الحاكم بلفظ اذا نزل القضا عمي البصر حديث
اذكروا محاسن موتاكم وكفوا عن مساويهم اخرجه ابو داود والترمذي عن ابن عمر به

مرفوعا وقال الترمذي والطبراني انه غريب وقال الحاكم صحيح الاسناد حديث اذكروا الفاجر بما
فيه اخرجه ابو يعلى وغيره ولا يصح ويأتي لا غيبة لفاسق حديث اربع لا يشبعن من اربع
ارض من مطر وانثى من ذكر وعين من نظر وعالم من علم يروى من حديث ابي هريرة
مرفوعا ولا يصح وذكره ابن الجوزي في الموضوعات حديث ارحم امتي بامتي ابو بكر و
اشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل
وافرضهم زيد بن ثابت واقرأهم ابي ولكل امة امين وامين هذه الامة ابو عبيدة
رواه الترمذي عن انس مرفوعا بنحوه وقال الترمذي حسن صحيح قلت حديث ارحموا
ترحموا واغفروا يغفر لكم رواه احمد باسناد جيد من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص
والله اعلم حديث ارحموا من في الارض يرحمكم من في السماء رواه البخاري في الادب
المفرد واحمد وابو داود والترمذي وغيرهم عن عبد الله بن عمرو به مرفوعا
وقال الترمذي حسن صحيح وصححه الحاكم حديث ارحموا من الناس ثلاثة عزيز قوم
ذل وغني قوم افتقر وعالما بين جهال ويروى عن انس مرفوعا وذكره ابن الجوزي
في الموضوعات وقال انما يعرف من كلام الفضيل بن عياض حديث الارز ليس ثابتا
وسيأتي في لو كان حديث الارضون سبع في كل ارض نبي كنبيكم يروى عن ابن عباس
قال ابن كثير بعد عزوه لابن جرير هو محمول ان صح نقله عن ابن عباس انه اخذه من
الاسرائيليات وذلك وامثاله اذا لم يخبر به ويصح سنده الى معصوم فهو مردود
على قائله حديث الارض المقدسة لا تقدس احدا انما يقدس الانسان عمله اورده مالك
في الموطا عن يحيى بن سعيد ان ابا الدرداء كتب الى سلمان هلم الى الارض المقدسة
فكتب اليه سلمان ان الارض وذكره وهو مع كونه موقوفا منقطع حديث ارض الدنيا

ويزيد الباقي على المربع حصل عشرة فرضنا العدد شيئا فربعه يكون مالا نقصنا من
المال شيئا صار مالا الا شيئا وكمل المربع بزدنا هذا الباقي على مربعه اعني صار مالا
الا اشياء تعادل عشرة وهذا الجبر يكمل الشيء بنفسه اي زيادة على مقابله يصير مالا يعدل عشرة
واشياء وهذا الجبر والرد الى المال الواحد ونقصان العدد والاشياء فكذلك النسبة يصير مالا
يعدل خمسة اعداد ونصف شيء ومربع نصف عدد الاشياء ربع الجميع
الشيء معنا زال العدد وهو الخمسة خمسة اعداد ونصف ثمن جذره اثنان
وربع زيد عليه ربعا او نصف عدد الاشياء يحصل اثنان ونصف هو الشيء
المجهول المطلوب فانه مربعه ستة وربع فاذا نقصنا منه اثنين ونصفا بقي ثلثة وثلثة ارباع وزدنا
عليه اربعة صار عشرة وبهذا مثال للرد واما مثال الا الا كما لو قيل زيد ان اقسم العشرة قسمين
يكون ضعف مربع احدهما مربع ضعف الاخر عشرين فرضنا الاول اشياء فيكون الثاني عشرة الا شيئا ضعفه
الا ضعف شيء ضعفا مربع ضعف الربع الاول حصل ضعف مال وهو الاضعف شيء وهو يعادل
العشرين فنعد الجبر يصير ضعف مال وخمسة معادلة عشرين وضعف شيء اعد المقابلة يصير ضعف
مال يعدل خمسة عشر وضعف شيء اعد الا كمال يصير مال واحد يعدل ثلاثين شيئا الا ربع ضعف العدد
الاشياء زدناه على عدد ربع ثلثين او جابه جذر ضعفه ردنا عليه ضعف عدد الاشياء ربع ستة
وهو احد القسمين والاخر اربعة فان مربع الستة ستة وثلثون وضعفه ثمانية عشر فاذا زدنا عليه
القسم الاخر يصير عشرين وهو المطلوب الباب التاسع من الابواب العشرة في قواعد
شريفة وفوائد لطيفة لا بد للحاسب منها ولا غنى له عنها ولنقتصر في هذا
المختصر على اثنى عشر فائدة الاولى منها ما سنح بخاطري القاصر اذا اردت
مضروب عدد في نفسه وفي جميع ما تحته من الاعداد فزد عليه واحدا
واضرب المجموع المركب من العدد والواحد في مربع العدد دون الواحد

فضعف العدد الحاصل من الضرب هو المطلوب مثالها اردنا مضروبات التسعة كذلك
اربع نفسها وفيما تحتها من الاعداد زدنا عليها واحدا صارت عشرة ضربنا العشرة في ربع التسعة
احدى وعشرين حصل مايتان وعشرة وضعفها اربعمائة وعشرون هو المطلوب اى الحاصل من ضرب
التسعة في نفسها وفيما تحتها من الاعداد وبرهانه على طريقة الوجيز القاهر من ان يكون عدد يساوي ضعف مثلث
العدد الذي قبله مجموعه احد مع مربع نفس ذلك العدد يعني مثلث العدد مجموع الاعداد من الواحد اليه مع مربع التسعة
يساوي ضعف مثلث الثمانية مع ضعف التسعة بيانه ان مجموع الاعداد من الواحد اليه مربع التسعة يساوي
ضعف مثلث الثمانية مع ضعف التسعة بيانه ان مجموع الاعداد من الواحد الى الثمانية ستة وثلثون وضعفها اثنان
وسبعون فاذا اضيف اليه التسعة حصل احد وثمانون وهو مربع التسعة ويجي البرهان على هذه المقدمة
اذا ثبت هذه فنقول في المثال المفروض اذا ضربنا ربع التسعة في عشرة حصل عشرة مربعات
التسعة بحكم الضرب اذا كان كل مربع منها يساوي ضعف مجموع الاعداد من الواحد الى الثمانية مع التسعة
فالعشرة مربعات يساوي مجموع الاعداد المذكورة عشرين مرة والتسعة عشرين مرة فاذا انقصنا
نصفه بقي مجموع الاعداد المذكورة عشر مرات يساوي مجموع المضروب المذكور في الثمانية وزيد
عليه نصف مجموع الاعداد المذكورة اعني هذا الضعف الزايد على مضروب المجموع في الثمانية فاذا جمع
هذا الضعف مع التسعة الواحدة حصل مجموع الاعداد في التسعة فاذا اضيف اليه التسعة
مرات العشر وهابى نفسها حصل مجموع المضروبات الاعداد فيها التسعة التسعة في مضروب التسعة
في نفسها وفيما تحتها وذلك ما اردناه. **الثانية** اذا كانت اعداد متوالية من الواحد وار
جمع الافراد الاخرى واذا اردت جمع الافراد التي لها على النظم الطبيعي دون
الازواج فزد الواحد على الفرد الاخير يصير زوجا وربع نصف هذا المجتمع
فما حصل هو المطلوب مثالها اردنا جمع الافراد من الواحد الى التسعة زدنا
على التسعة واحدا واخذنا نصف المجموع وهو خمسة ضربناه في نفسه كان الجواب خمسة وعشرين

وبرلطر

بن المقتدر ولم يكن ابوه اميرا ومات في ايامه بهاء الدولة واستولى على البلاد سلطان
الدولة ثم توفي بهوايض واستولى على الملك جلال الدولة ابن بهاء الدولة و
في ايامه كثرت الروافض وعلى ان السلطان محمود سبكتكين كان سلطانا في
الهند مستقلا وحكمه جار في ما وراء النهر فرجا الى بغداد وعاون القادر بالله
وسلط السيف على المخالفين وصلب من الروافض والزنادقة والمعتزلة ناسا
كثيرا ولقبه كان سيف الدولة ثم لقبه القادر بالله يمين الملة وهو فتح من
الهند مدينة تسمى بهوزة التي تزعم الهنود ان الجن عمرتها وهي مشتملة على
عشرة آلاف قصر شواهق وان السلطان محمود فتح من الهند بلادا كثيرة و
ملك سجستان وانه كسر الصنم بسومنات وذكر في التاريخ ان هذا الصنم يعتقد
الهنود يحيي ويميت ويفعل ما يشاء ويحكم ما يريد وانه ابرا من جميع العلل ويزعمون
ان الارواح اذا فارقت الاجسام اجتمعت لديه على مذهب التناسخ فينشاها
فيمن يشاء وكانوا على هذا الاعتقاد يحجون من كل صقع بعيد ويا تونه من كل فج
عميق ويتحفونه بكل مال نفيس ولم يبق في بلاد الهند والسند ملك ولا سوقة
الا قد تقرب الى هذا الصنم حتى بلغت اوقافه عشرة آلاف قرية مشهورة واشتملت
خزائنه من اصناف الاموال وفي خدمته الف رجل يخدمونه وثلثمائة رجل يحلقون
رؤس حجاجه وخمسمائة امراة يغنون ويرقصون عند بابه وكان بين المسلمين وبين
القلعة التي فيها الصنم مسيرة شهر لكنها موصوفة بقلة الماء وصعوبة المسالك و
استيلاء الرمل فسار السلطان محمود اليه في ثلاثين الف فارس شجاع مختار
فلما وصلوا الى القلعة وجدوها حصنا منيعا وفتحوها في ثلاثة ايام ودخلوا البيت

الصنم ووجدوا حوله من الاصنام المذهبة المجوهرة كثيرة ووجدوا في اذن الصنم الكبير
ثلاثين حلقة فسال السلطان عن سبب ذلك وقالوا كل حلقة عبادة مائة سنة
ثم احرق المسلمون كلهم فان شاهد ذلك يطول وتوفي القادر بالله في سنة ٤٢٢ وامارته
سنة ٤١ وبعده امارة ابنه عبد الله القايم بامر الله وفي ايامه انقطع اولاد بويه
واستولى على البلاد ارسلان البساسيري وقطع الخطبة من الامراء العباسيين
وذكر اسم المستنصر من المهديين في العراق سنة كاملة ولما ضعف امر القايم
بالله كتب الى الملك طغرل بن ميكال بن سلجوق التركماني وهو يومئذ حاكم
في خراسان واطرافه وجاء طغرل بعسكره وعاون القايم بامر الله وقتل البساسيري
واعاد الخطبة على اسم القايم وهذا ابتدا ظهور السلجوقية وفي ايام القايم هجم
الكفار على بلاد المسلمين وكان السلطان ارسلان بن طغرل السلجوقي في همدان
ومعه اربعة الاف فارس وعساكره في خراسان وسار قاصدا الى الكفار
بعشرة الاف فارس فنصر السلطان عليهم واخذ الصليب منهم ثم تم العساكر
وصار عسكره عشرين الف فارس واما ملك الروم وهو ملك قسطنطينية فانه
كان معه مائة الف فارس فلما علم المسلمون بكثرة الروم قصدوا الصلح فلم يقبل
ملك النصارى وهجم على المسلمين ثم بعد ذلك اجتمع المسلمون على المشاورة
فقال الب ارسلان انا صابر في الله فان سلمت فذاك ظني وان يكن الاخرى فانا
اعهد عليكم واشهد الله عليكم ان تطيعوا الولي ملكشاه وتقيموه مقامي
فاجابوا بالسمع والطاعة ثم دعى الله وتضرع وبكى وبكوا معه ثم بعد ذلك وصل
ملك النصارى فالتقيا في موضع يقال له الزهرة في سنة ٤٦٣ فرمى السلطان القوس

ولبس السلاح واخذ الدبوس وعقد ذنب فرسه بيده فركبه ففعل عسكره مثله
وصاح وصاحوا جميعا وحملوا على الروم واقتتلوا ساعة وانجلت الحال في
الحال وانهزم الكفار بعناية الملك المتعال ثم عاد السلطان الب ارسلان الى
موضعه وعرض عليه الاسراء ومن جملتهم ملك الروم فاحضره السلطان بين
يديه فضربه بيده وقال الم نرد منك الصلح فاي شيء حملك على البغي فقال الملك
الروم فلا حجة ايها السلطان واستكثرت وكان النصر لك فافعل ما تريد ودعني
من التوبيخ ثم اخذ منه السلطان الف الف الف دينار واطلقه وهذا الفتح
في الاسلام لا نظير له واعلم ان القايم بامر الله صايم الدهر ولا ينام الا على سجادة
ولا يلبس الحرير ولا يمسك سوى قوته وقوت عياله ولا ياكل اللحم كيلا يتحرك عليه شهوة
الجماع ويعفو عن كل من اذاه بيده ولسانه وتوفي في سنة ٤٦٧ وامارته سنة ٤٤ و٨ اشهر
وبعده امارة ابن ابنه عبد الله المقتدي بالله بن احمد القايم بامر الله وهو رجل صالح
تقي نقي وفي ايامه عمرت بغداد وحواليه ومدبر مملكته خوارزم شاه بن ملكشاه
بن الب ارسلان وهو غالب على المقتدي ويحكى ان خوارزم ارسل رجلا يقول للمقتدي اخرج
من بغداد الى اي مكان تريد والا قتلتك وقال المقتدي اصبر على عشرة ايام نخرج
انشاء الله ثم فمات السلطان خوارزم في اليوم العاشر وتوفي في سنة ٤٨٧ وامارته
سنة ١٩ وشهر وبعده امارة ابنه المستظهر بالله بن المقتدي وهو رجل سخي محب
العلماء والصلحاء حافظ للقران منكر للظلم وفي ايامه دبر الملك السلطان سنجر بن
ملكشاه ومات في سنة ٥١٢ وامارته سنة ٢٤ وبعده امارة ابنه المسترشد بالله بن
المستظهر ومدبر مملكته السلطان سنجر ويحكى انه بعث رسلا الى المسترشد فحبسوا عنده ثم هجم

عليه وقتلوه وذلك في سنة ٥٢٩ وامارته سنة ١٧ وبعده امارة ابنه جعفر الراشد بالله بن
المسترشد وهو رجل فاسق صدرت منه سيرة قبيحة وافعال لا يجوز من مسلم
ودبّر المملكة في ايامه السلطان مسعود بن خوارزم شاه فوقع بينه وبين الراشد
ما وقع فتوجه السلطان مسعود الى بغداد فنهب دار الخليفة واحضر القضاة
والعلماء فسألهم عن حال الراشد فاجابوا انه ظالم فافتوا بخلعه ثم طلب السلطان
الراشد الى المجلس فهرب الراشد الى عند السلطان زنكي بن اقسنقر في الموصل فطلبه
السلطان مسعود منه فهرب الراشد منه الى خراسان ودخل اصفهان فتبعه
عليه جماعة من السلطان فقتلوه هناك وذلك في سنة ٥٣٢ وامارته سنتين وبعده
امارة عمه محمد المقتفي بالله بن المستظهر وكان كريما وغيورا صالحا مسلما طريقته حسنة
حسن الصورة جميل السيرة وسبب لقبه بهذا انه راى في منامه النبي عم قبل امارته
وهو يقول صلى الله عليه وسلم يقول له سيصل اليك هذا الامر فاقتف بي وحكي
انه مات في ايامه السلطان مسعود سنة ٥٤٧ وقتل ايضا السلطان زنكي ايضا
بن اقسنقر وصفت الدنيا للمقتفي ثم اخلع على بن الزنكي وهو نور الدين الشهيد
على امارة ديار بكر وتوفي المقتفي في سنة ٥٥٥ وامارته سنة ٢٣ وبعده امارة
ابنه يوسف المستنجد بالله بن المقتفي قال ابن خلكان ههنا نكتة لطيفة وهو ان
المستنجد راى في منامه في حيوة والده ان ملكا من السماء نزل فكتب في كفه اربع
خاءات فطلب المعبر فقص عليه ما رواه فقال المعبر انك تلقى الخلافة في سنة ٥٥٥
فكان الامر كذلك وهو رجل صالح ابطل الملاهي ورفع المناهي وقتل الظالمين
ورد المنافقين وفي ايامه حكم نور الدين الشهيد في الشام والحلب وتوابعهما

وتوفي

وتوفي المستنجد في سنة ٥٦٦ وامارته سنة ١١ وبعده امارة ابنه حسن المستضيء
بنور الله بن المستنجد وهو رجل جواد كريم كثير الخير معظم للعلم واهله وفي ايامه
انتهى حكم المهديين وانقطع نسلهم وعادت الخطبة لبني العباس بالديار المصرية
واليمن وكانت الخطبة منقطعة قبلها مائتين وخمسة عشر سنة لكن التصرف في
البلاد المصرية الى بني ايوب وسنبين سبب ذلك وتوفي في سنة ٥٧٥ وامارته
تسع سنين واشهر وبعده امارة ابنه احمد الناصر لدين الله بن المستضيء
وهو رجل صالح عاقل مدبر وعمرت البلاد وكثر الارزاق في ايامه وحكي ان
القدس الشريف فتح في ايامه في سنة ٦٢٢ وامارته سنة ٤٧ وبعده امارة ابنه
محمد الظاهر بامر الله بن ناصر وهو رجل صالح عابد زاهد عاقل فانه ما حكم الا بالعدل
وله سيرة حسنة حتى ان الناس شبهوه بعمر بن عبد العزيز الاموي وتوفي في
سنة ٦٢٣ وامارته سنة واحدة وبعده امارة ابنه منصور المستنصر بالله بن الظاهر وهو
امير عادل جليل القدر جميل السيرة وله اوقاف جليلة منها المدرسة المستنصرية
التي وضعها المستنصر لعلماء المذاهب الاربعة وجعل فيها دار القراءة الحديث
وبنى فيها مارستان وحماما ولم يوجد في العراق بناء مثله الا الجامع الاموي
في الشام وتوفي في سنة ٦٤٠ وامارته سنة ١٧ وبعده امارة ابنه عبد الله المستعصم بالله
بن المستنصر وهو اخر امراء العباسيين وحكي ان ملك التتار اعني هولاكو توجه
الى بغداد ومعه عسكر عظيم والمستعصم اراد المقاتلة والمقابلة بالتتار وله وزير
رافضي المشهور بابن العلقمي قال له ان هولاكو لا يريد المقاتلة بل غرضه الصلح منك
فاعتمد المستعصم كلامه وهو خاين في الحقيقة ومتفق بالتتار والمستعصم لا يعلم

خيانته لامن علال بل في غفلة من خلل فخرج المستعصم بنحو سبعماية رجل الى
التتار فلما وصل الى هولاكو امر هولاكو بمسكه فمسكوه ثم جماعته وبعد ذلك
دخل هولاكو في بغداد وقتل اهلها واخرب غالب دورها وغرق المستعصم في
الدجلة ثم قتل ابن العلقمي بانواع العذاب على ما يستحق وبقي السيف مستمرا في
بغداد اربعين يوما قيل ان عدد القتلى الفي الف نفس فانا لله وانا اليه راجعون
وبقيت بغداد بعد ذلك خاوية على عروشها اليس بها الا قليل من الناس وبقي حكم
بغداد في يد التتار وذلك في سنة ٦٥٦ وامارته ١٦ سنة ولم ينتظم للعباسيين بعده
امر ومدة امارته جميعا ٥٢٤ سنة وعدة الامراء العباسيين ٣٧ نفس

في ذكر الائمة المهديين واعلم ان في تاريخ سنة ٢٩٧ ظهر المهدي في بلاد الغرب
وانتشر امره وسمع خبره كل احد فلما سمع ملك الغرب وهو اليسع بن مدرار
مسك المهدي وحبسه وكان القايم بدعوته ابو عبد الله الشيعي فلما حبس اليسع
المهدي جمع ابو عبد الله جمعا عظيما وتوجه نحو البلد التي فيها حبس المهدي
فلما دنت العساكر من المدينة تقدم الملك اليسع المقابلة فقتل المهدي وهرب
ثم دخل ابو عبد الله المدينة ودخل السجن فوجد المهدي مقتولا وعنده رجل
من اصحابه فخاف ابو عبد الله ان يضر عليه ما دبره ان عرفت العساكر من
قتل المهدي فاخرج الرجل وقال هذا هو المهدي فصار الرجل ملكا في الغرب
فلما تقررت الامارة له قتل ابا عبد الله المزبور والاختلاف في نسبهم ومبداء
امرهم كثير والله اعلم بحقيقة الحال والمحققون ينكرون نسبه ومن قال لانه
فاطمي يزعم ان الرجل اسمه عبد الله بن حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى الكاظم

بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي بن زين العابدين بن حسين بن علي بن ابي
طالب وبنى المهدية في المغرب وتوفي فيه ودفن في المهدية وولايته ٢٥ سنة
وتوفي في سنة ٣٢٢ وبعده ولاية ابنه محمد يدعى بنزار القايم بامر الله بن عبد الله
وحكمه في بلاد الغرب ومدته ١٢ سنة وتوفي في سنة ٣٣٣ ودفن في المهدية
وبعده توليته اسماعيل المنصور بنصر الله وحكمه ابضا جار في الغرب وتوفي
في سنة ٣٤١ وتوليته ٧ سنين و٦ اشهر وبعده توليته ابنه معد المعز لدين الله
تحكى انه جهز خادمه وعبده الجوهر بالجيوش الى الديار المصرية وذلك
في سنة ٣٥٨ واخذ الجوهر المصر وتملكها ثم بنى الجوهر القاهرة واقام الدعوة
لمعز دين الله ثم دخل المعز مصر في سنة ٣٦٢ وعزل الجوهر عن مصر وتحكى ان
المعز رافضي ازال شعاير الاسلام الذي عليه السنة والجماعة واظهر بدع اهل الشيعة
في الحجاز والديار المصرية وتحكى انه امر بان يجعل في الاذان بعد حي على الفلاح
حي على خير العمل وامر بترك الترضي عن العشرة المبشرة بالجنة في الخطبة وان يعوض
عن ذلك الترضي باثني عشر من اهل البيت واليه ينسب القاهرة ويقال القاهرة
المعزية وتوفي في سنة ٣٦٥ وولايته ٢٤ سنة وبعده ولاية ابنه نزال العزيز بالله
ابن المعز وهو رجل كريم شجاع قريب الى الناس وتحكى انه اخذ بلاد الشام
وحلب وديار بكر ويمن عن يد العباسيين وتوفي في سنة ٣٨٦ وولايته ٢١ سنة
و٦ اشهر وبعده تسلط ابنه منصور الحاكم بامر الله وهو رجل خال من الدين
يخترع في كل وقت مخالفا للشرع ويحمل الناس على العمل بها انه امر كل الناس بكتب
سب الصحابة على ابوابهم ومنها امر ان لا يفتح احد دكانه بالنهار ويفتح ليلا ومنها

انه امر اليهود والنصارى بلبس الاسود وان يعمل صليبهم خمسة ارطال ويكون معلقا
في اعناقهم ولا يستخدمون مسلما ومنها انه نهى عن بيع الرطب والزبيب والعنب
والسمك مدة ثم بعد مدة امر ببيعهم ومنها انه امر بهدم جميع الكنايس
ثم بعد مدة امر باعادتها ومنها امر ان يقبل الناس ارضا عند رؤيته ويدعون
له ثم بعد مدة نهى عن الدعاء وامر بان يقول السلام على امير المؤمنين و
منها انه نفى المنجمين عن البلاد ومنها امر النسوان ان لا يخرجن من الطرقات
الا عارية الرجل عن الخف ومنها انه امر لليهود والنصارى ان يدخلوا في الا
سلام كرها ثم بعد مدة اذنه للعود الى كفرهم وقيل انه ادعى الالوهية وكتب
باسم الحاكم الرحمن الرحيم واعتقد عليه قوم من الجهال وقيل انه ابى في الخمر والزنا
واضل قوما كثيرا وله سيرة قبيحة متناقضة لا يعد ولا يحصى وحكي في قتله
ان له اختا يريد قتلها وهي كذلك تريد قتله وكان له عادة وهي انه يركب حمارا
ويمشي في الجبل وحده فاتفق انه سار في الجبل وبعث اخته قوما فقتلوه
ورموه في الجب والحال ان الناس ينتظرون خروجه ورجوعه ولم يجي
حتى مضت سبعة ايام ثم فتشوه ولقوا حماره ولم يلقوا جسده ورجعوا وكثير
من الجهال يعتقدون انه حي الى الآن نعوذ بالله من شر الجهال وتوفي مقتولا مردودا
في سنة ٤١١ وايام ظلمه سنة ٢٥ وبعده امارة ابنه علي الظاهر لاعزاز دين الله بن الحاكم
حكى ان اغلب اهل الشام والحلب خرجوا عن طاعته وتوفي في سنة ٤٢٧ وامارته سنة ١٦
وبعده امارة ابنه المعز المستنصر بالله بن الظاهر حكى ان بلاد الغرب خرجوا عن امره
وكذا الحرمين الشريفين وحكي انه في ايامه وقع الغلاء واشتد واقام سبع سنين